

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۱۶ و ۱۷ و ۱۸

بهمن و اسفند ۱۳۷۶

شرکت پژوهش پیام پیروز

نشانی: تهران صندوق پستی ۱۱۷ - ۱۳۴۶۵

«در این شماره»

- ۱ - سرمقاله : ده تزی..... ۳
- ۲ - ابوزیسیون در ایران ۵
- ۳ - طیف‌بندی درون جنبشی جهانی چپ ۶
- ۴ - نگرشی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقاسیه با موازین جهانی حقوق بشر..... ۷
- ۵ - نگاهی به گذشته حزب دمکرات کردستان ایران ۹
- ۶ - جهانی شدن* استعمار نوین است - و.و.راگان - رهبر حزب کمونیست هندوستان..... ۱۰
- ۷ - اروپا علیه فقر و بیکاری - حامد کاشانی ۱۰
- ۸ - برپایی کنگره سراسری سندیکاهای کارگری آمریکا ۱۲
- ۹ - بحراندنر تایلند، تحت رهبری صندوق بین‌المللی پول..... ۱۲
- ۱۰ - اعدامهای دسته‌جمعی در عراق ادامه دارد..... ۱۳
- ۱۱ - کره : گفتگو میان شمال و جنوب - اومانیته - ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه - ۱۰ دسامبر ۹۷..... ۱۳
- ۱۲ - برگزاری دومین کنفرانس انترناسیونال کارگران بندر* حرکت برای آینده* - کیوان ثنایی..... ۱۳
- ۱۳ - ورود ژاپن به مرحله بحرانی و فراگیر..... ۱۴
- ۱۴ - چشم انداز مقاومت و تحولات در آمریکای لاتین - دفاتر مارکسیستی* ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه..... ۱۵
- ۱۵ - زناشویی و طلاق در اسلام ۱۶
- ۱۶ - زن، طعمه جنگ ۱۸
- ۱۷ - ۸ مارس روز جهانی زن ذر گرامی می‌داریم..... ۱۹
- ۱۸ - فرم در خدمت انقلاب - ارنست ویمر..... ۱۹
- ۱۹ - انقلاب اکتبر و درسهای آن : پلتیکوف - و. شبراکین - و. ترشکوف - آ. شاباتوف چهره‌های تئوریک حزب کونیست
فدراسیون روسیه - ۱۹۹۷..... ۲۱
- ۲۰ - برگزاری کنگره حزب کمونیست عراق ۲۷
- ۲۱ - میراث سوسیالیسم و بازسازی آن - پل سوئیزی..... ۲۸
- ۲۲ - کنگره پنجم حزب کمونیست کوبا : «ما به سوسیالیسم پشت نخواهیم کرد»..... ۳۱
- ۲۳ - مواضع «حزب آزادی و همبستگی ترکیه»..... ۳۲
- ۲۴ - گزارشی از دهمین کنگره حزب کمونیست چین : در راه ساختمان سوسیالیسم..... ۳۳
- ۲۵ - به یاد کلارا زتکین بانای روز جهانی زن..... ۳۴
- ۲۶ - ما را نمی‌توان دفن کرد..... ۳۵
- ۲۷ - انتخابات در کره جنوبی..... ۳۷
- ۲۸ - جنبش سراسری «بیکاران» در فرانسه..... ۳۹
- ۲۹ - گردهمایی ۹۷ حزب و جنبش کمونیستی در کوبا - سوسیالیسم، یگانه بدیل سرمایه‌داری..... ۴۰
- ۳۰ - بیانیه فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری..... ۴۰
- ۳۱ - تفکر وابستگی و شخصیت پرستی..... ۴۱
- ۳۲ - کارگران آلمان در بحران کنونی - رحیم پرنیا..... ۴۳
- ۳۳ - مبارزه پیروزمند کارگری در کانادا..... ۴۳
- ۳۴ - چپ* جدا از سوسیالیسم* هویت ندارد..... ۴۴
- ۳۵ - شعر..... ۴۷
- تجمع توده‌ها..... ۴۸
- نگونسار خودفروش..... ۴۸
- خون..... ۴۸
- داغ..... ۴۸
- بروید شاهان را به دار آویزید..... ۴۸

دستور روز است، نیروهایی که در انقلاب شرکت می‌کنند، طبقاتی که باید از قدرت سرنگون شوند و طبقاتی که در انجام انقلاب ذینفع و در آن شرکت کنند، هنوز نوع سوسیالیستی انقلاب را در کشور ما مطرح نمی‌کند. در همین حال سرمایه‌داری در ایران، هیچ یک از نقضه‌های کنونی جامعه ما را حل نخواهد کرد. تضادهای عمده در جامعه کنونی، تضادهای سرمایه‌داری با ساختار اقتصادی سرمایه‌داری انحصارگسیخته انکلی تجاری و با پارس‌گراترین و سبک‌ترین شکل حکومتی ساختار سیاسی، ایدئولوژیکی و حقوقی و در کبهه‌ترین شکل حکومتی است. تضاد کار و سرمایه هنوز به تضاد عمده و حل آن به مسئله عمده در جامعه ما تبدیل نشده است. وظیفه حیاتی که در مقابل سپهن و مردم ما مطرح است، رهایی از قید سرمایه‌داری منحن تجاری، نپل به حکومت دموکراتیک و ملی و مردمی، استقرار مردسالاری تائین دموکراسی کامل و بدون قید و شرط، استقرار عدالت اجتماعی، دستیابی به استقلال نسبی، غلبه بر واپس‌ماندگی و تائین رشد اقتصادی، حل تناقضات اجتماعی، تائین آمنگ سریع رشد در همه عرصه‌ها، نهادیت کردن دموکراسی، رها و ترقی عمومی رها، عمومی و رفیع فقر و گرسنگی و بیکاری و بی‌سکنتی، ارتقاء آگاهی و فرهنگ عمومی، تثبیت و تحکیم ارزشهای انسانی در جامعه، تائین حقوق خلقها و اقلیتهای ملی. این انقلاب باید نیروهای ضدمردمی و ضددموکراتیک حاکم و انحصار و طبقات کلان سرمایه‌داران تجاری و انکلی و زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران صنعتی بورژوازیکی ضدمدلی و تشوکرآت و معتقد به دین سالاری، خورده بورژوازی ارتجاعی تشوکرآت و لوسین پرولتاریا، را از قدرت حاکم سرنگون سازد و قدرت حاکمه را به دست کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری که اکثریت روشنگران و کارمندان را در بر می‌گیرد، خورده بورژوازی و بورژوازی مرفقی و دموکراتیک و لائیک مستقل سازد.

از اینرو مرحله انقلاب در شرایط کنونی، انقلاب دموکراتیک است. به نظر ما، راهی که در این مرحله انقلاب باید در پیش گرفته شود، راه دستگیری سوسیالیستی است که اگر چه هنوز به معنای استقرار سوسیالیسم نیست ولی پایه‌های حیثی را برای عبور به سوی جامعه سوسیالیستی آماده می‌کند. و بالاخره با تائین سرکردگی طبقه کارگر در انجام آن، راه را برای تحول سوسیالیستی جامعه در آینده بگشاید. پیش شرطهای ضرور برای ورود به سوسیالیسم را فراهم سازد. از اینرو مرحله انقلاب کنونی، انقلاب دموکراتیک است. هدف غائی ما، انقلاب سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم است و هدف مرحله‌ای ما، انقلاب دموکراتیک با دستگیری سوسیالیسم و استقرار حکومت دموکراتیک بوده‌ای است.

۵- برای پیروزی هر انقلابی، شرایط اجتماعی ویژه‌ای ضرور است که مهارتند از شرایطی چنین و شرایط ذهنی انقلاب.

* منظور از وجود شرایط معنی انقلاب یا وضع انقلابی، آن است که هم نظام موجود دچار بحران صریق شود و هم مردم برای اقدام به سرنگونی نظام حاکم آمادگی نشان دهند. - البته آمادگی مردم به خودی خود کافی نیست زیرا اگر "بالایها" بتوانند همچنان به شیوه سابق به حکومت ادامه دهند و بر امور مسلط بمانند، حتی آمادگی "پایینیها" نمی‌تواند به سرانجام برسد. - وضع انقلابی، جمیع شرایط معنی است که بازتاب بحران اقتصادی و سیاسی یک نظام اجتماعی در مرحله‌ای مشخص است و انجام انقلاب اجتماعی را

۱ - انقلاب، تحول کیفی بنیادین است که بر اساس آن طبقه یا طبقات حاکمه و منحن و ارتجاعی سرنگون و طبقه یا طبقات توتو، بالنده‌تر، و مرفقی‌تر حاکم شوند، سیستم و ساختار و نظام کبهه و فرسوده سرنگون شود و ساختار و نظام اجتماعی - اقتصادی نوز و متناسب با قانونمندی شرایط معنی اجتماعی - اقتصادی استقرار یابد.

۲ - طبقه حاکم هیچگاه، با اسبل و رضا حکومت را به طبقه انقلابی تحول نمی‌دهد. هر انتقال حکومت، به ناچار نوعی اعمال تهر و اعمال قدرت و جبر و تحمیل از طرف انقلابیون است. برای تحقق انقلاب، تحمیل اراده طبقه مرفقی‌تر بر طبقه ارتجاعی ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. ولی تسوع و شکل این اعمال تهر و تحمیل و جبر بر حسب شرایط گوناگون و با در نظر داشتن عوامل متعدد، می‌تواند گوناگون و متنوع باشد. نمی‌توان یک شکل و یک راه تحقق انقلاب را نفس یا مسلط کرد و نباید دست خود را از نظر اشکال، شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی بست. شکل مبارزه تابع تغییرات مستقل از اراده و اوضاع و شرایط و تناهی قوای غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود. آنچه اصل است و حکم عام دارد، ماهیت انقلاب و ناگزیری آن، تصرف حاکمیت سیاسی و مردم شکستن مقاومت کبهه و استقرار نو است. این اعمال تهر و تحمیل برای تحقق انقلاب ممکن است به شکل مبارزه مسلحانه، جنگ پارتیزانی، تروو... صورت پذیرد، یا به شکل مسالمت‌آمیز، مبارزه امتصاعی، مبارزه پارلمانی، مبارزات سیاسی و اجتماعی گسترده، یا مخلوطی از هر دو حالت. مفهوم انقلاب را نباید با مفهوم جنگ داخلی و قیام مسلحانه یکسان دانست. یکی مخجوری است و دیگری شکل. یکی هدف است و دیگری راه.

۳ - صرفاً به این دلیل که طبقه حاکم به زور تهرآمیز متوسل می‌شود، نمی‌توان نتیجه گرفت که انقلابیون هم باید به اعمال زور تهرآمیز متوسل شوند. زیرا عمل انقلابیون، عکس العمل طبقات حاکمه نیست، بلکه ممکن کنند، نیازمندیهای تکامل جامعه است. در عین حال ما بر حسب مومانیسم انقلابی خود بدون شک ترجیح می‌دهیم تحول جامعه را از طریق مسالمت‌آمیز تحقق بخشیم. از اینرو شیوه انتخابی و مطلوب ما در مبارزه، شیوه مسالمت‌آمیز و بدون از جنگ داخلی، تشنج و خشنونت، درگیری مسلحانه و تروو است. اما اگر طبقه حاکمه تا به آخر فقط به شیوه زور تهرآمیز متوسل شود و تمامی راههای تحول مسالمت‌آمیز جامعه‌ای را که عطفی تحول دارد، را سد کند و اگر شرایط معنی و ذهنی لازم برای مقابله تهرآمیز با حکومت خصم وجود داشته باشد، تروسل انقلابیون به اعمال تهرآمیز نادرست نخواهد بود. اما این درک و پیش‌نیاید پایه تجویز روشهای حادثه‌جویانه از قبیل دست‌زدن به حرکتهای مسلحانه و تعطیلی مبارزات عادی - سیاسی و صغی قرار گیرد. شکل مسالمت‌آمیز تنها وقتی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که طبقه حاکمه قدرت واقعی برای مقابله و مقاومت در مقابل تحول و انقلاب گرفته بوده‌های سازمان یافته نداشته باشد و در برابر نیروهای انقلابی عقب نشینی کند.

۴ - مرحله تکامل تاریخی که اجتماع ما به آن رسیده و وظایفی که در

میسر می‌سازد. وضع انقلابی دارای سه علامت عمده است :

الف) وجود بحران عمومی ملی که نه فقط "پایینی"ها نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند بلکه "بالایی"ها نیز نتوانند به شیوه گذشته حکومت کنند.
ب) تشدید بیسابقه نیازها و خواسته‌های برآورده نشده توده‌های مردم و تشدید تضاد بین مردم و حکومت.

ج) تشدید قابل ملاحظه نعلیت توده‌های مردم و آمادگی بیسابقه آنها برای دست زدن به عمل انقلابی.

* شرایط ذهنی انقلاب، سازمان مشکل و با نفوذ و مجرب پیشاهنگان انقلابی، لیاقت و کفایت طبقه یا طبقات انقلابی و نیروهای ترقی خواه، اتحاد و همبستگی این نیروها و از جمله وجود سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر، است. - منظور از وجود شرایط ذهنی انقلاب، وجود طبقه انقلابی منسجم و مشکل و آگاه، و سازمان انقلابی پیشاهنگ نیرومند با نفوذ، قادر به استفاده درست و سریع از امکانات و شرایط، که بتواند با سیاست و شعار صحیح و واقع بینانه انرژی انقلابی مردم را بسیج و در جهت نبرد برای برچیدن بساط نظام موجود سوق دهد. بدون وجود این شرط ذهنی، در صورت وجود وضع انقلابی، نمی‌توان پیروزی انقلاب را تأمین کرد و وضع انقلابی بدون آنکه ثمره‌ای بدهد، می‌گذرد. عامل آگاه در انقلاب نقش برجسته‌ای دارد. ولی نباید دچار خطای و لونتاریستی مطلق کردن نقش عامل آگاه شد زیرا عنصر آگاه (وجود طبقه انقلابی و سازمان پیشاهنگ وی) تنها در شرایط عینی معینی می‌تواند عمل کند و انقلاب را تحقق بخشد. بدون وجود شرایط عینی، عمل سازمان انقلابی در پیروزی نهایی انقلاب شانر موفقیت ندارد و عملی ماجراجویانه و حادثه جویانه تلقی می‌شود. در عین حال باید تأکید نمود که سازمان انقلابی پیشاهنگ حتی در صورت وجود وضع انقلابی، تنها زمانی که بتواند توده‌ها را دنبال خود بکشد، می‌تواند کار را به پیروزی انقلاب برساند و به تنهایی قادر نیست در انقلاب پیروز شود. همچنین نباید منتظر وقوع وضع انقلابی نشست و دست روی دست گذاشت تا تمام محمل‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب خود بخود نضج یابد بلکه باید با تبلیغ و ترویج و افشاگری و مبارزه‌ای پیگیر، وقوع آنرا تسریع کرد و از روش انتظار بیرون آمد و شیوه تدارک فعالانه را در پیش گرفت.

۶- هم بورژوازی و خرده بورژوازی و هم پرولتاریا قادر به حل وظایف انقلاب دمکراتیک هستند. اما هدف بورژوازی و خرده بورژوازی ضمن حل عمده‌ترین وظایف این مرحله انقلاب، توقف انقلاب دمکراتیک در جاده رشد سرمایه‌داری و در چارچوب تمایلات طبقاتی بورژوازی است و هدف پرولتاریا، فرارویاندن انقلاب دمکراتیک تا حد انقلاب سوسیالیستی است. - اگر سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک تأمین شود، دولتی که از این انقلاب ناشی می‌شود، "دولت دمکراتیک توده‌ای" است که سیربطرف سوسیالیسم را تداوم می‌بخشد. اگر سرکردگی بورژوازی و خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک تأمین شود، دولت "دمکراسی ملی" که بر ائتلاف نیروهای ملی و دمکراتیک استوار است، بوجود می‌آید. سیرآتی این دولت و در نتیجه سیرآتی انقلاب بستگی به آن دارد که تا چه حد اندازه دولت دمکراسی ملی بطرف رادیکالیسم انقلابی چپ رانده شود که نتیجه سیاسی و اقتصادی انقلاب، پیگیر یا ناپیگیر بودن آن، بستگی به آن دارد که کدامیک از

این دو نیرو، سرکردگی و هژمونی انقلاب را به دست خواهند گرفت و کدامیک موفق خواهند شد وسیع‌ترین اقشار جامعه در شهر و روستا را بدنبال خود بکشند.

۷- برای آنکه طبقه کارگر بتواند سرکردگی خود را در انقلاب دمکراتیک تأمین کند، در شرط ضروری است :

الف) - وجود سازمان سیاسی پیشاهنگ طبقه کارگر، با سیاستمدارانی آگاه و پخته، برنامه‌ای اصولی و واقع بینانه. خطمشی صحیح و برای توده‌ها مقنع و روشن، توانا در جلب اعتماد مردم و تهییج و بسیج و هدایت مبارزات آنها.

در شرایطی که سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر فاقد شرایط سازمانی ضرور برای مقابله با طوفانهای انقلابی، اداره و کنترل این طوفانها، بهره‌برداری و ثمرگیری مثبت و به نفع زحمتکشان از آنها باشد، حتی در صورت ایجاد وضع انقلابی، خطر آن است که یا این وضع استفاده نشده از دست برود، یا آنکه نیرویی ضدمکراتیک، عوامفریب یا ساخته و پرداخته شده توسط حکومت یا امپریالیسم از آن وضع استفاده کنند و جنبش انقلابی را در دست خود اسیر و در چارچوب مطامع و منافع خود محدود سازند، یا آنکه انقلاب به نحو رقت‌انگیزی سقط شود.

ب) - آمادگی و آگاهی توده‌ها که با تجربه و شرم و درک خود، صحت نیاستها و برنامه‌های این سازمان سیاسی را احساس کنند و بپذیرند و عملاً بدنبال رهبری وی بروند. و با پرتوان‌تر ساختن این سازمان، دیگر نیروهای مترقی و دمکرات را به سوی پذیرش رهبری و سرکردگی وی بکشانند.

- مبارزه برای سرکردگی طبقه کارگر و سازمان پیشاهنگ آن، مبارزه‌ای است دشوار و طولانی، ظریف و دقیق که باید در نهایت نرمش و تدبیر تداوم یابد. مبارزه در راه سرکردگی طبقه کارگر نباید به یک عامل سکتاریستی در عملکرد و تاکتیکیهای سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر بدل شود، و مانع وحدت عمل این سازمان با نیروهای ملی و دمکراتیک گردد یا اساساً انقلاب را به تعویق اندازد.

۸- استقرار دولت دمکراسی ملی مبتنی بر ائتلاف نیروهای دمکراتیک و ملی یک هدف تاکتیکی نیست، زیرا حتی با استقرار دولت دمکراسی ملی بطور عمده وظایف این مرحله انقلاب حل می‌شود. وظیفه طبقه کارگر و سازمان پیشاهنگ آن در صورت استقرار دولت دمکراسی ملی، آن است که این دولت را به سوی رادیکالیسم انقلابی و چپ بکشاند تا در داراز مدت آن را در یک تحول سوسیالیستی متکامل سازد. این هدف به معنای انصراف سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر از رسالت تاریخی طبقه کارگر برای کسب هژمونی در این مرحله از انقلاب نیست بلکه به منظور طرح یک هدف واقع بینانه و احتراز از سکتاریسم و برای ایجاد محمل لازم به قصد تجمع قوا است. "استقرار دولت دمکراسی ملی"، هدف حداقل مرحله‌ای، یعنی استراتژی ما است. "استقرار دولت دمکراتیک توده‌ای"، هدف حداکثر مرحله‌ای ما است. نیل به هدف حداقل مرحله‌ای، نه فقط راه طبقه کارگر را برای نیل به هدف حداکثر مرحله‌ای سد نخواهد کرد بلکه هموارتر خواهد ساخت.

۹- مبارزه ممتد و بی‌گسست ما در راه نیل به استراتژی و هدف مرحله‌ای یعنی پیروزی انقلاب دمکراتیک به هیچوجه متانی با مبارزه روزمره ما در راه

فقیه اساسی نظام جمهوری اسلامی، چارچوب کلی مجموعه حاکمیت، قانون اساسی کنونی را پذیرفته و به آنها التزام عملی و نظری دارند، با بخشی از سران و رهبران حکومت و سیاستهای جاری آنها مخالف هستند، «ایوزیسون» محسوب نمی‌شوند. بلکه به عنوان «چاقی» از حکومت تلقی می‌شوند. در میان نیروهای «ایوزیسون»، از لحاظ سازمانی، روشی، اهداف و کارکردی، تنوع وسیعی وجود دارد.

۱- ایوزیسون درون نظام :

نیروهایی که نه تنها با حاکمیت و رهبران و سیاستهای جاری آن، بلکه با اصل «ولایت فقیه» قانون اساسی، ساختار سیاسی حاکم مخالف هستند، اما به این اصول التزام عملی می‌دهند.

فرضی از این «ایوزیسون» با نظریه جمهوری اسلامی مخالف هستند. اما یک طیف دیگر مدافع نظام جمهوری اسلامی و استمرار سیاسی و حقوقی نظام حاکم هستند. در میان این طیف دوم، برخی مخالف هر شکلی از حکومت دینی هستند و برخی دیگر با حکومت دینی با تورات خاصی موافق هستند و تنها با شکلی از حکومت دینی یعنی با حکومت روحانیون و ولایت فقیه مخالف می‌باشند و نه همه اشکال آن. اما در هر دو طیف، استراتژی آنها، انجام رزوم و اصلاحات جدی درون نظام است و هدف آنها تغییر حاکمیت و دولت استقرار مردم سالاری در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی است.

۲- ایوزیسون بیرون نظام :

نیروهایی مخالف نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و رژیم ولایت فقیه، که خود را به قانون اساسی ملتزم نمی‌دانند، استراتژی آنها هم طرد و ولایت فقیه و هم تغییر نظام و ساختار سیاسی - ایدئولوژی و حقوقی است. این «ایوزیسون» از پنج طیف عمده تشکیل می‌شود :

الف) طرفداران تحول بنیادین و تدریجی «مکراتیک» و شرقی در تحقق انقلاب «مکراتیک» برای استمرار نظام مردم سالار، برپایی حکومت «مکراتیک»، غیر دینی، ملی و مردمی برای تأمین و بسط بدون قید و شرط آزادیهای سیاسی و حقوق «مکراتیک»، تأمین و گسترش عدالت اجتماعی، رشد و توسعه اقتصادی، تأمین استقلال واقعی، این طیف طرفدار خطشی پیگار سیاسی توده‌های ولی مسالمت‌آمیز و بدون از خشونت و درگیری مسلحانه ولی گام به گام برای دگرگونی قانون اساسی کنونی و تدوین قانون اساسی نوین بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر با اتکاء به آرای آزادی مردم است.

ب) طرفداران تغییر ناگهانی و انقلاب «مکراتیک» برای استمرار حکومت «مکراتیک» و رشد اقتصادی به مثابه مرحله اول گذار ضروری برای تکیه به سرمایه‌داری دولتی با استمگیری سوسیالیستی از طریق ورود به سوسیالیسم. این طیف طرفدار خطشی «تهرآمیز» مسلحانه با سازماندهی مبارزه توده‌هاست.

ج) طرفداران انقلاب سوسیالیستی و استمرار بلافاصله حکومت کارگری با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا با تکیه بر حزب طبقه کارگر که بتواند سوسیالیسم، الفای استمرار، استمرار مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید، الفای طبقات اجتماعی در جامعه را مستقر سازد، این نیروها از خطشی

یک سلسله هدفها و شمارهای تاکتیکی (که کار مبارزه را در جهت استراتژیکی تسهیل می‌کنند) نیست. مبارزه در جهت تحول انقلابی و بنیادین جامعه نانی مبارزه تاکتیکی برای ایجاد تحول مثبت در این یا آن عرصه مشخص نیست. مدعی است که به مبارزه تاکتیکی نمی‌توان تکیه بستند کرده و تصور نمود که تنها این مبارزات اصالت دارند، زیرا این امر در حکم غلطیدن در سرشیب رژیمم و «ایوزیسون» است. همچنین باید اهمیت مبارزات تاکتیکی را درک کرد و دانست که بدون گذار از این مراحل تاکتیکی و دستیابی به هدفهای تاکتیکی نمی‌توان به هدف حداکثر یا حد فنی مرحله‌ای دست یافت، زیرا این امر در حکم غلطیدن در سرشیب حکماریسم و «ایوزیسون» است.

۱- وسیله عمده پیروزی در انقلاب «مکراتیک» تأمین تحد یعنی کلیه صفات و افعال انقلابی، شرقی و «مکرات» در کشور است. سبب این ابعاد به معنی وحدت عمل چند سازمان سیاسی نیست بلکه اندوختنی است یعنی در «تأیید» و در سطح گوناگون جامعه. اما در عین حال تلاش برای وحدت عمل سازمانهای سیاسی که مظاهر مشخصی تحرک و مبارزات صفات معین اجتماعی هستند، و نه در روی کاغذ اعلامیه‌ها بلکه در ارتباط واقعی هر چند محدود با مبارزات طبقات جامعه وجود دارند نیز تلاشی ویژه و ر حیات است ولی باید توجه داشت که ابعاد عمل سازمانهای سیاسی موجود فقط بخشی از تلاش برای ایجاد وحدت نیروهای انقلابی، شرقی و «مکرات» جامعه است.

هر چند که مبارزه در راه اتحاد یا وحدت عمل سازمانهای «مکراتیک» و شرقی نتیجه‌های قطعی نبخشید باشد. اما باید این مبارزه دانه باید. زیرا همه مبارزه پیگیر ما آن خواهد بود که رهبران سازش ناپذیر سازمانهای دیگر با امتناع شوند یا متفرود گردند، اندیشه وحدت طلبی عمیق‌تر و نیرومندتر شود، رهبران موافق با اتحاد شمار خود را پیش ببرند، و اعتماد مردم به صداقت برنامه و سیاستها و مقش ما بیشتر شود. هر گونه مبارزه‌ای در کنار اتحاد و اقیاع دوستانه برای قلبه بر تفرقه دارای توجیه است. اما باید تأکید کرد که بهترین ضامن تأمین همکاری سازمانهای خرده بورژوازی و بورژوازی «مکراتیک» با سازمان «پشامنگ» طبقه کارگر، نیرومندی و نفوذ و پشتوانه مردمی این سازمان است. در واقع اقیاع از طریق استدلال کمتر می‌توانند نتیجه‌بخش باشند و تاکنون هم این روش نثرپیش نبوده است. مسخ‌ترین دلیل، تناسب قوا در صحنه نبوده است. میزان قدرت نفوذ و پشتوانه عمومی سازمان «پشامنگ» طبقه کارگر می‌تواند دیگر نیروهای شرقی و «مکرات» را به سوی وحدت با آن جلب کند.

ایوزیسون در ایران

«ایوزیسون»، احزاب و گروههای سیاسی نسبتاً سازمان یافته‌ای است که مخالف حکومت، رهبران، عملکردها و سیاستهای جاری آن یا مخالف کل نظام هستند و برای کسب قدرت سیاسی، تصرف حکومت، تغییر حکومت یا نظام مبارزه می‌کنند. این یک تعریف عملی از مفهوم «ایوزیسون» در بحث جامعه‌شناسی است. از این رو نیروها و سازمانهایی که «اصل ولایت

تهرآزمیر سلطانه پیروی می کنند.

۵) ضرورتاً از آن ایجاد حکومت دینی - ایدئولوژی و توانایی در شکل جمهوری مکزیک اسلامی با انگاه به رشد همه جانبه سرمایه داری صحنی - بجاری و با تکیه بر اعمال دیکتاتور مسلح به تمد ایجاد - تمرکز و احتراق سیاسی در جهت منابع خود - این نیروها از خط مشی تهرآزمیر مسخر به پیروی می کنند و در آن توده ها حداکثر نقش کمی دارند و عمدتاً به همکاری درونهای خارجی چشم دوخته اند.

۶) تجربه زان ایجاد حکومت میراثی سلطنتی با انگاه به رشد همه جانبه سرمایه داری رهبری سرمایه داری کمپرادور با شمار جدایی سمت حکومت و تأمین آزادیهای سیاسی - این نیروها از خط مشی تهرآزمیر - کمک درل خارجی و بروز جنگ داخلی پیروی می کنند.

طیف بندی درون جنبش جهانی چپ

توجه و تکرر درون جنبش جهانی چپ - صفت بندیهای گوناگونی را بیان کرده بود و سازمانهای گوناگون جنبش بوجود آورده است. این تجربیاتی است که می توان هم از نقطه نظر جهت گیریهای رسماً اعلام شده توسط آنها و هم از لحاظ مضمون پویایی و مبارزه آنها، از یکدیگر متمایز ساخت. تجربیاتی گوناگون درون جنبش جهانی چپ عبارتند از:

۱- کمونیست مارکسیست لنینیست فرقه گرا:

جنبشی است که ساخت و زیر ساخت و همه اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم را حفظ کرده و بر همین موانع استوار ایستاده است. انقلابی، آزادیگرا، سخت پایبند ایدئولوژی - چارچوب جهانی جنبش فلسفی - اعتقادی، جهانی جنبشی تاریخی - اجتماعی و جهانی جنبش سیاسی گذشته را نگه می دارد. طیفی از این جریان، اصلاحاتی در چارچوبهای فوق را می پذیرد. در زمینه سیاسی، پیرویه بر خصلت طبقاتی، انقلابی و اساساً تهرآزمیر سیاست حزب مارکسیست تأکید می کند. این جریان، طبقه کارگر را به عنوان یگانه نیروی پرنفوذی سرمایه داری تعریف می کند ولی نمایندگی انحصاری، این طبقه را به عیب، احزاب کمونیستی که به نرفق های کمونیستی تبدیل شده اند، می بیند. به همکاری طبقاتی اعتقاد دارد و آن را تابع و در خدمت سرمایه ایسم می داند. این جریان، انقلاب سیاسی و تصرف قدرت سیاسی را برای رفع مشکلات و پیشرفت به سوی دموکراسی و سوسیالیسم و شرط اصلی تغییر جامعه می داند. این جریان سوسیالیسم را هم به عنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی می داند. این عنوان یک نظام ارزشی - اخلاقی می پذیرد. بر اصول لنینی ساختار و زندگی حزبی تأکید کامل دارد. این جریان از دو طیف عمده تشکیل می شود:

الف) چپ سنتی: که دفاع از جامعه مبتنی بر الگوی شوروی را به عنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی مد نظر دارد. برخی از آنها چابکدار اصلاحات گروباچی و سوسیالیسم نوع شوروی با چهره انسانی و مکزیک مستند و برخی مخالف اصولی با اصلاحات و تجدید نظر طلبی گروباچی می باشند.

ب) چپ ارتدکس: که جامعه مبتنی بر الگوی شوروی را چه از لحاظ نظام اقتصادی - اجتماعی و چه از نظر نظام ارزشی - اخلاقی، سوسیالیستی نمی داند و اساساً جامعه مبتنی بر الگوی شوروی و از دهگام، موسوم به «سوسیالیسم» و همچنین سوسیالیسم مکزیک «وین الملل دوم» را به عنوان جامعه سوسیالیستی تلقی نکرده و آنها را از اشکال گوناگون سرمایه داری می داند.

۲- کمونیست مارکسیست:

جریانی است که ساخت و زیر ساخت اندیشه های اساسی مارکسی را با برخی اصلاحات حفظ کرده ولی با رد یا نقی لنینیسم یا گشتن از آن پدیدار شده است.

۳- کمونیست غیر آئین گرا:

این جریان همچنان رسماً ایدئولوژی خود را مارکسیسم لنینیسم اعلام می کند، اما اصلاحات جدی و عمیق حتی در برخی اصول جهانی جنبش و ایدئولوژی خود پذیرفته است. با ایدئولوژی به مثابه کیش و آئین برخورد نمی کند. این جریان در سمت آئینی بیشتر با دموکراسی سیاسی پیش می رود. در سیاست پروتارالیسی و انقلابی است و با سمت گیری شتابانرا بسوی پذیرش اصول دموکراسی و رای منابع طبقاتی گام بر می دارد.

۴- چپ رادیکال دمکرات:

جریانی است که با گشتن از کیش مارکسیسم - لنینیسم پدیدار شد و رسماً اعلام می کند که ایدئولوژی آن مارکسیسم - لنینیسم نیست. البته برخی از اصول نگاشته این ایدئولوژی را می پذیرد ولی با آن به مثابه آئین و کیش و لاینیبر برخورد نمی کند. آزادیگرا، انقلابی، پایبند سوسیالیسم، پیرو ایدئولوژی سیاسی دادخواهانه ای است که ریشه تاریخی آن به مارکسیسم می رسد. این جریان خود را ادامه و تکامل جنبش کمونیستی گذشته می داند و از جنبش تاریخی سوسیالیستی دفاع می کند. طیفی از این جریان، حتی آرمان کمونیستی را چندان چارچوب ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم می پذیرد. چپ رادیکال دمکرات، جهان بینی فلسفی را امری خصوصی می داند و جنبش سیاسی را از میدان بر مساجره، بحثهای فلسفی - اعتقادی بیرون می کشد. خرافات تحولات اجتماعی - سیاسی بنیادین و رادیکال است. هیچ شیوه و شکل از مبارزه را مطلق یا نقی نمی کند. هم از شکل گذار انقلابی و هم از شیوه های مبارزه رفرمیستی و مسالمت آمیز دفاع می کند. این جریان دمکرات و آزادخواه است، بر وحدت و رتبع تأکید دارد، پلورالیسم و تکثرگرایی در جامعه و جنبش چپ و سازمانهای سیاسی را می پذیرد و جنبش توده ای فراگیر و اجتماعی تأکید دارد و هم زمان در مبارزه طبقاتی و هر طبقه کارگر در این مبارزه تکیه می کند. طبقه کارگر را به عنوان یگانه نیروی براندازی سرمایه تلقی می کند ولی تکوین اراده سیاسی این طبقه را مترادف با حضور یک حزب واحد کمونیستی نمی داند بلکه لازم آن را تربیت سیاسی طبقه از طریق شرکت در مبارزات طولانی سیاسی می شمارد. این جریان مسئله اصلی سوسیالیسم ها نه تصرف قدرت سیاسی، بلکه تدارک

نظری جنبشی سوسیالیستی از طریق بررسی مستقل و منتقدانه جنبشهای کارگری و تأسیس مجده احزاب توده‌ای و سازمانهای مستقل طبقه کارگر می‌داند. در ساختار حزبی خود، رابطه رهبری و بدنه، اقلیت و اکثریت، فرد و جمع، وظیفه اختیار را بسود تأمین دموکراسی در حزب نوسازی می‌کند و از سیستم حزبی گذشته براساس اصول لنینی، بطور کامل فاصله می‌گیرد.

۵ - چپ رفرمیست دموکرات :

با نفی ایدئولوژی مارکسیسم و مارکسیسم لنینیسم و با نفی ضرورت وجود ایدئولوژی در مبارزه شکل می‌گیرد. جریان است باز، فارغ از کیش، دارای جهان‌بینی انسان دوستانه و پیرو آرمانهای نسبتاً داه‌خواهانه. از سوسیالیسم بازار پشتیبانی می‌کند. انقلاب را رد می‌کند و استراتژی رفم در سرمایه‌داری و ساختارهای سیاسی آن را پیش می‌برد. در دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و خشونت‌زدایی و اصلاحات دادگراانه در جهان و برقراری مناسبات عادلانه پیگیری دارد. بطور مطلق بر حرکت‌های مسالمت‌آمیز رفرمیستی تأکید دارد و بر مبارزه طبقاتی و بر طبقه کارگر و توده‌های رنجبر در این مبارزه تکیه نمی‌کند. این جریان جانبداری از طبقه کارگر به عنوان یگانه نیروی براندازی سرمایه‌داری را رها کرده و مخاطب اصلی خود را طبقه میانی تلقی می‌کند. تمایل به دفاع از تشر نخبگان و روشنفکران به عنوان پیشوای توده‌های «متعصب و بی‌فرهنگ» و ضامن دموکراسی و ترقی در میان آنها رایج است. تکیه بر وحدت بشری و آماجها و آرمانهای همه بشری و غیرطبقاتی شالوده سیاست این جریان است. اساساً نظام سوسیالیسم را فاقد کارایی اقتصادی و آن را بیشتر به یک خیالپردازی شبیه می‌دانند. به عبارت دیگر سوسیالیسم را به عنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی نمی‌پذیرند. اما به عنوان یک نظام ارزشی - اخلاقی قابل قبول می‌دانند و اعتقاد دارند که سوسیالیسم به عنوان یک نظام ارزش اخلاقی مبتنی بر مساوات‌گرایی یا عدالت اجتماعی می‌تواند در تعدیل نابرابریها و احبانات جامعه معاصر نقشی ایفا کند. طیفهای گوناگونی مانند جناح چپ سوسیال دموکراتها، جناح چپ سوسیال لیبرالها و سوسیال رفرمیستها، جناح چپ «سبزها» در این جریان قرار دارند.



نگرشی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی

در مقایسه با موازین جهانی حقوق بشر

قانون اساسی میثاق مردم است و حکومت. میثاقی که در آن از یکسو ماهیت سیاسی حکومت تعریف و تبیین می‌شود و از سوی دیگر آزادیهای اساسی و حقوقی مدنی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شهروندان شناسایی و تضمین می‌گردد. از اینرو موضوع بحث ما هم در دو مجرا و مسیر کلی جریان خواهد یافت : ۱ - نظام حکومتی ۲ - حقوق و آزادیهای اساسی.

۱ - نظام حکومتی

گفتیم که در قانون اساسی نظام حکومتی تعریف و تشریح می‌شود.

شرکت پژوهشی پیام پیروز

منشاء و بنای حکومت و چگونگی استقرار و مشروعیت آن. نوع حکومت از انتخابی، مستقیم یا با واسطه، تا مورثی (جمهوری یا سلطنتی)، رابطه مذهب و مردم و مسلک و ایدئولوژی با حکومت. در بیش حقوق بشر «اساس و منشاء قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد.

با رأی مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی تأمین

نماید» (بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

بنابراین ریشه حکومت در مردم است و تجلی اراده مردم به صورت برگزاری انتخابات صورت می‌پذیرد. حکومت منتخب و مبعوث مردم است. مشروعیت حکومت تابعی است از اراده و رأی آزادانه مردم. حکومت مقوله‌ای است ناسوتی و حق انحصاری مردم و مشروعیت آن منوط به احراز سه شرط است : ۱ - اصل انتخاب ۲ - اصل تاوب (آلترنانس) ۳ - اصل تساوی. در تاکید نسبت به اصل سوم دربندهای ۱ و ۲ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که :

۱ - هر کس حق دارد که در امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید. ۲ - هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید. اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداده را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند» (اصل ۵۶).

این اصل یعنی رجعت و بازگشت به نظریه قدیمی الهی حکومت. یعنی اینکه امر حکومت ریشه و منشاء در لاهوت دارد و حقی است الهی و نه بشری. حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش هم خواسته و مشیت الهی است و آنهم درچارچوب و محدوده اصول قانون اساسی اعمال می‌شود. ولی فقیه یا ولی امر مظهر حکومت الهی است و نماینده او در زمین و مشروعیت حکومت وی نه به اعتبار رأی و خواسته مردم است و بلکه به مناسبت مقام و موقعیت مذهبی او به عنوان «مرجع تقلید» و «امامت» (اصول ۱ و ۵ و ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی).

اساس بنیان نظریه مرجعیت هم بر تعدد مرجع تقلید است. یعنی اینکه مرجعیت انتخابی نیست (برخلاف مذهب کاتولیک). در مذهب شیعه، باب اجتهاد مفتوح است و هر کس می‌تواند به مقام اجتهاد و مرجعیت برسد. مرجع به شیوه مستقیم یا با واسطه انتخاب نمی‌شود. مردم مجازند که در مسائل «شرعی فرعی» (نه اصول دین) از هر مجتهدی بنا به سلیقه و تشخیص خود، تقلید کنند. اینست که در قانون اساسی هم به انتخاب آیت‌الله خمینی به عنوان مرجع تقلید و رهبر، اشاره نمی‌شود. در اصل ۱۰۷ آمده است که «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثرین قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است. این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد....» ملاحظه می‌کنیم که به جای کلمه انتخاب، از شناسایی و پذیرش مرجع صحبت می‌شود. پس رهبری در جمهوری

الهی، انتخابی نیست و حق الهی - شرعی انحصاری روحانیون است. در قانون اساسی اصلاحی، پس از مرگ آیت الله خمینی، مرجعیت تقلید را هم از شرایط رهبری حذف کردند و در اصل ۵ جدید «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی و آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر است» که توسط خبرگان تعیین می شود. در اصل ۱۰۸ اصلاحی هم آورده اند که «قانون مریض به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آئین نامه داخلی جلسات آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است».

بدین ترتیب خبرگان هم کسانی هستند که مورد تایید اکثریت شش فقیه شورای نگهبان (که خود منصوب رهبرند) قرار گیرند و در نهایت به تصویب رهبر برسند! یعنی اینکه عده ای از ارباب عوام، یک تن از بین خود را به عنوان رهبر تعیین می کنند و بقیه آنان هم، با تصویب رهبر، سایر عناوین و مقامات کلیدی حکومتی، خبرگان، شورای نگهبان (....) را به چنگ می آورند!

بنابراین در وضعیت فعلی نه تنها رهبر حکومت منتخب مردم نیست، بلکه و اشکال اصلی این است که موقعیت رهبر در ساختار حکومتی بر فراز سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه قرار دارد. اصل ۵۷ قانون اساسی می گوید که «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند». صلاحیت قوه مقننه تنها محدود به تصویب قوانین مطابق با «موازین اسلامی» است و تشخیص این امر هم با فقهای شورای نگهبان است که خود منصوب رهبرند (رک به اصول ۴، ۷۲، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۱۰ قانون اساسی). قسمت اعظم اختیارات رئیس قوه مجریه هم جزو وظایف و اختیارات رهبر است (رک ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳). رکن چهارم دموکراسی (وسایل ارتباط جمعی) هم در تصرف رهبر است و «نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی با مقام رهبری است» (رک اصول ۱۱۰ و ۱۷۵).

با این تصویر اجمالی از جایگاه روحانیون در نظام جمهوری اسلامی ایران و در متن قانون اساسی، می بینیم که عنوان «جمهوری اسلامی» هم با حکومت حاکم بر ایران تطبیق نمی کند. این حکومت جمهوری نیست، زیرا با تعریف جمهوری در فرهنگ سیاسی انطباق ندارد. جمهوری اسلامی هم نیست زیرا که مراد از جمهوری اسلامی نظامی است که با تعریف جمهوری مطابقت داشته باشد ولی محتوای مکتبی و ایدئولوژیک آن، اسلامی باشد (تقریر جمهوری اسلامی پاکستان، موریتانی، سودان،). اما حکومت کنونی ایران، حکومت روحانیون است (الیگارشی مذهبی) و نه جمهوری اسلامی. توضیح بیشتر این مطلب به بخش دوم گفتار می انجامد.

۲- حقوق و آزادیهای اساسی

گفتیم که دومین ویژگی هر قانون اساسی، شناسایی و تضمین و تامین آزادیهای اساسی و حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی شهروندان است. در بینش حقوق بشری، این حقوق و آزادیها در سه منشور بنیادین حقوق بشر: اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و دو میثاق بین المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (۱۹۶۸)

تصریح و تبیین شده اند: این حقوق و آزادیها بر دو اصل اساسی استوارند:

۱- اصل تساوی ۲- اصل عدم تبعیض

تبعیض ماده ۱ اعلامیه در بیان اصل تساوی می گوید: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». اصل عدم تبعیض در ماده ۲ اعلامیه بدین عبارت آمده که «هر کس می تواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت، یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادیهایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد» (همچنین رجوع کنید به ماده ۲ و ماده ۲۶ میثاق بین المللی حقوق و سیاسی).

شرکت و عظمت بینش حقوق بشر در همین دیالکتیک من و دیگری، تو و او، دیالکتیک تنوع و تساوی، اختلاف و وحدت است. اختلاف و تنوع در نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، پایگاه طبقاتی، موقعیت اجتماعی، ملیت ... و تساوی و یکسانی در بهره گرفتن از آزادیهای اساسی و حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی. اما در اصل ۱۹ صحتی از عدم تبعیض مذهبی و عقیدتی نشده است.

اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی اساس بر عدم تساوی و تبعیض است. در اصل ۱۲ «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی شافعی، مالکی و حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند» بنابراین ایرانیان مسلمان به شیعه و غیر شیعه تقسیم می شوند و فقه شیعه (یعنی قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی) درباره ایرانیان غیر شیعه تقسیم می شوند و فقه شیعه (یعنی قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی) درباره ایرانیان غیر شیعه (به جز در مسایل مربوط به احوال شخصیه) اجراء می شود. از سوی دیگر نظام حکومتی (ولایت فقیه) از دید ایرانیان غیر شیعه مشروعیت مذهبی ندارند و بدعت است و هیچ یک از ایرانیان غیر شیعه نمی توانند به مناصب و مقامهای انحصاری روحانیون (ولی فقیه، خبرگان، فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی شورای نگهبان، دادستان کل کشور و به طور کلی قضاوت با توجه به اصل ۱۶۳ قانون اساسی) دست یابند. طرفه اینکه این تبعیضها درباره ایرانیان شیعه هم مصداق دارد و این عناوین و مقامات جزو حقوق انحصاری روحانیون است.

نمونه دیگری از تبعیض مذهبی در اصل ۱۳ آمده که به موجب آن «ایرانیان زرتشتی، کلیبی، و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می کنند». از این اصل این نتایج بر می آید:

۱- اقلیت های مذهبی دیگر رسمیت ندارند و در انجام مراسم دینی خود آزاد نیستند.

۲- سه اقلیت شناخته شده هم تابع قوانین اسلامی اند (به جز در احوال

نیودن ولی شریع، می‌توانند قیمتاً فرزندان خود را عهده‌دار شوند. یعنی حق ولایت حق انحصاری پدر است و در صورت فوت او حق پدرزوریگر. مادر در صورت فوت پدرزوریگر هم حق ولایت ندارد و تنها می‌تواند قیم شود. آنهم بشرط اینکه «شایسته» باشد و سرپرستی او در «جهت غبطه» (مصلحت) فرزندان باشد!!

در زمینه حقوق سیاسی - اجتماعی هم تبعیض جنس (برخلاف اصل ۱۲۰ در متن قانون اساسی به چشم می‌خورد.

صورتی از اینکه مقامات و مشاغل کلیدی انحصاری روحانیون در دسترس زنان نیست، تصدیق به مقام ریاست جمهوری و نظارت هم برای آنان امکانپذیر نمی‌باشد زیرا که به اصول ۱۱۵ و ۱۶۳ قانون اساسی)

نگاهی به

گذشته حزب دمکرات کردستان ایران

در جریان جنگ جهانی دوم که ایران از زیر چکمه‌ی دیکتاتوری رضاخان بیرون خزید و اندک نسیم آزادی بر مملکت وزیدن گرفت، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۱ «انجمن آزادیخواه کردستان ایران» با حضور کادر سرکردی آن مرکب از آقایان: ملاقاتر مدرسی، ملاعبده دادوی، عبدالرحمان حلوی، عبدالرحمان ذبیحی، دکتر عزیز زندی (مروف به دکتر آلمانی)، محمد ناتورزاده، قاسم قادری، احمد امامی، محمد یانوی، حسین نروهر (مروف به حسین زیری) و محمدامین شرفی، تشکیل جلسه داده و پس از گفتگو و تبادل نظر انجمن را تجدید سازمان داده و نام «کومله‌ی ژانهوری کورده» یا (ژ.ک) به معنی انجمن حیات مجدد بخشیدن به خلق کرد، بر آن گذاشتند که در بهار سال ۱۳۲۲، قاضی محمد به عضویت آن درآمده لقب (بیانی) گرفت. باره برای آزادی در کردستان تشدید گردید، و گروه‌های زیادی از مشایخ و شخصیت‌های بانفوذ منطقه‌ی مه‌باد به عضویت آن درآمدند.

مهربان با فعالیت پیشه‌وری برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و همچنین با خروج نیروهای ارتش از تپهای شاهنشاهی از بخشی از کردستان در سال ۱۳۲۴ با تلاش پیگیر قاضی محمد، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴، «حزب دمکرات کردستان ایران» تشکیل و اولین اعلامیه‌ی آن به امضای ۷۱ نفر در مه‌باد پخش شد و طرح ۸ ماده‌ای را بعنوان برنامه و اهداف خود عنوان کرد. این طرح مورد تأیید و پشتیبانی توده‌های خلقی کرد و فرقه دمکرات آذربایجان و احزاب و جمعیت‌های مترقی ایران قرار گرفت، و در پشتیبانی که روز دوم بهمن ۱۳۲۴ در میدان «چوارچراغی مه‌باد» با شرکت بیش از ۲۰ هزار نفر تشکیل شد، حکومت خودمختار کردستان ایران در چهارچوب کشور ایران اعلام گردید. و کادر رهبری حزب و حکومت خودمختار، مرکب از ۱۵ نفر:

۴ نفر مالک - ۴ نفر تاجر - یک نفر امام جمعه و ۴ نفر از کسبه و روشنفکران تشکیل و قاضی محمد بعنوان رهبر حزب و حکومت انتخاب و به پیشنهاد ملقب شد. و همچنین مجلس ملی کردستان با عضویت آقایان: قاضی محمد - منیر خان شریفی - محمد حسین سیف قاضی، رشیدبیک چهاراگی -

تبعیض) ۳- آزادی برگزاری مراسم مذهبی آنان هم محدود به قانون (یعنی فقه شیعه) است.

۴- آنان به تنها منظور تمام تبعیض‌های رایج دربار، ایرانیان مسلمان نیز تبعیه هستند، بلکه در انتخاب مجلس شورای اسلامی هم با مسلمانان حقوقی مساوی ندارند زیرا که اصل ۶۴ قانون اساسی:

«من ۱۲ دربار، سایر اقلیت‌های مذهبی ایرانیان هم، بین است و به مسلمانان توجیه شده، که نسبت به آنان «اخلاق حسنه و قسط و عدل و اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی (نه سنی، نه سیاسی، نه اجتماعی) آنان را رعایت کنند. ما همین توجیه هم محدود به این است که آنان «بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و تمام نکنند». مفهوم مخالف این حکم این است اگر بیان بر ضد جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام کنند، نه از قسط و عدل اسلامی برخوردار می‌گردند و نه از «حقوق انسانی» (حق زندگی)، و پیش‌چیزا برادرکشی درست قانون اساسی!

تبعیض عقیدتی - سیاسی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همه آزادی‌های اساسی سنی و محدود به رعایت «مبانی اسلام» (یعنی تأکید مصالح جمهوری اسلامی) شده‌اند. آزادی انتشارات، مطبوعات، احزاب، شده‌اند. آزادی انتشارات، مطبوعات، احزاب، جمعیت‌های سیاسی و صنفی، آزادی اجتماعات، آزادی کار، در چهارچوب موازین اسلامی و شایسته شده‌اند (اصول ۲۴، ۲۷، ۲۸، قانون اساسی). از سوی دیگر مرجع تشخیص مبانی و موازین اسلامی هم خود حفترات هستند. ولی قبحه که عالیترین مقام و مرجع برای تشخیص اسلام از غیراسلام است و فتاوی او واجب‌الاتباع، رئیس قوه قضائیه هم که منصوب است و بدین ترتیب همه آزادی‌های اساسی در چندین صلاحیت و تصمیم یک فرد گرفتار هستند.

تبعیض جنسی

مورد دیگر تبعیض در قانون اساسی، تبعیض جنسی است. در اصل ۱۹ آمده که «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها استیاز نخواهد بوده». ملاحظه می‌کنیم که از «جنس» به عنوان وجه تبعیض و امتیاز ذکری ترفقه. اصل ۲۰ می‌گوید که «همه افراد ملت هم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند».

توجه دارید که صحبت از حقوق مساوی نیست. نمی‌گوید که مرد و زن از حقوق مساوی برخوردارند. بلکه می‌گوید زن و مرد یکسان در حمایت قانونند. اما اگر قانون متضمن تبعیض باشد، چاهی برای گله و اعتراض نیست! در بسیاری از قوانین حقوق زن و مرد مساوی نیست، ولی زن و مرد به گونه مساوی زیر حمایت قانونند!

یعنی قانون غیرمساوی درباره همه، به طور مساوی اجرا می‌شود! از سری دیگر حقوق مدنی در رده حقوق مدنی در اصل ۲۰ نیست، زیرا که زن و مرد از حقوق مدنی مساوی برخوردار نیستند (ارت، طلاق، ولایت و حضانت اطفال....). دریند ۲۱ اصل آمده که «مادران شایسته در صورت

امتیاز معلمان به آنهاست. معادلی از سر داجونی مطرح می‌کنند که حتی اگر حق مالکیت فکری در مورد تولیدات دارونی را بپذیریم، قیمت ما بالا نخواهد رفت. ممکن است چنین باشد، اما در اینجا، حاکمیت ما در خطر است! این کشور بزرگ ۹۶۰ میلیون نفری حق دارد که خود دار تولید و توزیع کند.

بیروهای استعماری اینجا نمی‌آیند که مشکلات ما را حل کنند. آنها خود مشکلات بسیاری دارند و با هم برای بازار رقابت می‌کنند. آنها می‌خواهند مشکلاتشان را به حساب ما حل کنند. این است نیت واقعی آنها. سیاستمداران ما باید به نیت آنها توجه داشته باشند. ما اقتصادمان را آزاد کرده‌ایم. کنترل، جواز و دیگر موانع را از سر راه توسعه برداشته‌ایم. اما اکنون کنترل از جانب استعمارگران اعمال می‌شود. ما کنترل خودمان را از میان برداشته‌ایم، اما آنها اقتصاد ما را کنترل می‌کنند. آنها تجارت ما را کنترل می‌کنند. آنها ما را مجبور می‌کنند سیاست‌های دارونی مان را تغییر دهند... می‌خواهم هشدار بدهم که در هندوستان هم نیروهای هستند که در جهت همکاری با فرمالیته‌ها فعالیت کرده و منافشان در رابطه با فرمالیته‌ها و قدرت‌های استعماری است. در نتیجه، فشار در جهت تغییر قوانین اصلی ما، مانند قوانین واردات و قانون حق امتیاز اختراعات و **انتخابات** با هدف انطباق آنها با مقررات مورد نظر فرمالیته‌ها، اعمال می‌شود. همه این فشارها از جانب امریکا و استعمارگران اعمال می‌شود... در زمینه اقتصادی منابع حیاتی ما باید حفاظت شوند. خودکفایی بخش‌های اصلی صنایع ما با نیت حفظ شود. ضعف اصلی اقتصاد ما فقدان یک برنامه اصلاحات ارضی رادیکال است... لایحه‌ای درباره کارگران کشاورزی، همچنان پس از ۱۸ سال بلاکلیف مانده است. در این مورد سیاست‌های متعددی در سازمانها و سطوح مختلف و با درزای مسئولان از ایالات مختلف انجام شده است. تقریباً ۲۲۰ میلیون نفر از کارگران بخش کشاورزی ما فاقد زمین بوده و بی‌سریانه‌اند. ما نمی‌توانیم به خواست‌های آنها برای کار زمین و سرپناه بی‌تفاوت بمانیم. مادمی که خواست‌های بحق کارگران کشاورزی نماند، گرفته می‌شود، هندوستان نمی‌تواند قدمی به جلو بگذارد. این ما کسانی هستند که فضای ما را تهیه کرده و برای کشور زحمت می‌کنند. حمایت کامل پارلمان برای تصویب این لایحه کشاورزی ضرورت است.



اروپا علیه فقر و بیکاری

حامد کاغذانی

روز چهاردهم ژوئن ۱۹۹۷ شهر آمستردام شاهد یکی از بزرگترین و رسمیت‌رین راهپیمایی‌ها و اعتراض‌های توده‌ای علیه فقر و بیکاری و محدودیت‌های اجتماعی و حقوقی بود. این آکسیون سراسری از روز چهاردهم آوریل از اسپانیا و یونانی آغاز گردید و ضمن طی مسیرهای بسیار طولانی و عبور از صدها شهر و روستا در کشورهای مختلف اروپا

قاضی محمد خدیری و زیربوک بهادری تشکیل شد.

این حکومت خودمختار ۱۱ ماه درام داشت در ۲۴ آذر ۱۳۲۵ سه‌ماهه توسط ارتش به فرماندهی مستشاران امریکایی و انگلیسی اشغال و ضمن قتل عام و حبس‌نامه چندین هزار نفر در روز ۲۹ آذر همان سال قاضی محمد بهادری، امیرالعلوم صدوق‌قاسمی (زبان‌بده مجلس ۱۴)، محمدحسین سیب‌قاسمی و جمعی دیگر دستگیر و پس از ۳ ماه زندان در سپیده‌دم ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ در میدان «چهارچراغی بهادری» آویخته شدند.

قاضی محمد در آخرین دم حیات خطاب به عمال شاه گفت:

«بروید به شاه بگویید که با اعدام و سرکوب ممکن نیست

بخوان جلو مبارزه خلفه‌های ستم‌دیده ایران را که مضموم‌اند آزاد

در یک ایران آباد زندگی کنند بگیرد»

و بدین سان مجدداً ستم مضامف توسط شاه و عمالش بر خلعن کرد

اعمال گردید.

"جهانی شدن" استعمار نوین است!

راگاران - رهبر حزب کمونیست هندوستان

دوین‌گاران، رهبر حزب کمونیست هندوستان طی یک سخنرانی، در نشست فوق‌العاده پارلمان هندوستان، بمناسبت پنجاهمین سالگرد استقلال آن کشور پیرامون ضرورت خودکفا شدن اقتصاد هند نظرات خود را مطرح کرد. او در این سخنرانی گفت: «ما در اینجا پنجاهمین سالگرد استقلال کشورمان را جشن گرفته‌ایم، اما شاهدیم که به بهانه جهانی‌شدن می‌خواهند بخش‌های اصلی اقتصاد کشورمان را بی‌فروشند. این جهانی‌شدن، یعنی نوع جدید استعمار، به این بهانه می‌خواهند اینجا آمده و در طرح‌های مشترک سرمایه‌گذاری کنند. ما هم درها را به رویشان باز کرده‌ایم. می‌خواهم در اینجا به دولت هشدار بدهم. ما از سرمایه و تکنولوژی بی‌خارجی استقبال می‌کنیم، اما نباید فراموش کرد که نیروهای امپریالیستی را نمانده، تحت حمایت‌ترین جدید و با استفاده از شیوه‌های نوین به اینجا می‌آیند تا بازار ما را استثمار کرده و ثروتمندان را به غارت برده و بر فعالیت‌های سیاسی ما اعمال نفوذ کنند.

در جهان امروز، ما مجبوریم توحی قرارداد بین‌المللی داشته باشیم. در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۴ ما با امضای قرارداد سازمان تجارت جهانی، اشتباه بزرگی مرتکب شدیم. پندمانی از این قرارداد مستقیماً با منافع ما در تضاد است. استقلال می‌شد که در شرایطی که اکثر کشورها آن قرارداد را امضا می‌کنند، هندوستان چگونه می‌تواند از آن فاصله بگیرد؟ ما مخالفت خود را نسبت به

پندهای از قرارداد که استقلال و حاکمیت ما را تهدید می‌کند، اعلام کردیم، سازمان تجارت جهانی بتواند یک ابر قدرت استعماری عمل می‌کند.

بنام "حق مالکیت فکری" آنها حق ما را در تولید و توزیع تولیدات دارونی زیر سؤال می‌برند. ما حتی در دوران قبل از استقلال هندوستان، محصولات دارونی تولید و توزیع می‌کردیم. امروزه آنها ادعا می‌کنند که حق

سرانجام پس از دو ماه همانگونه که برنامه‌ریزی شده بود همزمان با گروه‌هایی سران اروپای متحد در روز شنبه چهاردهم ژوئن از نقاط مختلف وارد آمستردام شدند. در تمام مسیر راه، راهپیمایان از طرف مردم و سازمانها رگروه‌های رادیکال و انقلابی مورد استقبال قرار می‌گرفتند. در مرکز شهرها و مسیر راهپیمایی با حمل پلاکاردها، پخش اعلامیه، سردادن شعار، برگزاری سخنرانی و مصاحبه با رسانه‌های گروهی تحریم اروپای متحد را فرا می‌خواندند. علیه بیکاری فزاینده و اخراج‌های جمعی و عوارض پیمان آمستردام به افشاگری می‌پرداختند.

این حرکت سراسری در کتر پایتخت‌های اروپایی از جمله مادرید، ساریو، ژنو، پاریس، بروکس، برلین، لندن و دویلین نیز برگزار شد. راهپیمایی از کشورهای مختلف با پیمودن حداقل ۴۰ کیلومتر در روز بطرف آمستردام خود را برای راهپیمایی و اعتراض یکپارچه علیه فقر و بیکاری و علیه پیمان اروپای متحد آماده می‌کردند. سرانجام روز شنبه چهاردهم ژوئن ۵۰ هزار نفر از توده‌های مبارز و معترض که اکثریت آنها را کارگران بیکار، کمونیست‌ها و انتشار پایین جامعه تشکیل می‌دادند با به اهتزاز درآوردن پرچمهای سرخ و حمل پلاکاردها و شعار دادن بطرف میدان دام در مرکز شهر آمستردام حرکت نمودند. دریایی از پرچم سرخ و طنین شعارهای کارگری یک انترناسیونال کارگری و یک انقلاب پرولتری را در خاطره‌ها زنده می‌کرد. بانگ رسای ۵۰ هزار تظاهرکننده پرشور و خستگی ناپذیر میدان بزرگ آمستردام را به لرزه در می‌آورد. مراسم در بعد از ظهر روز شنبه آغاز گردید. در شروع مراسم یک زن ایتالیایی بر روی سن که در جلو کاخ میدان دام بر پا شده بود، تظاهر گردید و با زبان انگلیسی این شعارها را سر داد:

«کارگران متحد هیچگاه شکست نمی‌خورند» و تظاهرکنندگان دستجمعی شعار می‌دادند: کجاست پروژه کار و اشتغال برای ۲۰ میلیون بیکار؟ مردم می‌خواهند کار کنند - بدون شغل و کار، آتش خاموش می‌شود و روح پژمرده

مردم ارزش خود را از دست می‌دهند، پنجاه میلیون اروپایی زیر خط فقر زندگی می‌کنند - و ما از وعده‌های دروغین سردمداران به جان آمده‌ایم رهبر یازدهم اتحادیه F.N.V. اتحادیه بزرگ کارگران هلند «هرمان بوده» برای حاضرین سخنرانی کرد. وی در بخشی از سخنانش گفت اتحادیه اروپا ثروتمندان را غنی‌تر و فقرا را فقیرتر خواهد کرد. سپس نمایندگان شرکت‌کنندگان از کشورهای مختلف اروپایی در مورد وضعیت بیکاری و اخراج‌های دستجمعی و مشکلات فزاینده اجتماعی و اقتصادی کشورشان سخن گفتند و تحریم اروپای متحد و ضرورت همبستگی توده‌های مردم را فرامی‌خواندند.

سازماندهندگان این حرکت بزرگ منتظر رسیدن ۵ هزار ایتالیایی بودند که قرار بود در این مارش و اعتراض سراسری شرکت نمایند. در این فاصله خبر رسید که پلیس و نیروهای امنیتی هلند در راه آهن مرکزی شهر از پیاده شدن و ورود آنان به شهر جلوگیری می‌نمایند. یک ترن با سه هزار نفر سرنشین پس از ۲۰ ساعت از شهر میلان وارد شده بود و یک ساعت بعد می‌بایست ترن دیگری با دو هزار سرنشین از رم برسد. آنان ۹ ساعت مرکز راه آهن شهرهای میلان و رم را به کنترل خود درآورده بودند تا دولت ایتالیا ناچار گردید قطارهای مجانی در اختیارشان قرار دهد. پس از طی کردن این

مسیر طولانی اکنون پلیس اجازه پیاده شدن و شرکت در گروه‌هایی را به آنان نمی‌داد و خواستار بازگشتشان بود. شهردار آمستردام اعلام نموده که حضور و شرکت آنان مشکلات جدی و بی‌نظمی و اخلال بوجود می‌آورد و آنان را به وارد آوردن خسارات و بی‌نظمی در مسیر متهم کرد. شرکت‌کنندگان در گروه‌هایی از ماجرا آگاه شده و هزاران نفر به یاری آنان شناختند. پلیس در این فاصله ضمن زد و خورد با شرکت‌کنندگان ایتالیایی توانسته بود ۱۵۰ تن از آنها را بازداشت نماید و قصد داشت که آنان را به بازداشتگاه ببرد که با اعتراض هزاران تظاهرکننده مواجه شدند و خودروهای پلیس را سنگ باران کرده و خواستار آزادی فوری آنان بودند. پلیس با سنگ و اسب و با شلیک نارنجک‌های گاز اشک‌آور به صفوف مردم حمله ور شد. رفتار خشونت‌آمیز پلیس موجب تحریک مردم و بویژه جوانان گردید. آنان در خیابانهای مسیر با شکستن شیشه بانکه‌ها، پائین کشیدن پرچم اروپای متحد، واژگون کردن ماشینهای پلیس و وارد آوردن خسارت به آنها پرداختند.

اکثر ایتالیایی‌ها را جوانان تشکیل می‌دادند. جوانی بنام دیورا می‌گفت: یک مسافرت تاریخی بود. ما خوراک را بین خود تقسیم می‌کردیم و با هم در راه‌روها می‌خوابیدیم چرا که قطارها پر بود. در میان آنها مردم جنوب تا شمال ایتالیا دیده می‌شد. روحیه همبستگی بسیار محکمی در میان آنان حاکم بود. جوان دیگری بنام آنتونیو می‌گفت: ۱۲ درصد مردم ما بیکاراند. در سیسیل از هر دو نفر یکی بیکار است. او که ۲۴ ساعت در راه بود از اهمیت راهپیمایی و اعتراض سخن می‌گفت. و اظهار می‌داشت که سیاستمداران چیزی برای ما انجام نمی‌دهند. مردم اروپا باید بدانند که بیکاری در ایتالیا مشکل بزرگی است. بر اثر معانعت پلیس آنان نتوانستند بموقع در گروه‌هایی شرکت کنند. اما آنان مصمم بودند و می‌گفتند که ما خود بسیاریم و دست به راهپیمایی خواهیم زد. پلیس حدود ۱۵۰ تن از آنان را بازداشت و روانه زندان نمود اما بقیه نتوانستند خود را به مرکز شهر برسانند و با بستن چهارراهها و جلوگیری از عبور و مرور خودروها خواستار آزادی دستگیرشدگان بودند و شعار می‌دادند: پلیس‌های جنایتکار و آدمکش ما پیروز خواهیم شد.

فعالیت رهبران این حرکت سراسری و مذاکره آنها برای آزادی دستگیرشدگان به نتیجه‌ای نرسید. و این مسئله باعث یروز تشنج و ناآرامی و زد و خوردهای پراکنده در سطح شهر گردید. اعتراض و تظاهرات تا ساعت ۲ نیمه شب در خیابانهای مرکزی و در مقابل هتل محل اقامت سران اروپا ادامه داشت. در مجموع این ناآرامیها پلیس ۶۰۹ تن را دستگیر نمود که با اعتراض شدید وکلای دستگیرشدگان و نمایندگان حزب سوسیالیست و حزب سبزها روبرو گردید. اتحادیه وکلای هلند VSAN خواستار یک تحقیقات اساسی و مستقل در مورد بازداشت‌های جمعی گردید. روز چهارشنبه ۱۸ ژوئن دستگیرشدگان آزاد گردیدند.

○○○

«مقایسه سندیکاهای آمریکا در سال ۹۶ - ۱۹۵۵ با موقعیت امروز این سندیکاهای، مانند مقایسه شب با روز است».

جورج مایرز، مسئول کمیسیون کارگری حزب کمونیست آمریکا، ارزیابی خود را از سندیکاهای آمریکا در کنگره اخیر سندیکاهای آمریکا، در شهریه "پولیتیکا افیرز" اینگونه آغاز می‌کند.

رهبری جدید سندیکاهای آمریکا AFL-CIO و در رأس آن "جون سونی" توانستند برای تقویت نقش سندیکاهای و سیاست مستقل آن، برنامه نوینی را به تصویب برسانند. بیش از ۹۰۰ نماینده کارگران در جلسه سه روزه خود سایل سندیکایی و سیاسی را مورد بررسی قرار دادند. پیام کنگره خطاب به کارگران و زحمکشان اینگونه است: «تو حق رأی داری، از آن استفاده کن!» اعتصاب موفقیت‌آمیز رانندگان کابین‌های شرکت حمل و نقل UPS، که خبر آن در سراسر جهان پخش شد، و همچنین چند اعتصاب موفقیت‌آمیز دیگر، اعتماد به نفس سندیکالیست‌های آمریکا را تقویت کرد. تصمیم مهم دیگری که در این کنگره گرفته شد، لغو بند ضد کمونیستی در اساسنامه AFL-CIO بود. که از سال ۱۹۵۵، مانع فعالیت کمونیست‌ها در سندیکاهای بود. "جرج مایرز" این اقدام را به شرکت‌کنندگان در کنگره تبریک گفت و در عین حال تأکید کرد، که «کمونیست‌ها برای خود موقعیت ویژه‌ای را در سندیکاهای و یا در دیگر سازمان‌های دمکراتیک، نمی‌خواهند، بلکه خواهان حقوق دمکراتیک خود هستند».

اصلی‌ترین مسئله‌ای، که در نخستین روز کنگره در دستور کار قرار گرفت چگونگی و نحوه پذیرش اعضای جدید به سندیکاهای بود. در دومین روز کنگره، چگونگی ورود نمایندگان کارگران به صحنه سیاسی بویژه در ارتباط با انتخابات کنگره آینده مورد بحث قرار گرفت. انتقال شدید کنگره سندیکاهای از نظرات معاون رئیس جمهور آمریکا، "آلگور"، که از برنامه صرفه‌جویی دولت کلیتون به دفاع برخاسته است، با استقبال همه شرکت‌کنندگان در کنگره روبرو شد. کنگره برنامه صرفه‌جویی دولت کلیتون را، شدید فشار علیه مردم و طبقات کم درآمد ارزیابی کرد و از قرار داد "نفتا" نیز انتقاد کرد. کنگره با صراحت خواستار همکاری‌های بین‌المللی سندیکاهای شد. "جورج سونی" در این باره گفت: «ما نیازمند اتحادهای جدید با سندیکاهای دیگر کشورها هستیم. من گامی فراتر گذاشته و نیاز زحمکشان و همه حقوق بگیران و مزدبران، به یک سندیکای جهانی رام مطرح می‌کنم. در مرحله نخست، می‌توان در رشته‌های کلیدی صنعتی و شرکت‌ها، چنین سندیکای جهانی را پایه ریزی کرده. در جریان کار کنگره، نمایندگان سندیکاهای کارگران وابسته به کنسرن "ژنرال الکتریک" که در کشورهای متعددی فعال است، در رابطه با پیشنهاد پایه‌ریزی سندیکای جهانی، به عنوان مثال و نمونه گفتند: «کنسرن‌های فراملیتی در بیش از ۱۰۰ کشور جهانی حضور دارند، چرا کارگران نتوانند به تشکیل‌های خود اشکال جهانی بدهند؟». از جمله طرح‌های "جورج سونی"، در کنگره ضرورت برقراری ارتباط با سندیکاهای کارگران در اندونزی، مکزیک، برزیل و ... بود.

بحران مالی که اکنون سرتاسر شرق آسیا را در بر گرفته، برای نخستین بار از تایلند آغاز شد. نخستین تصمیم این کشور برای مقابله با بحران پایان دادن به نرخ برابری ثابت میان دلار و "بات" (پول تایلند) و شناور ساختن آن بود. این بحران ظرف یکماه ارزش "بات" را تا ۲۵ درصد کاهش داد؛ اما تصمیم به شناور کردن "بات" مانع از آن نشد که تایلند نیز سرانجام قیمت صندوق بین‌المللی پول را بپذیرد.

مسئولین تایلند، پس از چند روز مذاکرات با نمایندگان صندوق بین‌المللی پول و چندین بانک خصوصی اعلام کردند، که «برنامه نجات» صندوق را می‌پذیرد. بدین ترتیب صندوق ۱۲ تا ۱۵ میلیارد دلار به تایلند وام خواهد داد. در قبال این "کمک" تایلند مکلف خواهد بود یک سلسله اقدامات را به اجرا گذارد که فشار اصلی آنها بر دوش مردم خواهد بود. کاهش هزینه‌های عمومی، خصوصی‌سازی‌های گسترده، افزایش مالیات‌های غیر مستقیم و نزدیک به دو روزه تا همین اواخر یکی از اقتضات "بیرها" از جمله تایلند به حساب می‌آمد. البته این رشد به حساب سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیر تولیدی، سرمایه‌گذاری‌های عظیم بورسی و مالی در ساختمان و اموال غیر منقول و وام‌های دلاری عظیم بدست آمده بود.

دولت تایلند تعهد کرده است، تورم را زیر ۹ درصد حفظ کرده و امیدوار است که رشد تولید ناخالص داخلی را در حدود ۳ الی ۴ درصد در سال آینده حفظ کند. هم چنین دولت تصمیم گرفته است که کسر بودجه حساب‌های جاری را از ۵ درصد تولید ناخالص به ۳ درصد در سال آینده تقلیل دهد. در حالیکه این رقم در سال ۱۹۹۶ حدود ۸ درصد بود. مالیات بر مصرف نیر بنویه خود به جای ۷ درصد به ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت. بنا به گفته رئیس بانک مرکزی تایلند، عملیات ۴۲ کمپانی در بورس معلق گردیده است. هم چنین این بانک تا ماه اوت سال ۱۹۹۷ مبلغ ۱۳٫۹ میلیارد دلار به ۵۸ مؤسسه مالی تزریق کرده است و ظرف ۶۰ روز برنامه بیرون آمدن مؤسسات از بحران کنونی را به اجرا در خواهد آورد. در حالیکه اکنون پس از چند ماه اوضاع وخیم‌تر گردیده است.

از نظر وزیر مالیه تایلند، الویت دولت «برقراری اعتماد مجدد سرمایه‌گذاران بین‌المللی» است. اما برای اکثریت مردم این کشور بقاء آنها الویت یافته است، چرا که ۸۰ میلیون نفر از مردم تایلند، امروز از درآمدی سالانه کمتر از ۱۳۰۰ فرانک (حدود ۱۰۰ هزار تومان) برخوردار هستند. اقشار تازه شهرت‌شین شده در وضعی دشوار به سر می‌برند. ورشکستگی و اخراج‌های وسیع که از هم اکنون برنامه‌ریزی می‌شود، به همراه خود پیامدهای اجتماعی وخیمی را به دنبال خواهد داشت.



اعدام‌های دسته‌جمعی

در عراق ادامه دارد!

نشریه عصر ما (Ezra) ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان خبر از قتل عام زندانیان سیاسی در عراق می‌دهد. این نشریه نوشت: دولت عراق در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۷ حداقل ۱۰۹ زندانی سیاسی را در زندان «بزرگ» این کشور اعدام کرده است. این جنایت، که تحت عنوان «تخلیه زندان‌ها» صورت گرفته است، کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ در ایران را تداعی می‌کند.

حزب کمونیست عراق در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس حقوق بشر سازمان ملل و سازمان‌های جهانی حقوق بشر، خواستار اعتراض به دولت عراق و فشار بین‌المللی برای جلوگیری از ادامه این جنایات شده است.

حزب کمونیست عراق، در نامه خود تشریح کرده است، که در حال حاضر صدها زندانی در سلول‌های بزرگ بسر می‌برند و خطر قتل عام آنها توسط دولت عراق وجود دارد.



کوه: گفتگو میان شمال و جنوب

اومانیته ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه ۱۰ دسامبر ۱۹۹۷

کشورهای کره شمالی و جنوبی، ایالات متحده و چین، روز ۹ دسامبر مذاکرات چهار جانبه را برای پایان دادن به تقسیم شبه جزیره کره، آغاز کردند. این تقسیم بدینال جنگ کره در سال ۱۹۵۳ در معرض جغرافیائی ۳۸ درجه صورت گرفته است و یک دیوار سیمانی توسط ایالات متحده و کره جنوبی بین این دو کشور کشیده شده است. در دو طرف این دیوار بزرگترین تمرکز نظامی موجود در جهان، یعنی یک میلیون نفر در حالت جنگی در مرز دو سو موضع گرفته‌اند. رئیس جئات نمایندگی در چین در کنفرانس و معاون وزیر خارجه این کشور اعلام کرد که هاین مذاکرات آغاز رسمی روندی است که باید به یک مکانیسم صلح در شبه جزیره کره منجر گردد. چرا که سایه جنگ سرد هم چنان بر سر این شبه جزیره سنگینی می‌کند.

هدف از مذاکرات کمونیست‌ها از آن است که آتش‌بس سال ۱۹۵۳ را به یک توافق رسمی صلح مبدل نمایند. به گفته نماینده سوئل و ما امیدواریم که این روند به شکل گیری تدریجی فضای اطمینان در شبه جزیره کره، مساعدت رساند، و بتوانیم به هدف نهائی دست یابیم و به حالت کمزبی نه جنگ و نه صلح پایان دهم، و در آغاز مذاکرات، نماینده کره شمالی خواستار آن شده که ۳۷ هزار سرباز امریکائی مستقر در کره جنوبی، این کشور را ترک کرده و روابط عالی میان کره شمالی و ایالات متحده برقرار شود. وی هم چنین خواهان مذاکره مستقیم میان دو کشور گردید و خواستار آن شد که به تحریم اقتصادی امریکا که از ۴۴ سال پیش بدین سو برقرار است، پایان داده شود.

تتش در شبه جزیره کره یکی از کوه‌گامهای صده درگیری میان شرق و غرب بود امروز نیز حضور نظامی امریکا به همراه اتحاد استراتژیک امریکا - ژاپن یکی از اجزاء مهم استراتژی واشنگتن است که هدف آن حفظ راهه برتری طلبانه امریکا در منطقه، از طریق حضور نظامی است. در همین حال ایالات متحده ناچار است تحولات بوجود آمده در جهان را در نظر بگیرد، تحولاتی که وضع موجود تمرکز نظامی انحصارآمیز در کره را گهنة و خطرناک ساخته است.

کره جنوبی نیز بیز به خود از مزیتها سنگین انقسام آلمان دموکراتیک به جمهوری فدرال آلمان درس گرفته و از همان ابتدای دهه ۹۰ درک کرده است که روند اتحاد در کره نمی‌تواند براساس آن نمونه برقرار گردد. بحران مالی و اقتصادی که ماههای طولانی است کره جنوبی را در بر گرفته، ضرورت فوری تنش‌زدائی در منطقه را بخوبی نشان می‌دهد. از سوی دیگر، در کره شمالی چند سال اخیر بطور پیاپی سیل و خشکسالی وضعیت داخلی خطرناکی را بوجود آورده است که به آن مسائل مربوط به جائیتی و کم‌آبی ایل سوگه، و اختلالات بر سر آن نیز اضافه شده است.

از نظر چین، در درجه اول و همچنین برای روسیه که در حال حاضر می‌کوشد تا جایگاه خود را در شرق آسیا مستحکم نماید و برای دیگر کشورهای منطقه، این نقطه جنگ سرد باید پاک شود، چرا که بقاء آن مانع از تحقق بسیاری از طرح‌های همکاری و توسعه میان مناطق است. در نتیجه برای امریکا مسئله اکنون عیارست از آنکه موقعیت خود را در آرایش نوین مناسبات منطقه‌ای حفظ کند تا بتواند از آن به سود خود بهره‌جوید.

برگزاری دومین کنفرانس انترناسیونال کارگران بندر

حرکت برای آینده

کیوان ثنائی

در اواخر ماه مه ۱۹۹۷ در شهر سترال کانادا دومین کنفرانس کارگران بندر برگزار شد. ۵۴ نماینده از پنج قاره، ۱۷ کشور و ۲۷ بندر در این کنفرانس شرکت کره، برگزار کننده کنفرانس، سندیکای کارگران بارانداز در مونترال بود. این کنفرانس مورد حمایت و پشتیبانی دیگر کارگران بندر در نقاط مختلف جهان از کارگران بارانداز لیورپول بود که مدت ۲۱ ماه است به‌تت تن‌ندادن به خواسته‌های کارفرما و نپذیرفتن کار در شرایط پائین‌تر از استانداردهای اعلام شده از کار اخراج شده‌اند.

میسل موری مسئول سندیکای باراندازان سترال در آغاز کنفرانس گفت: هدف ما از جمع شدن در این کنفرانس مستحکم کردن و تقویت کردن هر چه بیشتر صفوف اتحاد کارگران بندر لیورپول و پشتیبانی از کارگران بنادر دیگر جهان از آنهاست. کارفرمایان در صفوف کارگران بندر لیورپول بدینال نقطه ضعفی هستند تا در جهت از هم پاشیدن همبستگی میاززانی آنان از آن سوءاستفاده کنند. مدت صد سال است که کارگران بارانداز لیورپول در حال مبارزه با کارفرمایان هستند. امروز ضروری است که هر چه بیشتر در مورد

کارگران لیورپول صحبت شود. در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که یک اعتصاب محدود با هدف جلب توجه بیشتر افکار عمومی جهانی به باراندازان لیورپول صورت پذیرد. (مدت اعتصاب ۲۴ ساعت و دست کشیدن از کار بستگی به محل و شرایط کار دارد) این تصمیم به توافق اکثریت نمایندگان حاضر در کنفرانس انجامید. و قرار شد اعتصاب در بنادری صورت گیرد که از آنجا به بندر لیورپول کشتیرانی صورت می‌گیرد.

کنفرانس در ادامه تصمیم گرفت که از LTF (فدراسیون انترناسیونال حمل و نقل) نیز تقاضا شود که به این اعتصاب ملحق شود. در ادامه یکی از نمایندگان گفت که بیشتر اعتصابهای بندر در کشورهایی از قبیل برزیل، استرالیا، هلند، امریکا و ... صورت می‌گیرد. کارگران بندر پی بردند که باید در هر کجا حقوقشان پایمال می‌شود به مبارزه برای بدست آوردن آن بپردازند و این یک موفقیت بزرگ برای کارگران بندر است.

در پایان کنفرانس همچنین تصمیم گرفته شد از کارگران بنادر آمستردام و تردام در هلند که در حال اعتصاب هستند به حمایت برخیزند. با این شعار که:

حمله به یکی از ما جلیله به همه ماست.



ورود ژاپن به مرحله بحرانی و فراگیر

ژاپن نیز از جمله کشورهایی است که تا چندی پیش به عنوان نمونه و نماد موفقیت اقتصادی معرفی می‌شد. اما آنچه که دورانی طولانی از آن به عنوان "توسعه منسجم" نام برده می‌شد، توسعه‌ای که بر روابط متقابل میان قدرت‌های سیاسی، اداری و اقتصادی مبتنی بود (یعنی مجتمع‌های اقتصادی در پیوند با بخش اقتصادی) و در آن سندیگاهای جنایتکاران نقش واسطه را ایفا می‌کردند، سرانجام ماهیت زیان‌آور و ناسالم خود را عیان ساخت.

در ژاپن، هر از چندگاه یکبار اخبار مربوط به سوءاستفاده‌ها و رسوایی‌های مالی بر ملا می‌گردد. از معروف‌ترین آنها، مثلاً می‌توان پرونده کسپانی امریکائی "لاکسید" در سال ۱۹۷۶ را یاد کرد. در این ماجرا نخست‌وزیر وقت "تاناکا" به هنگام امضای قرارداد با این کمپانی برای خود و همدستانش رشوه‌ای در حدود ۱۶ میلیون دلار دریافت کرده بود. علیرغم این رسوایی، حزب لیبرال دمکرات نخست‌وزیر هم چنان در قدرت باقی ماند. قدرتی که این حزب از ۵۰ سال پیش و حتی امروز نیز آن را در اختیار دارد. در سال ۱۹۸۸ نیز در جریان یک رسوایی مالی دیگر، آشکار شد که یک شرکت ساختمانی متعلق به بلند پایه‌ترین مقامات سیاسی رشوه می‌دهد. چندی پیش نیز مسئولین بخش ساختمانی "میتسویشی" متهم شدند که به یکی از دستگاه‌های باجگیری ژاپن مبلغ ۱۷ میلیون دلار پرداخته‌اند. هم چنین مرتباً اطلاعاتی بر ملاء می‌گردد که روابط نزدیک میان سران باندها و سندیگاهای جنایتکاران ژاپن و رهبران اصلی این کشور را آشکار می‌نمایند. در این اواخر انعکاس یکی از این رسوایی‌ها منجر به ورشکستگی شرکت "یاماشی" گردید و تأثیرات مهمی بر اقتصاد ژاپن بر جای گذاشت.

از اواخر دهه هشتاد بحران مالی بزرگی ژاپن را در بر گرفت که برای پوشاندن آن، دولت تا به امروز ۵۰۰ میلیارد دلار به سیستم مالی کشور تزریق کرده است. در واقع بر اثر سفته بازی‌ها و عملیات تلافی، بخش بزرگی از بدهی مؤسسات این کشور به شعبات آنها منتقل گردیده و در جمع مؤسسات مادر محسوب نمی‌شوند. دولت در ماه مارس گذشته، ارقام رسمی این بدهی‌ها را حدود ۲۱۹ میلیارد دلار اعلام کرد. اما واقعیت بیش از دو برابر آنست. پرداخت این بدهی‌ها باعث ورشکستگی بانک‌های عمده شرکت‌های بزرگ شده است.

فعلاً مقامات ژاپن مدعی هستند که جلوی فاجعه را گرفته‌اند و باز هم به مؤسسات در حال ورشکستگی پول تزریق خواهند کرد؛ اما رئیس صندوق بین‌المللی پول از این امر راضی نیست. به نظر وی بحران کنونی "شناسی" برای اقتصاد ژاپن است که با تسریع در روند از میان برداشتن مقررات حاکم بر روابط اقتصادی، این روابط سالم شود. در حالیکه اتفاقاً همین تلاش که از سال ۱۹۹۰ بدین سو تسریع گردیده است، خود از دلایل کزوری‌های مداوم نظام مالی ژاپن است.

در عین حال نظام صنعتی ژاپن که در پیوند نزدیک با بانک‌ها قرار دارد، مبتنی بر نوعی سلسله مراتب فنودالی میان گروه‌های بزرگ و انبوهی از شرکت‌های کوچک و متوسط صنعتی است که بصورت تابعین آنها و شرکت‌های مقاطعه‌ای کار می‌کنند. این نظام نیز بنوبه خود به ضعف دچار شده است. مثلاً گروه "تویوتا" در سال ۱۹۹۶ شامل ۶۳ هزار مزدبگیر مستقیم و صدها شرکت مقاطعه وابسته بود که مجموعاً ۲۷۰ هزار نفر را در برمی‌گرفتند. اکنون این مزدبگیران چه از نظر دستمزدها و چه از نظر تأمین اجتماعی، در وضعیت متزلزل بسر می‌برند. ورشکستگی مؤسسات کوچکتر، سرعت گرفته است و حق اشتغال همیشگی که جزئی از حقوق مزدببران شرکت‌های بزرگ تلقی می‌گردد نیز همراه با آن در حال نابودی است و بدین طریق در سال جاری ۷۵ درصد جوانان دیپلمه تنها از طریق انعقاد و پذیرش قراردادهای کوتاه‌مدت توانسته‌اند شغلی برای خود دست و پا کنند. از چهار سال پیش بدینسو، با افزایش سالانه ۲ درصد مالیات‌های غیر مستقیم، منابع درآمد خانواده‌ها منظمأ کاهش یافته است و اگر تا قبل از بحران اخیر سخن از رشد ۸ درصد در سال ۱۹۹۷ در میان بود، اکنون از احتمال رشد منفی سخن گفته می‌شود.

از سوی دیگر، ژاپن در حال حاضر تحولاتی را از سر می‌گذراند که در غرب هنوز اهمیت و ابعاد آن بدرستی در نظر گرفته نمی‌شود. از یکسو با تکرار رسوایی‌های مالی - سیاسی نظام به اصطلاح "تقدس" کمپانی‌ها و شرکت‌ها، که طی دهه‌ها محرک استثمار فوق‌العاده مزدبگیران بود، در حال تلاشی است (در سال ۱۹۹۴ تعداد مرگ و میر ناشی از خستگی فوق‌العاده در کار به ۱۰ هزار نفر رسیده است). از سوی دیگر نظام سیاسی که توسط حزب لیبرال دمکرات و شرکای آن (یعنی در واقع همه احزاب به استثنای کمونیست‌ها) وسیعاً اعتبار خود را در میان مردم از دست داده است. نرخ بیکاری رسمی ۳ درصد اعلام می‌شود، اما ارقام واقعی لااقل سه برابر آنست، زیرا همه آنهايي که حداقل یک ساعت در هفته قبل از انتشار این آمار کار کرده باشند، جزو بیکاران محسوب نمی‌شدند. فقر مطلق که تا دهه‌های اخیر جنبه حاشیه‌ای داشت، امروز مجده‌أ، حتی در مرکز شهرهای بزرگ نیز

مدیریت‌سازین که مدارم رده آن داده می‌شده، به زودی آشکار گردید و چشم و نظری هر چه بیشتر را برانگیخت، زیرا این مدیریت‌سازین، علاوه بر آنکه به ثروت‌شدن آلتین بسیار کوچک انجامید، توانست هیچ راه‌حلی برای بیکاری و فقر به ارمان آورد.

در مورد کشورهای آرژانتین و مکزیک، پایه اساسی استراتژی این کشورها بر وابستگی هر چه بیشتر به ایالات متحده بنا گردیده است. مکزیک از طریق امضای موافقت‌نامه با ایالات امریکای شمالی (آلتا) و آرژانتین بوسیله قانون برابری پول این کشور با دلار، بدین طریق، مکزیک بازار خود را تقریباً بطور انحصاری در اختیار ایالات قرار داد و آرژانتین سیاست اقتصادی خود را (سرمایه‌گذاری، دستمزدها، هزینه‌های عمومی) به میزان بخاطر آزادی موجود شرط کرد.

بحران مالی مکزیک در دسامبر ۱۹۹۴ محدودیت‌های این الکیورا تاوانی آن در حل پایدار مشکلاتی که مردم منطقه با آن مواجه هستند را نشان داد.

هزینه اجتماعی گرانبار

بحران مکزیک، برای این کشور به بهای ۱۵ میلیون شغل و ورشکستگی ۸۰۰ هزار مؤسسه و کارخانه تمام شد. در ظرف ۱۵ ماه درآمد مردم مکزیک که قبلاً طی ده سال ۶۸ درصد کاهش یافته بود، مجدداً سال‌ها به عقب بازگشت. چشم مکزیک‌ها با آشکار شدن همدستی میان گرواندگان کشور و رهبران مالیاتی مواد مخدر چند برابر گردید. مافیایی که از خصوصی‌سازی‌ها به منظور قانونی کردن دلارهای مواد مخدر استفاده کرده و بدین طریق ضمناً در حکومت نفوذ نموده و حتی آینده نهادهای سیاسی کشور را در معرض مخاطره قرار داده است.

در آرژانتین رفاه‌های حکومت "نیم" تنها در دو سال اول کاهش قدرت خرید مردم به میزان ۵۰ درصد و سه برابر شدن تعداد بیکاران در ظرف ۶ سال انجامید. (۱۸۵) درصد جمعیت فعال اقتصادی) در برخی استان‌ها، یعنی مناطقی که بیش از همه از خصوصی‌سازی لطمه دیده‌اند، نرخ بیکاری حتی به ۵۰ درصد هم می‌رسد. در همین مناطق بود که امسال پس از آنکه دولت خیر خصوصی‌سازی‌های تازه و بیکارسازی، از جمله در بخش عمومی را اعلام کرد، اعتراضات و تظاهرات بسیار بزرگی به راه افتاد. از چندین پیش بدین سو شورش‌ها و اعتراضات هر برخی کشورها ابمادی نوین یافته است. قیام زاپاتیست‌ها در "شیپاس" مکزیک و جنبش "بی‌زمین‌ها" در برزیل نمونه‌هایی از این اشکال تازه مبارزه هستند. از نظر انتخاباتی، رشد آگاهی مردم منطقه در پیشروی تیروهای متریکی، جنبش شده است. در "آری‌اور" جنبش بوسیان، سندیکاها و سازمان‌های چپ و جنبش متحد نوین ملت‌ها را تشکیل داده‌اند که در میان تابآوری همگان ۱۷۳ درصد آراء انتخابات ریاست جمهوری ساه سه ۱۹۹۶ را نصیب خود ساخت. این جنبش در برکناری رئیس‌جمهور "بوکارام" نقش مهمی ایفاء کرد. وی نیز می‌خواست طرح برابری پول کشور با دلار را نظیر آنچه در آرژانتین اجرا شده بود، به اجرا بگذارد.

در "السالوادور" جنبه آزادی‌بخش ملی نازایی‌نود و طرتی، در انتخابات مارس گذشته در شهرهای صده کشور پیروز شد و با ۴۳ درصد آراء به

ظاهر شده است و جرم و جنایت، آن هم در کشوری که برقراری امنیت را یکی از انتخابات خود می‌دانست، رو به تازگی است.

زمین لرزه سال گذشته، در منطقه "کوبه" شرایط را بوجود آورده که بر اثر آن جنبش‌های توتنی شکل گرفت. پدیده‌ای که تا آن زمان در ژاپن ناشناخته بود. این جنبش‌ها در میان زمانی که در گذشته خانه‌دار بوده‌اند، رشد بیشتری داشته‌اند. این خود نشانه تغییر ساسیات اجتماعی و جستجوی همبستگی‌های نوین در این کشور است. امروز تعداد هر چه بیشتری از زنان در جستجوی شغلی هستند تا بتوانند خود زندگی خود را اداره کنند. بدین ترتیب، در حالیکه ژاپن به مرحله یک بحران نواگیر وارد می‌شود، پدیده‌های نوین اجتماعی در این کشور ظاهر می‌شود.

چشم‌انداز مقاومت و تحولات در امریکای لاتین

"دفاتر مارکستی" ارکان تئوریک حزب کمونیست فرانسه

در دهه ۹۰، همه نیروهای سیاسی که در امریکای لاتین قدرت را بدست گرفتند، باام مدرنیته و آزادی بازار، مدل تئوریکال را در پیش گرفتند. این منطقه در دهه هفتاد، در چینه‌ها بحران و بهمی‌ها گرفتار آمده بود و همه دولت‌ها به استثنای کوبا، در آن هنگام برنامه موسوم به "تعدیل" را که از سوی صندوق بین‌المللی پول تحمیل شده بود، به اجرا گذاشتند. خصوصی‌سازی، بیکاری گسترده در بخش خصوصی و عمومی، گسودن دروازه‌ها، تقویت دستمزدها و کاهش هزینه‌های عمومی در دستور روز قرار گرفت. رقابت با تولیدات کشورهای توسعه یافته موجب بسته شدن هزاران مؤسسه و ورزانی اقتصادی در این کشورها شد. رده سرمایه‌های خارجی توانست مشاغل تازه‌ای بوجود آورد. این سرمایه‌ها، یا در بورس‌بازی و تجارت بکار افتادند و یا صرف خرید مؤسسات عمومی و دولتی گردیدند و با تجدید ساختار این بخش دهها هزار مزه‌گیر زبیکار کردند.

در مرحله اول، تورم مهار گردید و رشد اقتصادی از سر گرفته شد. این موفقیت‌ها ضمناً بازتاب وضعیت عمومی آن دوران و شاخص‌های کلان اقتصادی مساعد بود و علیرغم فشار و صبر و تحمل بسیاری که از مردم مطالب می‌کرد، توانست در ابتدا احساس بازگشت به ثبات را در میان مردم پدید آورد. واقعیتی که امکان انتخاب مجدد "کارلوس نیم" در آرژانتین و هارنسو زیدیلوه در مکزیک را فراهم آورد.

بهای واقعی "توسازی"

موفقیت‌های اولیه این استراتژی که براساس "قانون جگن" بنا نهاده شده بود، بیل کلیتون را بر آن داشت که در کنفرانس سران امریکائی سال ۱۹۹۴ در میامی، به کشورهای امریکا لاتین تبریک گفته و دوران نوین را "دروانی پیشگویی‌سرمشال از امید" نام گذارد. و این دست‌چند روز قبول‌بان ۱۰۰ بحران پولی در مکزیک بود که تمام منطقه را فراگرفت. بهای واقعی

دومین نیروی پارلمان تبدیل گردید که اختلاف آن با حزب حاکم تنها یک کرسی است.

در "مکزیک" پس از یک سلسله پیروزی‌های پی در پی، در انتخابات محلی در ۱۹۹۷ "حزب انقلاب دمکراتیک" در انتخابات پایتخت پیروز شد و به دومین نیروی سیاسی در مجلس نمایندگان تبدیل شد. شرایط نوین که ویژگی آن از دست رفتن اکثریت مطلق است، که طی ۶۷ سال حزب حاکم مکزیکی از آن برخوردار بوده است، راه را برای دمکراتیزاسیون کشور هموار ساخته و بویژه "کمونوکاردناس" چهره برجسته چپ و شهردار مکزیکی را در موقعیتی مناسب برای انتخابات سال ۲۰۰۰ قرار داده است.

تغییر تناسب نیروها

در آرژانتین، حزب کارلوس منم اکثریت مطلق پارلمان را به سود اتحادیه از چپ مرکز به دست داده است. این پیشروی چپ مرکز، به معنی زیر سؤال بردن مدل رئیس جمهور نیست. با اینحال رأی آرژانتینی‌ها به معنی مخالفت با به حاشیه رانده شدن فزاینده مردم، فساد و رشوه و سوءاستفاده از قواست. این رأی هشدار می‌دهد که از سوی مردم به حکومت و نشان دهنده آن است که آنها دیگر حاضر نیستند پیامدهای سیاست نولیبرال را تحمل کنند.

در مکزیکی، حزب انقلاب دمکراتیک باید حضور قوی یک راست محافظه کار را در مجلس در نظر بگیرد، که ممکن است بتوان با آن برای پایان دادن به سیستم "حزب دولت" کنونی حاکم در مکزیکی، در این یا آن مورد به توافق‌هایی دست یافت. خواست صلح در شیپاس، پایان دادن به خود محورینی حزب حاکم که خود را قدر قدرت محسوب می‌داشت و امید عدالت اجتماعی بیشتر، پایه‌هایی است که نیروهای مترقی مکزیکی می‌توانند بر روی آن اقدامات آتی خود را بنا کنند.

نمونه‌های فوق، هر چند هر یک با دیگری متفاوت هستند، اما همه در این مسئله مشترک می‌باشند که مدل و الگویی را رد می‌کنند که مدعی بود، تنها جایگزین و بدیل ممکن در برابر بحران این کشورهاست. اما اینها هنوز نشانه بارزی از خواست یک تحول بنیادین را نشان نمی‌دهند. ترمس از بازگشت به مارپیچ تورمی و دوران خشونت و جنگ در بین بخشی از مردم هم چنان قوی و زنده است.

خواست تحولات اساسی و بنیادین از سوی مردم امریکای لاتین بستگی به آن خواهد داشت که نیروهای چپ بتوانند درستی و اعتبار پیشنهادات خود را نشان دهند. حضور آنها در رأس بزرگترین شهرها و نیروی آنها در مجالس ملی و پارلمان‌ها، فرصتی است که بتوان این امر را در چشم‌انداز انتخابات آینده به اثبات رساند.



زناشویی و طلاق در اسلام

برای پرداختن به نگرش اسلام به مسئله زناشویی و طلاق و تأثیر آن در قوانین مدنی و فرهنگ جوامع اسلامی، لازم است قبل از هر چیزی به چند

ویژگی عمومی اسلام اشاره شود.

نخست آنکه اسلام متأخرترین و جوان‌ترین دین جهانی است که ادعای کامل بودن را دارد. به گفته مرتضی مطهری هیچ دینی و مذهبی مانند اسلام در شئونات مردم مداخله نکرده است. در این دین نه تنها روابط انسانها با خدا، بلکه خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایفشان با یکدیگر نیز به تفصیل بیان شده است.

همچنین اسلام دینی عمیقاً سیاسی است. این نه فقط به دلیل آنست که دین و دولت در اسلام با هم متولد شده‌اند و رشد اندیشه‌های اسلامی به اعتبار قدرت دولتی و گسترش امپراطوری اسلامی از طریق جنگها و فتوحات صورت پذیرفته است، بلکه بیش از هر چیز ناشی از آنست که در اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی کامل برخلاف مسیحیت، تضاد و جدایی بین دنیای زمینی و آسمانی که اولی توسط دولت و دومی توسط کلیسا نمایندگی می‌شود، وجود ندارد. این مجموعه عوامل موجب شده‌اند که در جوامع اسلامی، دین عمیقاً در دستگاه دولتی ادغام شده و یا نفوذگسترده‌ای داشته باشد که بنوبه خود رشد جامعه مدنی را با موانع جدی روبرو کرده و آنرا ضعیف نگاه داشته است. در نتیجه قوانین مدنی در این جوامع و از جمله قوانین زناشویی، بشدت متأثر از قوانین اسلامی است و دین نقش مهمی در تنظیم روابط زناشویی دارد. مقررات اسلامی نیز در اساس بر پایه قوانینی استوار است که از منشأ پیدایش اسلام تا قرن چهارم وضع گردیده و متکی بر قرآن، حدیث، شریعت و سنت است. این قوانین تغییرناپذیر، اساس الگوی مقررات اسلامی در برخورد به مسئله ازدواج و طلاق در دنیای امروز است.

اسلام زن را به مثابه مظهر اخوگرایی که با نیروی وسوسه‌انگیز جنسی خود می‌تواند ایمان مرد را سست نماید، مورد حمله قرار داده و خواهان مهار و کنترل اوست. مهارکردن قدرت جنسی زن از طریق جدا نمودن دنیای زن و مرد صورت می‌پذیرد تا امکان چیرگی بر مرد را نیابد. وسوسه‌گری جنسی زن باید از انظار نهان بماند. ظاهر و رفتار زن نباید بهیچوجه نیرو و قدرت جنسی او را به نمایش گذاشته و نقطه ضعف مرد را در این زمینه یادآوری کند. این امر توضیح دهنده آنست که چرا اسلام بیش از هر مذهب دیگری بر برتری مردان تأکید نموده و خواهان کنترل، حجاب و جدایی زنان از مردان است. آیات ۳۱ سوره نور و ۳۳، ۳۴ و ۵۳ سوره احزاب بروشنی این نگرش را به نمایش می‌گذارند. هم از این روست که در غالب کشورهای اسلامی، زنان و مردان در مدارس، در محل کار، در اماکن عمومی و حتی در مساجد و مراسم مذهبی، از هم جدا بوده و معاشرت خارج از روابط فامیلی بین این دو وجود ندارد. از آن گذشته ختنه کردن دختران که بیش از هر جادر کشورهای اسلامی عربی و آفریقایی نظیر یمن، عمان، کنیا و غرب و شرق آفریقا و به منظور کاهش نیروی جنسی زن و همچنین تطهیر او (که شامل پسر نیز می‌شود) صورت می‌گیرد، نشان دهنده اهمیت کنترل نیروی جنسی زن در جوامع اسلامی است. بگونه‌ای که حتی مقررات وضع شده در سودان علیه این اقدام، قادر به محو آن نبوده است. البته گفته می‌شود که بنا بر متون اسلامی، ختنه دختران جزو واجبات دینی نبوده و بمثابه سنت و رسم بیشتر در کشورهای سنی مؤهبر رایج است و شیعیان نسبت به آن موضع مثبتی ندارند.

فراقی بر آنست که شرط چند همسری، رعایت عدالت است که اگر چه به لحاظ مادی قابل تأمین است اما به لحاظ مبنوی و عاطفی امکان چنین تقسیم عادلانه‌ای وجود ندارد. بنابراین هدف آیه محدود ساختن و در عمل غیر ممکن ساختن چند همسری است که در آن زمان وجود داشته است. در مقابل، بسیاری نظیر مطهری نه تنها از حق چند همسری دفاع کرده، بلکه خواهان آنند که زنان به کمیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تمدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر بر رسمیت بنشاند و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنماید». همچنین برخی نظیر آیت‌الله گنجی‌ای بر آنند که آیه سزاگور نه در صدد محدود کردن زوجیت است نه عدم محدودیت آن، بلکه ضرورت رفتار عادلانه را مورد تأکید قرار می‌دهد که در مورد امکان پذیرای آن جواب واحدی نمی‌توان داد.

در مورد صیغه، سی‌ها بطور کلی با آن مخالفت، حال آنکه شیمه نه تنها آنرا مجاز می‌داند، بلکه به اجرا نیز درمی‌آورد. سی‌ها بر آنند که طرح صیغه در قرآن، مربوط به دوره خاصی است که ضرورت‌های جنگی آنرا ایجاد کرده پس از فتح مکه، پیشتر آنرا ممنوع کرده و در خطبه حجه‌الوداع نیز آن ممنوعیت مورد تأکید قرار گرفته. سی‌ها معانند بسیاری دیگری، صیغه را نوعی نوحه در شرایط امروزی تلقی می‌کنند. در حالی که متفکران شیعه از مجاز بودن و رواج صیغه نه تنها در زمان محمد، بلکه خلیفه اول سخن می‌گویند و بر آنند که تنها در زمان خلیفه دوم و برای جلوگیری از سوءاستفاده منع شده بود. همچنین شیعیان مترادف بودن نوحه و صیغه را رد کرده و آن را راه‌حلی برای پاسخگویی به نیاز جنسی جوانان کی آساکگی تشکیل خانواده ندارند، در چارچوب مقررات شرعی دانسته و معتقدند بدین ترتیب از زنا، نوحه و مزج و مزج جنسی سی‌توان جلوگیری نمود. کسان دیگری نیز این تصور را که زنان همواره بدلیل ضعف مالی حاضر به صیغه می‌شوند، به زیر سؤال برده و بر آنند که زنان نیز در بسیاری از موارد به‌خاطر ارضای میل جنسی خود به ازدواج مرتع تن داده و حتی آنرا بدلیل انعطاف پذیریش به ازدواج دائم ترجیح می‌دهند. چه، طلاق یوزوه در شرایط کنونی ایران برای زن در ازدواج دائم بسیار دشوارتر است. بدین ترتیب شاید صیغه را نوعی «آزادی جنسی شرعی شده» بتوان تلقی کرد. با این وجود رابطنه‌ای که بین مرد و زن در ازدواج دائم وجود دارد، بیش از این است (برداشت پرل از جانب مرد برای در اختیار داشتن وقت زن) تزه یکی بسیاری با نوحه دارد که نه تنها به تحقیر زن صیغه شده منجر می‌شود، بلکه امکانات سوءاستفاده گسترده‌ای از او را فراهم می‌سازد. حتی اگر بتوان در خوش‌بینانه‌ترین حالت آنرا آزادی جنسی شرعی تلقی کرد، باز این مرد است که قدرت انتخاب داشته و بیش از همه از این آزادی برخوردار می‌گردد. در زمینه حق زنان در مسئله طلاق، تنتن مواضع ملامت‌تری نسبت به شیعه دارد. صرفنظر از طلاق به اراده مرد هر وقت که بخواهد و طلاق به درخواست زن یا رضایت مرد که یا صرفنظر کردن زن از مهر صورت می‌پذیرد، در طلاقی که پدرخواست زن و یا زانی دادگاه مرد مجبور به طلاق دادن می‌گردد، شاخه مالکی تنتن حقوق بیشتری برای زنان قائل است و طلاق سهل‌الوصول‌تر است (مغلا در صورت بدرفتاری با زن، غیبت طولانی، تیرداختن نفقه، هنی خاصیتی و مرد، داشتن بیماری لاعلاج و جدا از

داشتن پسر در تمام جهام اسلامی نوعی موهبت بشمار رفته و بر دختر ارجحیت دارد. برتری مرد بر زن صرفنظر از قوانین مربوط به ارث (آیه ۱۱ سوره زنان) و شهادت (آیه ۲۸۲ سوره بقره)، یوزوه و در زمینه مناسبات خانوادگی و ازدواج و طلاق چشمگیر است. آیه ۳۴ سوره زنان بر ریاست و قیمومت مرد بر زن، آیه ۳ همان سوره بر حق چند همسری و آیه ۱۹ بر حق صیغه تأکید می‌گذارد. همچنین بسیاری از مستفادان مسئله مهر در ازدواج اسلامی را جلوه دیگری از توهین به زنان دانسته و بر آنند که مهر در واقع بهائی است که مرد در برابر ازدواج و یوزوه واگذاری جنسی زن بدو ادخا می‌کند. چنانکه در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی ایران نیز آمده «زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایجابی وظایفی (رابطه جنسی) که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر آنکه مهر او حال باشد». در مورد سن پایین ازدواج و قوانین اسلامی که بر اساس بلوغ تعیین شده، بسیاری از متفکران اسلامی آنرا گامی در جهت پاسخگویی به نیازهای جنسی جوانان می‌دانند. اسلام برداشت منفی از آمیزش جنسی ندارد. اما خواهان کنترل آن در چهارچوب مقررات شرعی است که پایین بودن سن ازدواج پاسخی است به هر دو مسئله. از آنجایی که سن بلوغ بسته به شرایط جغرافیایی متفاوت بوده و قوانین کشورهای اسلامی نیز یکسان نیست، حداقل سن ازدواج در این کشورها متفاوت است. در حالی که در ایران دختر ۹ ساله می‌تواند بنابر قوانین جمهوری اسلامی ازدواج کند، در کشورهای اسلامی دیگر نظیر مراکش، سوریه و عراق نیز تحت فشار جامعه مدنی حداقل سن ازدواج به ۱۵، ۱۷ و ۱۸ سال افزایش یافته است. واضح است که به عقد و زورود دختر خردسال نوعی بودگی جنسی است و از نظر قوانین مدنی بسیاری از کشورهای، آمیزش جنسی با خردسالان بفرمان تجاوز تلقی شده و قابل مجازات است. البته در اسلام دختر را با اجازه ولی می‌توان حتی در سن پایین‌تر نیز به عقد درآورد، اما آمیزش جنسی با او قبل از بلوغ ممنوع است. قیمومت خانوادگی پدری زن پس از ازدواج پایان یافته و این حق به شوهر انتقال می‌یابد. در نتیجه زن مطلقه، برای ازدواج مجدد نیازمند اجازه ولی نیست. اینکه در ایران و دیگر کشورهای اسلامی تا چه حد به این قوانین در هنگام ازدواج اتکا می‌شود و یا توریته اخلاقی پدر در ازدواج دختر تعیین کننده است، تقارنی در اصل مطلب ایجاد نمی‌کند.

در مورد مسئله طلاق که آیه‌های ۲۲۷ تا ۲۲۳ و ۲۳۶، ۲۳۷ و ۲۴۱ سوره بقره و آیه‌های ۲۴، ۲۵ و ۶۵ سوره زنان به شرح آن پرداخته‌اند، نه تنها حق طلاق بی‌چون و چرادر انحصار مرد قرار گرفته و موارد آن محدود نیست، بلکه امکان التا و رجوع مجدد علیه‌رمیل زن نیز در طلاق رجایی برای مرد وجود دارد. با اینهمه در مورد تمام آنچه گفته شده بین مذاهب مختلف اسلام و متفکران اسلامی وحدت نظر کامل وجود ندارد. امری که از جمله دلایل تقارن مناسبات زناشویی در کشورهای مختلف اسلامی و در گرایشهای طلاق می‌باشد. مهمترین این اختلافات حول ۳ محور چند همسری، صیغه و دایره حقوق زنان در مسئله طلاق دور می‌زنند. در مورد چند همسری در قرآن آمده است «از زانیکی برای شما حلال و پاکیزه‌اند و خودتان دیده و پستند بیدانید، دو، سه، یا چهار نفر می‌توانید تزویج به خود نمایید. اگر بترسید از این که نتوانید بین زنان به عدالت رفتار کنید در این صورت یک زن بگیریید و بیشتر از یک زن جایز نیست» آیه ۳ سوره نساء).

یکدیگر زندگی کردن). وکالت از شوهر برای طلاق نیز شکل دیگری از طلاق دادگاهی و قضائی است. نزد غالب مکاتب تسنن شوهر نه تنها می‌تواند به زتش برای طلاق نمایندگی دهد، بلکه می‌تواند حق طلاق را به او واگذار نماید. حال آن که نزد فقهای شیعه «تفویض» پذیرفته نیست، گر چه غالباً وکالت را جایز می‌شمارند. تفاوت این دو در آنست که مردی که حق وکالت را به زن خویش در طلاق واگذار کرده، می‌تواند هر وقت که بخواهد آنرا ملغی سازد (مگر آنکه پیمانیش غیر قابل برگشت بودن وکالت در قرارداد ذکر شده - شد) حال آنکه وقتی حق طلاق به زن تفویض شد، امکان الغای آن وجود ندارد. بدین ترتیب در تسنن، زن با داشتن حق درخواست طلاقی که توسط مرد به او واگذار می‌شود امکان بیشتری برای جدایی دارد. مراکش از جمله معدود کشورهای اسلامی بشمار می‌رود که در آن شکل قضائی طلاق که به رای دادگاه صادر می‌شود، از رواج بیشتری برخوردار است و امکان طلاق برای زنان نسبتاً ساده‌تر است.

زن، طعمه جنگ

از عهد باستان تاکنون همیشه زنان بدون دفاع در معرض خشونت جنگ مردان قرار گرفته‌اند.

تاریخ تجاوزات دسته جمعی در عین حال تاریخ نسل عامها و قلع و تعمهای خلقها علیه یکدیگر است. در تمام دورانها طی جنگ تجاوز صورت گرفته است. مردها پیوسته عقده‌های خود را روی زنها خالی کرده‌اند تا بتوانند بدون وسیله احساس برتری بی مقدار خود را مزه مزه کنند. انجیل هم حتی از یک زن ربایی، که همان تجاوز دستجمعی است روایت می‌کند.

شاه اسطوره‌ای روم «رومولوس» که در دولت شهرش کمبود زن وجود داشت، دستور داد تا تمامی زنان قوم «سابتیز» را که در شهرش میهمان بودند بربایند. قدیمی ترین شواهد ادبی اروپا را هم اگر بنگریم، قابل اثبات است که نیروی قهر علیه زنها قبل از هر چیز جنایت فاتحین بوده است. در «ایلیاد» اثر «هومر» آمده که سردار یونانی «آگامون» تلاش کرده تا جنگ را برای تهرمان خود «آشیل» اینگونه مطبوع کند زیباترین زندهای «ترویا» و «اسبوس» را به حرم جبهه‌اش بفرستد. بی ارزش کردن زن در عهد باستان و زن ستیزی در مسیحیت قدیم از طرف خلقهای شرقی هم پذیرفته شد. در کتاب «قانون» پادشاه بابل «حمورابی» (۱۶۸۶ - ۱۷۲۸ ق.م) حکم اعدام از طریق غرق کردن نه فقط برای متجاوز، بلکه برای زن تجاوز شده نیز در نظر گرفته شده بود. از زمانی که «واندالها» در سال ۴۵۵ در روم چهارده روز تمام غارت کردند و سوزاندند و کشتند و آنگاه به شکار زنان پرداختند، امروز اوج هر خشونت جنگ را به «واندالیسم» (تابودگرایی) متصف می‌کنند.

در سال ۱۲۰۴ سپاهی که در جنگهای صلیبی شرکت کرده بود، به هنگام تصرف قسطنطنیه مسیحی، ویرانی غیر قابل تصویری به جای گذاشت. غارت شهر در تاریخ بی نظیر بود. «استون روند سیمان»، مورخ انگلیسی توضیح می‌دهد که چگونه سپاهیان صلیبی طی سه روز از شهر ویرانه ویرانه ساختند: «فرانسویها و فلانها از چنان نیروی افسار گسیخته ویرانگری بهره

می‌گرفتند که فقط در شهر ماندند تا به زنان تجاوز کنند و بکشند. ترکها هم که در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تصرف کردند بهتر از آنها نکردند. «روند سیمان» توضیح می‌دهد که چگونه «دخترهای دلریا و پسرکان زیبا را ... به زنجیره کشیده به اردوگاه‌ها کشانند». زنها همچنین در جنگهای سی ساله تجاوزات دهشتناکی را از سر گذراندند. در سال ۱۶۳۱ «ساگد بورگ» پروتستان به دست سردار کاتولیک «تیلی» و ژنرال سواره نظام «پاپن‌هایم» افتاد. از سی هزار ساکن این شهر ده هزار که تقریباً همه زن بودند، زنده ماندند. نیروهای کاتولیک آنها را به اردوگاه‌های خود کشانده و مورد تجاوز قرار دادند. زن به عنوان زخمه، در تمام اعصار مردها را به جنگ کشانده است. ماجراجوها، راهزنها، لژیونرها و سربازان، طبق اراده پیران «رهبران» خطر مرگ را می‌پذیرفتند تا در مقابل بتوانند زندهای مغلوبین را مورد تجاوز قرار دهند. «بدن زن مورد تجاوز تبدیل به میدان نبردی برای رژه پیروزمند فاتحین می‌شود»، (سوزان بوران میلا به نقل از کتاب علیه اراده ما - تجاوز و جامعه مردان).

نیروهای ژنرال چانکای چک هم در سال ۱۹۳۷ در شانکهای یک «میدان نبرد پاشکوه» به جای گذاشتند: آنها دستور داشتند که نه فقط مبارزین کمونیست «کومینکاتنگ»، بلکه زنهایشان را هم پس از تجاوز بکشند. «آرنولد توین بی» که بعدها از مورخین بنام انگلستان شد، در سال ۱۹۱۷ دو کتاب درباره جنایات سربازان آلمانی در بلژیک و فرانسه در آغاز جنگ جهانی اول نوشت. او تصریح می‌کند که: ظاهراً با تصدیق افسران - نه به طور مستقیم و با دستور آنها - سربازان آلمانی بسیاری از زنان و دختران را مورد تجاوز قرار داده، به فاحشه خانه‌های حاشیه جبهه کشانند. ارائه گزارش زنان قربانی تجاوز در دادگاه نورنبرگ که از روسها شاکسی بودند، تجاوزات بسیاری را در مناطق تحت اشغال بیان می‌دارد. همینطور ثابت شده که خشونت جنسی علیه زنان یهود توسط نگاهبانان اردوگاه‌های نازی صورت گرفته است. شاکسی قرانسوی در دادگاه نورنبرگ اسنادی در رابطه با تجاوزات آلمانیها ارائه داده مبنی بر اینکه سربازان آلمانی به تلافی علیه نیروهای مقاومت فرانسوی مرتکب شده‌اند. این ثابت می‌کند که در بعضی از موارد تجاوز به مثابه وسیله‌ای برای اهداف سیاسی - نظامی بکار برده شده است.

به هنگام یورش فرانسوی‌ها به «یادن و تونبرگ» در آغاز سال ۱۹۴۵ سربازان فرانسوی به دستور ژنرال «لاتره تاگین» هزاران زن آلمانی را مورد تجاوز قرار دادند. ثابت شده که موارد زیادی مزاحمت‌های جنسی از طرف سربازان روسی در سال ۱۹۴۵ در آلمان شرقی و قبل از همه در شهر برلین که در آن زمان به شهر زنان معروف بود، صورت گرفته است. «این تجاوز نمی‌تواند چیزی جز یک تجاوز دسته جمعی از طرف سربازان و افسران روسی قلمداد شده». در این زمینه حتی دستگیرهای رسمی نیز صورت گرفته است. ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم به طور وحشتناکی خشم خود را در «نانکنگ» چین بروز دادند: تا سال ۱۹۴۵ بیش از ۲۰۰ هزار زن به طور بیرحمانه‌ای مورد تجاوز قرار گرفتند. گرچه قانون جزایی ارتش امریکا در این رابطه مجازات سختی را اعمال می‌کند ولی تجاوز به زنان ویت‌کنگی اکثراً نادیده گرفته شده است. «سوزان بران میلر» به نقل از یک افسر نیروی دریایی می‌گوید: «وقتی ما مردم آنجا را تفتیش می‌کردیم، زنها می‌بایست

گروهاند.

ایران جمهوری اسلامی، اما، نمونه هریان وضیت فروست زن و ستم کشی است. کودکی را می ربایند، او را در کفش می پیچند، به او می آموزند که فرما ببرد مرد باشد. در مدرسه از هم سن و سالهای پسر خدایش می کنند، در نه سالگی شوهرش می دهند، بزرگتر که شد باید در منزل و در محل کارش مطیع و ستاده باشد، به کم رضا دهند، خود بگیرد که مردش می تواند او را بزند، بر حسب شریعت از خانه بیرونش اندازند. فرزندانش را هر وقت که مردش اراده کرده از او بگیرد، از ارث پدر، آن ها که ثروتی دارند، نیمه سهمی برند. در جامعه، ترسناکی از مشاغل بر او بست باشد، اگر کار موش می بردا گشت هر قهقه کش می تواند بر او پرورش ببرد، اسید پاشی اش کند، او با لایق سادیستی و حیوانی شخصیت و حرمتش را خود نماید، اگر از بیخبات پایین جامعه باشد دورش را می گیرند که صیغه روزانه این را آن زن باره کرده، تا خرده پولی برای مخدیش به دست آورد. آری اینست چیزی از وضیت زن در جمهوری اسلامی ایران. اینست که ایسان با ۸ مارس مخالفتانند، چرا که با آزادی زن مخالفتانند زن از نظر این فرستگ و این جامعه وسیله لذت مردان است و پس، کلفت خانه است، کارگر ارزان است. ستمگشی را پارتاید جنسی در یران نهادی شده، در فرهنگ مسلط جا افتاده و دولتی است.

بگذارید در این روز دستار دهامیان را در مبارزه برای رهائی زنان گرامی بداریم. بگذارید در این روز پیمان تازه کنیم که تا رفع ستم کامل و تمام عیار از زنان جامعه از پای نشینیم. بگذارید از این طریق مردانی را نیز که چهل مردسالاری بر سرشان سنگینی می کند، از شر چهل و خرافه های عهد عتیق رهاسازیم. بی آزادی زنان، آزادی بشریت امکان پذیر نیست. بگذارید با مبارزه برای رهائی زن، رهائی بشریت را نیز از غل و زنجیرهای جامعه بازگرنه امروز، سرعت بیشتری بخشیم.



رفرم در خدمت انقلاب

ارست ویر

مشکل است کسی بخواهد متکرر این واقعیت شود که تقاروت میان رفرم و انقلاب صرفاً تقاروتی مفهومی نیست. اما صرف پذیرش این تمایز از سوی انقلابیون، راه به جایی نمی برد. انقلابیون، هم بر لزوم انقلاب و هم بر ضرورت رفرم - بعنوان ابزارهای پیشرفت - صحه می گذارند و به ارتباط شدیداً تنگاتنگ این دو که بسته به مورد تغییر می کنند، و نیز به تحرک و تغییر پذیری خط فاصلی که این دو را از هم متمایز می کند، توجه دارند. از جمله خام اندیشی های خاصی و فرسیم و انقلابیگری خرده بورژوازی - این دو همزاد جاودانه ناسازگار - اینست که فکر می کنند می توان این "خط فاصل" را بگیرد برای ترسیم کرد که یکی از طرفین تقیبه "کاملاً ترقی" یا یکسره ناپدید داشته باشد. کوتاه سخن: با گذاری آرام و عاقلاناً، فیر محسوس به سوی

کاملاً لغت می شدند تا ما معلمین شویم که چیزی نبرد خورشان سفین نکرده اند. آنگاه ما آلمان را به کار می انداختیم. این تجاوز بوده، مرانها هم در جنگ خلیج فارس علیه کویتها در این زمینه هم پرور اقدام کردند: تعداد زنان تجاوز شده به ۵۰ هزار نفر تخمین زده می شود. اکثر قربانیان، بعد از طرف شوهرانشان طرد شدند.

پس از تمامی جنگها برای سربازان کشته شده پسانهای با بود به پا می دارند ولی زنان مورد تجاوز که بسیاری از آنان میچگاه نمی توانست به زندگی عادی ادامه دهند، به فراموشی سپرده می شوند.



۸ مارس روز جهانی زن را گرامی بداریم

۸۸ سال قبل، یعنی در ساه ارت ۱۹۱۰، در کنگره بین المللی زنان سوسیالیست، با به پیشنهاد کلارا زتکین، این بانی و بانوی روز جهانی زن، این روز رسمیت یافت و به سستی پایدار و موزیر تبدیل گشت. ۸۸ سال است که در ۸ مارس زنان و مردان آزاد جهان عزم راسخ خود برای رهائی تام و تمام نسبی از بشریت را به نمایش می گذارند، دستاوردهایشان را جشن می گیرند، و از شکست هایشان پند و درس. ۸۸ سال است که رزم رهائی زن با اکت و خیزهایش، شکوفه های زیبای بیروزی را در عرصه های بسیاری از حیات اجتماعی برای رهائی قطنی بشریت به نمایش گذارده است. زنان در تلاش بوده اند تا با گام های استوار ترن های سپاه انقباد و ستمگشی را پشت سر گذارند. استقلال اقتصادی زن، آنها را در بسیاری از جوامع بشری امروز مکان و موقعیتی بس بالاتر از گذشته بخشیده است، و حقوق مدنی که زنان در طی این دوره کسب کرده اند، آنها را در موقعیت بهتری برای مبارزه در راه رهائی قطنی قرار داده است.

سرمایه داری، اما از فروروستی زن، بهره درجه ای که در تران دارد، حرارت می نماید، تا بشریت را به دو نیمه تقسیم کند. تا خود را تقویت نماید. زنان که در بیرون از خانه کار می کنند، باید فشار طاقت فرسای کار خانگی را نیز تحمل کردند. حقوق و دستمزد آنها در مجموع بسیار پایین تر از مردانی است که به کار مشابه مشغولند، سیاست کماتان مردسالارانه است و کنترل پارلمانها در بسیاری از مسالک فرنی در اختیار مردان بوده و مقامات بالای حکومتی را غالباً مردان از آن خود می دانند. در جهان توسعه یافته، اما، وضیت بسیار بدتر است. دختران خردسال را به چیزی از دستگاه جذب تورست های فرنی تبدیل کرده اند، و روح و جسمشان را در ازاء سیلیخ ناسچیزی به فروش می رسانند و به تساهی می کشانند. در کارخانه هایشان، زنان را با دستمزد ناچیزی به کار می کشند، و با چون کلفت روانه شیخ نشین هایان می کنند، که صبح تا غروب جان بکنند و مورد تجاوز جنسی و بیحرمتی های بی شمار واقع گردند. در مسالک اسلامی وضع زنان، استهلاک آمیز است. پاهایان که از خواب زمستانه بیدار می شوند، لباسهای سنگین و پهن می پوشند، اما آنان را لگدمال را به ترون اولیه مجری بازگردانده و تمام حرکت بشری آنان را لگدمال

جامعه‌ای نوین، و یا گسستی کامل، یعنی منفی مطلق هر آن چیزی که وجود دارد و محل اکیدا انقلاب همه مشکلات در هر شرایطی. هر یک از این دو دیدگاه، سطح یکجانبه‌نگری را تا حد یک شوری و سطح یکسوگرایی را تا حد حکمی برای پیشرفت بالا برده‌اند. دیدگاه نخست (رفرمیسم)، تنها بر راههای گوناگون خزش، و دیدگاه دوم (انقلابیگری خرده بورژوازی)، صرفاً بر حیزها و جهش‌ها صحه می‌گذارد.

تکاملی در واقع بگونه‌ای دیالکتیکی امتداد می‌یابد و همانگونه که لنین حد ضرر نشان ساخت. وجه تمایز رفرم و انقلاب چیزی مطلق نیست، این خط فاصل. نه چیزی ثابت بلکه چیزی زنده، و متغیر است. و باید قادر بود که این حد مرز را در هر موقعیت ویژه‌ای معین کرد. لنین نوشت: این شعار کائوتسکیستی، که می‌گوید «یا سیاست ریفیستی یا دست کشیدن از رفرم» حسی جز طرح بورژوازی مسأله نیست. این شعار، تلاش‌هایی را که برای براندختن نظام بورژوازی از طریق رفرم مسورت می‌گیرد، رد می‌کند: یا سلاب. یا رفرمیسم بی‌پایان. اینست دیدگاه آن خرده بورژوازی که قدرت کثرت خود را از دست داده، خرده بورژوازی که فکر می‌کند قدرت اراده به تنهایی می‌تواند کوه‌ها را جابجا کند، و خیل می‌کند این «عزم افراد نخبه» است که تاریخ را می‌سازد. گوئی چند کله بر باد بری شکستن هر دیواری، آنهم محکم‌ترین دیوارها، کفایت می‌کند!

رفرما می‌بایست چه باشند: وسیله‌ای برای تغییر صفوف نیروهای طبقاتی و تغییر شرایط مبارزه، گام‌هایی برای افزایش نقش عمومی زحمتکشان به منظور ایجاد قدرت تفوق لازم جهت شکست دشمنی سراپا مسلح. امروز، با آنکه در بسیار موارد موجب تغییراتی مهم در راستای بهبود زندگی بسیاری از مردمان شده لیکن در عین حال مانع از تغییراتی مهمتر و بزرگتر نیز گشته است. رفرم بمثابة کمینگاه یا تخته پرشی برای انقلاب بوده است لیکن همچون مانعی. همچون وسیله‌ای جهت تسهیل پیروزی موقت ضد انقلاب، یا حتی همچون سرپوشی بر تابوتی که ارتجاع برای ترقی ساخته بود، نیز می‌توانست باشد. چنانچه روی بسیاری از این عوامل بگونه‌ای محتاطانه تأمل نشود، ممکن نیست بتوان مقام رفرم در تکامل اجتماعی را تعیین کرد به ماهیت «دوگانه» آن پی برد...

اتخاذ شیوه برخوردی درست نسبت به رفرم در اوضاعی متحول، کار چندان ساده‌ای نیست. از روزی که لنین نوشت «رفرمیسم مخالف انقلاب سوسیالیستی... فرمول بورژوازی متجدد، پیشرفته و مدرن است»^(۳) تا به امروز، نیروهای سوسیالیسم بی‌اندازه رشد کرده‌اند. لیکن سرمایه‌داری نیز بناگرمی می‌بایست برای ادامه موجودیت خود، درسهای بیشتری فراگیرد. از یکسو - چنانچه تکامل را بطور کلی در نظر بگیریم - دست‌آوردهای سوسیالیسم و تمامی پیروزیهای تازه انقلابات، سرمایه‌داری را واداشته است تا شیوه دوم حکومت، یعنی رفرمیسم، یعنی امتیاز دادن و پس نشستن، را دوباره از سرگیرد. از سوی دیگر - چنانچه باز هم تکامل را بطور کلی در نظر بگیریم - کامیابیهای جنبش انقلاب و وخامت بحران عمومی سرمایه‌داری بگونه‌ای محسوس، امکان استفاده از این شیوه را کمتر میسر می‌کند چرا که بین کشورهای سرمایه‌داری تمایزات سیاسی بسیار پُر اهمیت به چشم می‌خورد. بنابراین، سرمایه‌داری - بیش از هر زمان دیگر، ناگرمی - است که دو شکل اصلی حکومت خود را با هم تلفیق کند و ضمن حاضر و

آماده نگاهداشتن شیوه نخست - یعنی دست کشیدن از اصلاحات مهم و استفاده از زور تا حد تروریسم کامل - برای پیشامدهای احتمالی، شکل این حکومتها را تغییر دهد.

از آنجا که ارتباط متقابل میان رفرم و مبارزه انقلابی حتی در یک کشور جداگانه نیز مسائل گوناگونی را در برمی‌گیرد، لذا بسی بی‌معنی خواهد بود اگر بگوئیم که نمونه‌های مختلف این مسائل را با یکدیگر قاطی کنیم. اما برای آنکه سردرگم نشویم، به معیارهایی نیاز داریم. در این زمینه پرسشی چند را مطرح می‌کنیم. آیا رفرم موجب تسهیل شکل توده‌ها و تسهیل امر استقلال دموکراتیک می‌گردد و به آگاهی توده‌ها نسبت به منافعتان و به برقراری ارتباط حیاتی کمک می‌رساند، یا آنکه مانع از اینها می‌شود؟ آیا رفرم شرایط زندگی مردم را بهبود می‌بخشد و امکان زیست معقولانه و آگاهانه‌تری را بوجود می‌آورد؟ آیا رفرم به زحمتکشان کمک می‌کند تا جای پای محکمی در نمایندگیها دستگاه دولتی، نهادهای حکومتی و نظام سیاسی بدست آورند؟ یا اینکه، آیا رفرم به دشمن کمک می‌کند تا نظام استحقاقات خود را گسترش دهد، راه شکست خود را سد کند و ضعف خود را برطرف سازد؟ آیا رفرم به درک بهتری از ارتباط منافع، مثلاً، ارتباط منافع طبقه کارگر و اقشار بینابینی، کمک می‌رساند؟ یا اینکه، آیا رفرم کمک می‌کند تا این منافع در مسیری قرار گیرند که با یکدیگر تصادم کنند و بدینسان به «خودگرایی اجتماعی»، به اتحادیه‌گرایی دروغین و به انزوا دامن می‌زند؟ از جمله خیانت‌ها و نیز از جمله مؤثرترین حیل‌های رفرمیستهای بورژوا و سوسیال دموکرات اینست که رفرم را به وسیله‌ای جهت ایجاد شکاف میان مردم تبدیل کنند. این حیل‌ها، بعنوان مثال، عبارتند از: تن دادن به نوعی باز توزیع منافع میان زحمتکشان بسود عده‌ای و به زیان عده‌ای دیگر، و بی‌اعتنا نشان دادن خود نسبت به باز توزیع مناسب برای سرمایه... بی‌تردید یکی از معیارهای مهم ارتباط میان رفرم و انقلاب، همانا رابطه فشرده میان مبارزه بخاطر قدرت و مبارزه بخاطر بخشی از قدرت است. اما، در تمامی مراحل رشد تضادهای اجتماعی و رشد جنبش طبقه کارگر - حتی اگر عناصر بینابینی فراوانی نیز وجود داشته باشند - مسائل نباید بگونه‌ای مطرح گردد که به درک ضرورت انهدام نظام انحصار دولتی بیانجامد، ماهیت طبقاتی دموکراسی بورژوازی را نمایان سازد و محدودیتهایی را که سلطه سرمایه انحصاری برای این دموکراسی فراهم می‌آورد، باز نشناساند. این تنها راه تبدیل اتحادهای موقت به اتحادهایی وسیعتر، پایدارتر و رزمنده‌تر است، این تنها راه اجتناب از خطر فروپاشی مجدد اتحادهایی است که همواره از سوی افراد متزلزل و غیر مصمم و همچنین از جانب تعداد قابل توجهی از عناصر اقشار متوسطی که جذب این اتحادها شده‌اند، تهدید می‌شوند.

گاهی بر سر مباحث مربوط به «درجه‌بندی رفرمها» و «میزان قدرت و سرعت نهائی» رفرم بحث در می‌گیرد. در این بحث‌ها، هم عنصری از اهمیت به چشم می‌خورد. تاریخ بسیاری از انقلابات را بخاطر بی‌آوردی و رشد و

۱- و.النین. مجموعه آثار. ج ۱۷. ص ۱۱۶

۲- و.النین. مجموعه آثار. ج ۲۳. ص ۹۴

۳- همان. ج ۱۷. ص ۲۲۹

طولانی تر کرد، جایگاه خود را در تاریخ به عنوان یک چرخش بزرگ حفظ خواهد کرد. با وجود این باید پرسید: چه درس‌هایی را می‌توان از تجربه تاریخی انقلاب اکبر و راه طی شده در کشور شورما در طول هشتاد سال گرفت؟ ما در زیر تلاش خواهیم کرد به مهم‌ترین این درس‌ها اشاره کنیم:

۱- پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ نتیجه شرابیطی تاریخی - عینی بود که در کشور روسیه در آستانه تون بیشتم تلور پیدا کرد. تفاوت انقلاب با کودتا و اقدامات نظیر آن در این نقطه است که انقلاب را نمی‌توان از پیش طرح‌ریزی کرد و آن را در خیال پروزانند. زیرا که انقلاب از یک طرف خود معمول تضادهای تنی‌ناپذیر جامعه است و از طرف دیگر وسیله حل این تضادها به شمار می‌رود. به زبان دیگر انقلاب چیزی نیست جز سکوی دست یافتن به نظام اجتماعی مترقی و نوین و مرحله جدیدی در تکامل حیات جامعه. در انقلاب توده‌های وسیعی شرکت می‌جویند. زیرا آن‌ها به این شناخت رسیده‌اند که خواسته‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده‌ی را مطالبه کنند و آن را به جای ناسب ناعادلانه بکنند.

از آن جای که کشور روسیه در آغاز تون بیستم در یک بحران همه‌جانبه سیاسی - اجتماعی قرار داشت، میدان تیره‌های سیاسی و پیکارهای بزرگ بود. در نتیجه در این کشور یک وضع انقلابی پدید آمد که ولادیمیر ایلچین به درستی آن را تعریف کرده است، سنی بر این که «اولا طبقات پایینی «نمی‌خواستند» و طبقات بالایی نیز «نمی‌توانستند» به شیوه سابق به حیات خود ادامه دهند. دوم این که «فقر و محرومیت طبقات زحمتکش به منتهای درجه خود رسیده و غیر قابل تحمل شده بود». به همین دلیل انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر در روسیه تنها راه ممکن برای نجات کشور و منابع ملی آن بود. چرا که سرزشت روسیه پیش از انقلاب بر اثر بحران نوزائیده و دامن‌گیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی که ناشی از عدم لیانات حکومت تزاری بود بر سر یک دوراهی بزرگ قرار گرفته بود.

۲- انقلاب سوسیالیستی اکبر نقش سیاسی طبقه کارگر را به مثابه عامل ذهنی در وضع انقلابی به وجود آمده به ثبوت رسانند. این امر در پیروزی نهایی انقلاب تأثیر مهمی داشت. لنین با توجه به این مهم بود که نوشت «ما همه یقین داریم که آزادی طبقه کارگر تنها به دست خود طبقه کارگر میسر است. بدون آگاهی طبقاتی، بدون سازمان‌دهی توده‌ها، بدون آموزش و تربیت توده‌ها، آن هم در مبارزه آشکار طبقاتی علیه بیرونی‌ها نمی‌توان از انقلاب سوسیالیستی سخن به میان آورده»^(۱). او هم در جای دیگری اشاره می‌کند: «خالقی که به وظایف انقلاب خود آگاه نباشد، به اندازه کافی قدرتمند نیست و نمی‌تواند در پیکار نهایی بر ارتجاع غلبه کند»^(۲). یکی از درس‌های مهم و تاریخی انقلاب اکبر برای ما این است که وضع انقلابی تنها زمانی می‌تواند به یک انقلاب فزورید که عامل ذهنی در روند فعالیت و مبارزه طبقه کارگر، دهقانان و سایر اقشار تحت ستم به نیروی مادی تبدیل شود. به عبارت دیگر عامل ذهنی انقلاب اجتماعی تنها آن زمانی آماده شده

ر یکبار شده، ناراضی‌ها عامل اصلی فعال شدن مردم و گسترش جنبش‌ها بوده و پای کسانی را که تا آن لحظه در حاشیه بوده‌اند، به میدان کشاند. است. تراکم اصلاحات عایاً حاکمی از نوعی بحران عمیق اجتماعی و دال بر جنب گزشتن امر تکوین اوضاع و شرایطی است که امکاناتی را فراهم و تسهیاتی را الزام‌آور می‌کند. و نیز اقشار تکرر سوخته‌هایی است که گامی، غیره نشین، «فلاجه‌های انقلاب» محسوب می‌شوند»^(۳). اما در بحث مربوط به تجربه‌ی روسیه، یک جنبه منفی به چشم می‌خورد. این امر ممکن است بین استنتاج خطا باعث شده که گویی روسیه به پیدایش تغییراتی کیفی در جامعه نیز کمک می‌کند

چنین استنتاجی از این روایات ناشی می‌شود که معتقد است «روم، چه بجز یک نظام را در می‌نورده»^(۴) طرفداران این عقیده می‌گویند: «نیات کنند که می‌توان سرزنده‌های روسیه را بدون در هم گزشتن تدریجی شکست داد. ش غیر گو به پیشرفت کیفی عینی نایند، گرفتن دیالکتیک. این تفسیر تاریخی است که فرموله شود. باز هم مستقیماً مخالف انقلاب است

تاریخ واقعی هیچ‌گونه زمینه‌ای برای این نوع پانسی‌گذارانه استراتژی روسیه و استراتژی دموکراتیزه کردن» بتواند همچون استراتژی انقلاب سوسیالیستی عمل کند یا جای آنرا بگیرد. تجربه - همچنین درسهایی است نهی اخیر - آشکارا نشان می‌دهد که مبارزه برای روسیه بتواند مبارزه‌های تری دموکراسی، باید با مبارزه در راه سوسیالیسم تلفیق شود و از آن تأیید کند. بزرگساله در همین جاست

انقلاب اکبر و درس‌های تاریخ

ی. پلینسکوف - و. شاپراکین - و. ترشکوف - ا. شاپاتوف
از چهاردهم‌های تئوریک حزب کمونیست فدراسیون روسیه - ۱۹۹۷

سه سال دیگر تون بیستم به پایان می‌رسد. تسل امروزه که در حال رشد است. از خود می‌پرسد: کدام راننده در این تون اتفاق افتاد که برای همیشه سیر خود را در تاریخ و فرسنگ بشری زد و مهم‌ترین حاشیه و نقطه تقیون در طول تاریخ زندگی بشر به شمار می‌رود. ماکمونیست‌ها تروید ندانیم که سبب این پریش چیست خواهد بود: پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر به عنوان اولین انقلاب پیروزنده کارگران و دهقانان در جهان. تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، نخستین کشور تراسلی زحمت‌کشان جهان. واقع مهم ایجاد اولین حکومت سوسیالیستی که صرف نظر از برخی اشتباهات و عقب‌گردها، برای نخستین بار در تاریخ به رویای انسان پیرامون دست‌یابی به عدالت و برابری جامعه عمل پوشاند. انقلاب اکبر، آن حاشیه است که بیشترین تأثیر را بر پروسه‌های اجتماعی، رشد و ترقی جهان در کل تاریخ توفان بشر داشته است. این انقلاب در تاریخ به عنوان مهم‌ترین تحول و واقع جامعه بشری به ثبت رسیده است.

۱- و.النین. مجموعه آثار. ج ۵. ص ۳۱
۲- مجموعه آثار لنین به زبان آلمانی. جلد ۹ ص ۱۵
۳- همان جا. جلد ۱۲ ص ۱۶۷

است که خلق آگاهانه به درک ضرورت تحول انقلابی رسیده باشد، و آماده باشد. به طبقه استثمارگر بورژوازی ضربه زده و آن را وادار به عقب‌نشینی کند. درست این «وضع بین سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ آن هم در حلقه محاصره دشمن در روسیه به وجود آمده بود. نیروهای ضد انقلابی در داخل و خارج از مرزها در مقابل صف کشیده بودند. آن‌ها بقدرت این‌گونه آشوب‌ها حگ داخلی را به راه انداختند. قصد داشتند که یک بار دیگر خلق انقلابی را در خون غرق کنند. اما توفه ضد انقلاب با مقاومت قهرمانانه نیروهای سوسیالیستی روبرو شد. نیروی توده‌های سازمان یافته و تشنه آزادی، قوی‌تر از فتنه و تحریکات ضد انقلاب بود. در نتیجه خلق با مقاومت خود به پیروزی دست یافت.

۳ - انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از آن رو توانست پیروز شود که بر اساس بنیان‌های نظریه علمی سراسر تاریخ بشری که تا آن زمان جمع شده بود تکیه کند. نظریه علمی که چکیده آن در آثار لنین و حزب کمونیستی که بر بنیاد ری بنیاد نهاده شده بازتاب یافته بود. لنین خود گفته بود که: «... حزب علمی است دشوار، بفرج و عمیق»^(۱) کسی که آشنایی جزئی با تاریخ اتحاد شوروی داشته باشد، نمی‌تواند این اصل را انکار کند که انقلاب اکتبر حاصل یک کار عظیم علمی، تئوریک ایدئولوژی، توضیحی و سازمانی لنین بود. او بود که حزب کمونیست را بنیاد نهاد و آن را به پیشروترین سلاح علمی، متدولوژیک، یعنی مارکسیسم، مسلح کرد. خود او برای توضیح اهدافی که حزب کمونیست پیش از انقلاب در مقابل خود داشت نوشت: «مدت نیم قرن است که مترقی‌ترین متفکران روس با عطش در جستجوی تئوری انقلاب بودند»^(۲). در این شرایط بود که حزب کمونیست وارث و ادامه‌دهنده تمام اندیشه‌های سوسیالیستی مغرب زمین و هم چنین اندیشه‌های دموکراتیک و انقلابی روسیه پا به میدان مبارزه گذاشت. درست به همین خاطر بود که انقلاب اکتبر توسط توده‌های زحمت‌کش تحت رهبری حزب بلشویک با تکیه بر شناخت قوانین تکامل اجتماعی، و درک عمیق و تحلیل درست پروسه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روسیه به پیروزی رسید. تدوین پایه‌های تئوریک و مسایل بفرنج انقلاب سوسیالیستی و موفقیت آن یکی از دستاوردهای بزرگ حزب بلشویک بود. در این میان مهم‌ترین سهم در تدوین این تئوری را ولادیمیر ایلیچ لنین بر عهده داشت. بنابراین شخص است که فعالیت و پیشروی حزب در این مقطع نه خود بفرنجی و اتفاقی، بلکه به خاطر داشتن استراتژی و تاکتیکی بود که انتخاب کرده بود. حزب بلشویک با استفاده خلاق از تمام شیوه‌های مبارزه، مطالعه دایمی بیچ و خم‌های مبارزه و حوادث بی‌شمار، همواره آماده بود که شکل‌های جدید مبارزه را انتخاب کند و به جای شکل کهنه به کار بیند. رمز پیروزی نهائی انقلاب اکتبر در همین جا نهفته بود. لنین بعد از پیروزی انقلاب با یک ارزیابی کلی، عصاره تجربه تاریخی اکتبر و نقش بلشویک‌ها در آن را چنین تعریف کرد: «... (بلشویک‌ها) در انقلاب هنر پراهمیتی را دریافته بودند و آن هم توانایی و آمادگی برای تغییر سریع و به موقع تاکتیک‌ها، متناسب و با در نظر داشت تغییرات عینی و شرایط جدید بود، آن‌ها دریافته بودند که راه‌های نوینی را برای رسیدن به هدف برگزینند، آن هم زمانی که راه قبلی در شرایط تغییر یافته خود را غیر ممکن نشان می‌داد»^(۳).

۴ - انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از آن‌جا که نتیجه واقعی مجموعه

ارزش‌های اخلاقی زندگی نوین بود توانست پیروز شود. زیرا انقلاب فاکتور اخلاقی مهمی در آگاهی و حرمت انسانی طبقات زحمت‌کش و درک ضروری نقش خود در تغییر جهان است. لنین در اثر مهم خود به نام «دور تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» برای تحلیل مسایل عمده حوادث داغ انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ نوشت: «انقلاب روز جشن طبقات محروم و استثمار شده است. توده‌های خلق در هیچ موقعی به اندازه شرکت در انقلاب نیروی آفریننده خود را به نمایش نمی‌گذارند»^(۴).

نمونه موفق انقلاب اکتبر آینه تمام‌نمای ارزش‌های انقلاب سوسیالیستی است. این ارزش‌ها عبارت بودند از: الف) این انقلاب نشان داد که آغاز پایان استثمار انسان از انسان فرارسیده است و راه دست‌یابی به پیروزی، آزادی و عدالت اجتماعی را نشان داد. این عمل به تنهایی نمونه عینی اخلاق هومانیستی بود. ب) انقلاب اکتبر توده‌های میلیونی کار و زحمت را به میدان مبارزه کشاند تا با نیروی آفرینش‌گر خود سرنوشت تاریخی خود را به دست بگیرند. فعالیت آن‌ها را صیقل داده، به آنها آموزش داد که حیرت اطراف خود را درک کرده و بر آن‌ها تأثیر بگذارند. ج) انقلاب نقطه آغازی بود در پروسه دشوار و بلندمدت غلبه بر شیوه مالکیت خصوصی در آگاهی انسان. د) انقلاب سوسیالیستی اکتبر سریعاً علیه جنگ بین خلق‌ها موضع گرفت و برای دست‌یابی به صلح در جهان وارد میدان مبارزه شد. ح) انقلاب اکتبر عصر نوینی را در رابطه بین خلق‌ها که عبارت بود از برقراری روابط دوستانه بر اساس احترام و اعتماد، برادری و کمک متقابل به یکدیگر به وجود آورد. و علیه دشمنی و خصومت بین ملت‌ها موضع گرفت. و) کشور شوروا خود را وارث سنت‌های انقلابی گذشته، یعنی تمام ارزش‌های انسانی و اخلاقی که طی صدها سال تفکر انسان دوستانه پدید آمده بود نشان داد. و وظیفه حفظ و تکامل این ارزش‌ها را برعهده گرفت. زندگی و کار علمی لنین خود نمونه کامل بازتاب این ارزش‌ها بود. بی دلیل نیست که آلبرت ایشتن درباره او گفته است: «انسان‌هایی چون او محافظ و تکامل دهنده وجدان بشری هستند»^(۵).

۵ - دوره‌های حاکمیت شوروی در کشور ما، اولین کوشش عملی تحت رهبری حزب کمونیست و لنین برای دست‌یابی به جامعه سوسیالیستی، برای جامعه عمل پوشاندن به تمدنی با کیفیت نوین و واقعاً انسانی و هومانیستی بود، برخلاف نظام سرمایه‌داری که در بطن خود غیر انسانی است و بر اساس اصل مالکیت خصوصی غیر هومانیستی بنا شده است. درست است که این تلاش در طول عمر هفتاد ساله خود با موانع زیادی روبرو شد و بیماری‌هایی مانند بوروکراتیسم، فردگرایی، حفظ مالکیت خصوصی، خود بزرگ بینی، روابط پدرسالارانه و اراده‌گرایی، که از دوران گذشته به ارث رسیده بود به اضافه ناسیونالیسم و ... باقی مانده از گذشته، ضرباتی را به رشد جامعه وارد کرد. درست است که این جامعه و نظام آن با ایده‌آل‌هایش تنها مدت ۷۰ سال پابرجا بود، و ما می‌دانیم که این زمان بسیار کوتاهی است، اگر ما آن را نه به نسبت عمر آدمی، بلکه به نسبت راهی که بشریت در تاریخ پشت سر نهاده است اندازه بگیریم. کافی است به خاطر آوریم که تنها نظام فتووالی

۱- همان جا جلد ۲۷ ص ۱۸۶ ۲- همان جا جلد ۳۱ ص ۹-۱۰

۳- همان جا جلد ۳۳ ص ۳۸ ۴- همان جا جلد ۹ ص ۱۰۳

۵- لنین و خلق‌های جهان به زبان روسی مسکو ۱۹۷۰ ص ۷۹

تقریباً هزار سال دوام داشت و سرمایه‌داری امروز نیز اکنون مدت ششصد سال است که پا گرفته است. این حقیقتی است انکارناپذیر که انقلاب سوسیالیستی اکثر را به مدت هفتاد سال در دوران رشد، با همه شیوه‌های تمسک کوییدند، و آن را حتی بیش از آن که به دوران بلوغ برسد به شکست کشانند. با این وجود، یک تحلیل و پژوهش بی‌غرضانه از تاریخ جامعه شوروی نشان خود داد که در این جامعه اولین نطفه‌های سوسیالیسم به عنوان مرحله کیفی تمدن جدید، یعنی تمدن سوسیالیستی بسته شد. آن هم در شرایط سخت و بی‌کار نابرابر و دایمی با جهان سرمایه‌داری که رفته رفته به یک حنک عیان شده و تمام عیار تبدیل شده بود، در کشور روسیه بود. بردهای عظیم اجتماعی برای زحمت‌کشان به دست آمد. برخی از این دستاوردهای بزرگ را می‌توان چنین برشمرد: حق داشتن کار برای همه سربازان - حق داشتن استراحت سالانه - بهداشت و آموزش و درمان اجتماعی برای همه - تأمین اجتماعی متناسب با حرمت و نیازهای اساسی انسان - حق داشتن مسکن و سرپناه آن هم در ازا کم‌ترین کرایه که طی دهه‌ها سابقه نداشت. تأمین تمام هزینه‌ها در زمینه علوم، فرهنگ، ورزش و... از جانب دولت. همه این موارد برای شهروندان اتحاد شوروی در طول سالی‌های دراز بدیهی و طبیعی به نظر می‌رسید و جزو حقوق اولیه آنها به شمار می‌رفت. بی‌دلیل نیست که امروزه پس از شکست سوسیالیسم، هر روز که می‌گذرد انسان‌های زحمتکش درمی‌یابند که در گذشته صاحب چه حقوقی بودند و امروز چه چیزهایی را از دست داده‌اند. آن‌ها امروز در می‌یابند که چه افرادی یکبارگی میلیونر شده‌اند و چه کسانی به دره فقر و محرومیت پرتاب شده‌اند. اکنون جامعه روسیه به دو دسته «روس‌های نو» و «روس‌های جدید» تقسیم شده است. بی‌دلیل نیست که امروز زحمتکشان روسیه که همه حقوق انسانی خود را در مدت کوتاهی از دست داده‌اند به طنز می‌گویند «اکنون آرام آرام می‌فهمیم که ما در سوسیالیسم زندگی می‌کردیم، بدون آن که خود اطلاع داشته باشیم...» و این سخن طنزآمیز واقعیت تلخی را در خود دارد. چرا که برای مثال میانگین طول عمر انسان در اتحاد شوروی طی هفتاد سال حکومت سوسیالیستی از ۳۲ سال به ۷۱ سال، یعنی بیش از دو برابر افزایش یافت. در سراسر کشور بزرگ ما مکان‌های آسایش و استراحت و تفریحی هم چون پانسیون‌ها، گردش‌گاه‌های توریستی ایجاد گشت. در این مکان‌ها هر ساله بیش از ۶۰ میلیون نفر از شهروندان مرخصی سالانه خود را می‌گذرانند. درآمد سرانه در مدت حکومت شوروی در شهرها بیش از ده برابر و در مناطق روستایی به ۱۴ برابر افزایش یافت. هر ساله ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر از شهروندان شوروی به خانه‌های تازه‌ساز نقل مکان می‌کردند و صاحب‌خانه می‌شدند. پیش از انقلاب اکتبر سه چهارم جمعیت روسیه بی‌سواد بودند، در حالی که در اواخر سال‌های هشتاد ۷۸ درصد شاغلین سراسر کشور تحصیلات متوسط و عالی داشتند. تقریباً ۹۴ میلیون نفر از شهروندان اتحاد جماهیر شوروی، یعنی از هر پنج نفر دو نفر در دانشگاه‌ها و مدارس عالی تحصیل کرده و دوره‌های آموزش عالی را پشت سر گذاشته بودند. در تمام کتاب‌خانه‌های روسیه پیش از انقلاب موجودی کل کتاب‌ها رقم ۴۶ میلیون جلد کتاب بود، این رقم در کشور سوسیالیستی شوروی حدود هشتاد بیش از ۴/۲ میلیارد جلد کتاب بالغ می‌شد. هر ساله تعداد ۱۱۷ میلیون نفر از تاترهای سراسری کشور دیدن می‌کردند. این رقم

تنها اندکی کمتر از مجموعه جمعیت بنزرگسال کشور شوروا را تشکیل می‌داد. وضع علوم و دانش در سایه حکومت اتحاد شوروی چگونه بود؟ واقعیت چنین است که تا زمانی که کشور اتحاد شوروی به‌رجا بود، از سوی رسانه‌های تبلیغاتی سرمایه‌داری برای دست یافتن به دانش علمی و کیفیت بالای علمی دانشمندان کشور به آن هجوم آورده‌اند. بنابر گفته رسانه‌های گروهی غرب سطح علمی و تکنولوژیک کشور ما از «نوع عالی» است به عنوان مثال مجله «نیویورک تایمز» در سال ۱۹۹۳ مقاله‌ای تحت عنوان «می‌گویند کشور شوروی یک کشور عقب مانده است» چنین نوشت: «تغییرات مهم در جامعه روسیه. شرایط شگرفی را برای صنایع آمریکایی به ارمغان آورده است. رسیدن به تکنولوژی روسی به معنی رسیدن به نوع جدیدی از امکانات عظیم است...»

۶ - پیروزی انقلاب اکتبر تأثیرات کارناپذیری بر رشد و تکامل جامعه بشری داشته و هنوز هم دارد. از همان فرای پیروزی انقلاب، کشور ما تکیه‌گاه استواری شد برای روند انقلابی در جهان، جنبش‌های بی‌شماری از انقلاب اکتبر الهام گرفتند. انقلاب کبیر اکتبر زمینه را برای پیروزی انقلاب‌های رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین گشود و با پشتیبانی و همبستگی خود از این انقلاب‌ها در نابودی سیستم ننگین استعماری امپریالیسم در جهان نقش عمده‌ای بازی کرد. علاوه بر این پیروزی انقلاب اکتبر و پدید آمدن کشور شوروا، تأثیر انکارناپذیری بر پروسه داخلی جهان سرمایه‌داری گذاشت. اقتصاد جهانی وارد مرحله نویی شد. زیر تأثیر دست‌آوردها و تجربه‌های جامعه شوروی در زمینه تأمین حقوق اجتماعی شهروندان و پیشگام بودن آن در بسیاری از عرصه‌ها، رفته رفته جهان کاپیتالیسم نیز مجبور شد بعضاً این حقوق را برای شهروندان خود به رسمیت بشناسد و در بسیاری از زمینه‌ها عقب‌نشینی کند. از این گذشته جهان سرمایه‌داری بخش‌هایی از مدل اقتصادی ما یعنی اقتصاد برنامه‌ریزی شده و نقش دولت در عرصه‌های مهم برنامه‌ریزی و اقتصاد را پذیرفت و به کار بست. این عمل باعث شد که نوع جدیدی از هماهنگی و رابطه بین کشورهای سرمایه‌داری پدید آید، که در فقدان کشور اتحاد شوروی غیر قابل تصور بود.

۷ - انقلاب اکتبر و متعاقب آن مبارزه پرشور مردم کشور ما در راه شکوفایی عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و دانش و فن کشور، تلاش خارق‌العاده و بزرگی بود برای ایجاد آلترناتیو تاریخی در مقابل جامعه سرمایه‌داری که صرفاً بر بنیاد فردگرایی و مصارف مادی استقرار است. منتها پیش شرط‌های تاریخی که انقلاب اکتبر برای رسیدن به جامعه نوین با آن روبرو بود، بی‌نهایت دشوار و بغرنج بود. زیرا اولاً، در این قرن دویار آتش جنگ جهانی ویرانگر شعله‌ور شد. که در تاریخ بشری سابقه بود در هر دو مورد بخش‌های وسیعی از سرزمین پهناور زادگاه انقلاب اکتبر ویران گشت. بعد از پایان هر یک از این جنگ‌ها به انرژی و توان فراوانی نیاز بود که این کشور بزرگ را که یک ششم کره زمین را شامل می‌شد بازسازی کند. ثانیاً، در طول دوره هفتاد ساله بعد از انقلاب اکتبر تمام جهان سرمایه‌داری با نفرت طبقاتی کمر به شکست اولین حکومت سوسیالیستی بسته بود و توطئه‌ها و دستاوردهای آن یکسایه محظوم قطع نگردید. سوم این‌که در دوران خود هیچ‌کس در اتحاد شوروی نیز طی این مدت همواره نیروهای ضد انقلابی وجود داشتند و

سرگرم مبارزه با نظم جدید بودند. چهارم اینکه، متأسفانه بعد از درگذشت نیکو حزب کمونیست و رهبران آن نتوانستند آن چنان که باید و شاید میراث معنوی او را در زمینه‌های سیاسی، ایدئولوژیک متناسب با آهنگ زمان رشد دهند بر عکس تئوری پردازان حزبی نظریه خلاق و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را به آیینی خشک و «گماتیستی» تبدیل کردند. پنجم، شور و اخلاق انقلابی رفته رفته کاهش یافت و به جای آن نوعی خصوصیات فردگرایانه خصوصاً در رده‌های بالای حزب بوجود آمد. خصوصیات که نشانه‌هایی از کژتابی به زندگی بورژوازی را در خود داشت. (برای نمونه دبیرکل وقت حزب گارباجف در همان دوره میلیونر شد و کارش به جایی رسید که از همکاران خارجی اش رشوه دریافت می‌کرد). ضد انقلاب سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۹۳ در اتحاد شوروی، یک جنبش خود به خودی و اتفاقی نبود. تاریخ به ما نشان می‌دهد، که بورژوازی هرگز داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری نمی‌کند. و ضد انقلاب در اشکال مختلف همواره انقلاب و نظم جدید را در صحن حیات آن همراهی می‌کند. کارل مارکس در این رابطه اشاره کرده بود که «ضد انقلاب در مسیر تکامل خود، همواره ضد انقلاب را همراه خود دارد.

تاریخ دوره بعد از پیروزی انقلاب اکتبر انباشته از اقدامات و حرکت‌های ضد انقلابی بورژوازی چه در داخل و چه در خارج از کشور است. ایجاد جنگ‌ها، هجوم وحشیانه آلمان هیتلری و اشغال بخش‌های بزرگی از کشور با آن همه تلفات و خسارات، تحریم‌های سیاسی و اقتصادی برای به زانو درآوردن حاکمیت سوسیالیستی، تحمیل اشکال گوناگون درگیرهای ناخواسته همچون جنگ ایدئولوژیک، مسابقه تسلیحاتی و بالاخره جنگ سرد و ... جملگی شیوه‌های گوناگون امپریالیسم برای نابود کردن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و صورت‌بندی اجتماعی آن بود. خلاصه کلام این که امپریالیسم و ضد انقلاب جهانی به اشکال مختلفی چون ایجاد جنگ داخلی، کارشکنی، دخالت در امور داخلی، فشارهای روانی و دیپلماتیک، تحریم، حمله و تجاوز مستقیم نظامی، پشتیبانی از مخالفین داخلی و ... در طول هفتاد سال سرگرم براندازی سوسیالیسم بود.

۸ - ما در این جا قصد نداریم مسایل را ساده کنیم، زیرا عوامل فروپاشی سوسیالیسم گوناگون و چند جانبه هستند. در این شکست هم عواملی ذهنی و هم عوامل عینی نقش داشتند. از جمله این که به خاطر عقب‌ماندگی جامعه روسیه در آستانه انقلاب اکتبر یک سری مسایل حیاتی در مرحله عبور از کاپیتالیسم به نظام سوسیالیستی حل نشده باقی ماند. مثلاً این که در زمینه تولید اجتماعی که می‌بایست پس از مدتی کار مزدوری را حذف کرده، و به جای آن روند مالکیت اجتماعی را تثبیت نموده، جامعه عمل نپوشید. مالکیت دولتی عملاً به مالکیت اجتماعی فرا نروید. در نتیجه در ضمیر ناخودآگاه توده‌ها «مالکیت دولتی - بوروکرات» به معنای مالکیت «هیچ‌کس» درآمده بود. و این نمی‌توانست در احساس مسؤولیت و وظیفه‌شناسی آن‌ها بی‌تأثیر باشد در این جا تضادی مبنی بر تضاد ساختارهای مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید پدید آمد. واقعیت این است که در تئوری و پراتیک میان اشکال متفاوت مالکیت (دولتی، تعاونی و خصوصی) و ساختارهای آن با مالکیت سوسیالیستی علامت تساوی گذاشته شد، و این دو یکی پنداشتند و به همین جهت نظام اقتصادی اقتصادی، چون در روسیه و چین، صورت‌بندی و پدید آمدن سوسیالیستی، وضع چنین بود که اشکال مالکیت که عبارت بودند از:

مالکیت دولتی، تعاونی و خصوصی تولید کالایی محدود وجود داشت، که این مورد ناشی از درک ضرورت‌های اجتماعی روسیه در زمان انقلاب بود. منتها بعدها شکلی از اقتصاد بیمار به نام «اقتصاد پنهان و در سایه» در برخی از زمینه‌های تولید کالایی به آن اضافه شد. عدم مطابقت شکل و مضمون در ساختار اقتصادی طی مدت‌های مدید نه تنها به حذر وضع سیاسی ایدئولوژیک قطع تاریخی و نتیجه شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور روسیه بود، بلکه عم چنین به خاطر تحریم‌های اقتصادی، جنگ‌های جهانی و داخلی و نابودی بخش‌های بزرگی از اقتصاد و صنایع ناشی از آن نیز بود. وجود تهدیدات دائمی دشمن خصوصاً در - های جنگ میهنی باعث گردید که بخش‌های بزرگی از صنایع برای تولید صدمی و تسلیحات به کار گرفته شود. پس از آن بازسازی کشور در یک دوره طولانی و صرف هزینه‌های اقتصادی سرسام‌آور، و هم چنین ضرورت عمیت دادن به رقابت ناخواسته نظامی با ایالات متحده امریکا و متحدین آن در دوران جنگ سرد که به چهره اقتصاد سوسیالیستی کشور در طول دراز جنگ سرد اقتصاد «اضطراری» و «دفاعی» داده بود، بر رشد و توسعه اقتصادی جامعه بی‌تأثیر نبود. به همین دلیل به خاطر مجموعه عوامل ذکر شده، به مالکیت دولتی به جای مالکیت اجتماعی پراهمیت داده شد.

این اقتصاد «اضطراری - دفاعی» اما از آنجا که منابع طبیعی محدود است، و هزینه‌های فراوانی را می‌بلعید و هم چنین به کادربندی مدیریت نیرومند محتاج بود، باعث شد که تمرکز مدیریت در عرصه‌های گوناگون از جمله در اقتصاد و در روبنای سیاسی یعنی دولت بوجود آید. و این نقطه آغاز پرورش کیش شخصیت در جامعه بود. قدرت سیاسی به دست عناصر معدودی افتاد. در روبنای سیاسی تغییراتی صورت گرفت که می‌توان آنها را چنین نام برد: الف) قدرت و نقش شوراها کاهش یافت. ب) در درون حزب کمونیست به عنوان حزب حاکم دگرذیسی صورت گرفت. مثلاً برای عضوگیری بیشتر در حزب با دنبال کردن سیاست درهای باز صفوف حزب یکباره رشد کرد این امر از نقش رزمندگی و پیشاهنگ بودن حزب کاست. کافی است که اشاره شود که تنها در بین سال‌های ۱۹۵۲ - ۱۹۸۹ تعداد اعضا حزب به سه برابر افزایش پیدا کرد. مسأله مهم دیگر پیدایش سیستم هیراشی در حزب کمونیست و در دولت از سطوح پایین تا بالا بود. این امر باعث شد که قدرت در دست «رهبر» و نزدیک‌ترین اطرافیان وی تمرکز یابد. این تمرکز قدرت آن هم بدون کنترل اجتماعی به آنها اجازه داد که سیاست‌های فردگرایانه و عقاید دگم خود را در همه عرصه‌ها اعمال کنند و یکی بودن حزب کمونیست و دولت و ادغام این دو در یکدیگر، عاملی بود که خیلی‌ها فرصت طلبانه عضویت در حزب را به مثابه پله ترقی برای طی کردن مدارج دولتی و سوءاستفاده بینند. بنابراین عضویت در حزب نه به خاطر آمادگی برای پذیرش وظایف اجتماعی بلکه برای گرفتن کارت عبور به قیمت مرز رفتن توان کادربندی تمام شد. زیرا از یک سو در میان اعضا و کادربندی حزب از «کارپرست‌ها» و فرصت طلبان به وجود آمد، و از سوی دیگر عناصر اتفاقی و اپورتونیست که در واقع به کمونیسم اعتقادی نداشتند و از فداکاری و ایثار در راه منافع خلق بویی نبرده بودند، به رده‌های بالای

گذاشته شد، و این دو یکی پنداشتند و به همین جهت نظام اقتصادی اقتصادی، چون در روسیه و چین، صورت‌بندی و پدید آمدن سوسیالیستی، وضع چنین بود که اشکال مالکیت که عبارت بودند از:

۹ - بدون تردید باید گفت که بحران در اتحاد شوروی در مقطع سال‌های

۸۰ و ۹۰ وجود داشت، و در وجود آن نباید شک کرد. با این حال نباید آن را علت اصلی غلبه ضد انقلاب بر انقلاب دانست. زیرا وجود بحران در این یا آن سیستم الزاماً به معنای شکست آن سیستم نیست. کاپیتالیسم در طول عمر بیش از دو بیست سال خود بحران‌های زیادی را از سر گذرانده است. ولی می‌بینیم که هنوز پابرجا است و رهبران و گردانندگان این سیستم، برخلاف عمل رهبران کشور ما، به هنگام بروز بحران، شعار بازگشت به نظام گذشته را سر ندادند؛ برعکس آن‌ها تمام انرژی و توانایی خود را برای محکم‌تر کردن پایه‌های نظام خود به کار انداختند. علاوه بر این باید اشاره کرد، از آنجا که دنیای سرمایه‌داری در وجود سیستم سوسیالیستی رقیب خود را می‌دید، با بهره گرفتن از بسیاری ویژگی سوسیالیسم به رشد سیستم خود کیفیتاً جهش دوباره‌ای بخشید. علاوه بر این باید به یک حقیقت انکارناپذیر دیگر هم اشاره کرد، و آن این است که خلق ما هیچ گاه علیه سوسیالیسم موضع نگرفت و برای نابودی آن به میدان نیامد و فراتر اینکه هرگز خواهان فروپاشی آن نبود. بلکه تنها خواهان اصلاح این نظام بود و خواسته خود را مبنی بر جلوگیری از انحرافات و لغزش‌ها اعلام می‌کرد. دلیل اصلی ما بر اثبات این نظر نتایج همه پرس‌پرسی ۱۷ مارس ۱۹۹۱ برای حفظ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی می‌باشد. در این رفراندوم اکثریت مطلق مردم به حفظ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی رأی مثبت دادند. اگر بپذیریم که نتایج رفراندوم برای حفظ یکپارچگی کشور و انتخابات مجلس نمایندگان خلق در اوایل دهه نود نشان دهنده این امر بود که خلق شوروی هم چنان خواهان ادامه راه سوسیالیستی بود، بدین معنا نیست که منکر وجود بحران در اواخر سال‌های دهه ۸۰ و اوایل ۹۰ در جامعه شده باشیم. واقعیت امر این است که طی این سال‌ها در آگاهی سوسیالیستی جامعه شکاف‌هایی بروز کرده بود و این امر نیز حقیقت دارد که از نیمه دهه ۸۰ در اتحاد جماهیر شوروی یک جریان ضد انقلابی با هدف نابودی نظام در حال شکل گرفتن و رشد بود. ما در زیر تلاش خواهیم کرد اختصاراً به برخی از جنبه‌های این حرکت ضد انقلابی اشاره کنیم:

الف) تحریکات و دخالت در امور داخلی از خارج کماکان ادامه داشت. کشورهای غربی این بار درس‌های لازم را از وقایع گذشته کشورهای سوسیالیستی مانند حوادث مجارستان سال ۱۹۵۶، چکسلواکی ۱۹۶۸، و لهستان در سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ گرفته بودند. از آن‌جا که جهان سرمایه‌داری متوجه شده بود که نمی‌تواند با بهره‌جویی و تحریکات از این گونه وقایع، سوسیالیسم را از پای درآورد، تصمیم گرفته بود این باز ضربه را به مرکز و قلب سوسیالیسم وارد کند. آن هم با سیاستی «آرام» ولی مطمئن. از این زمان به بعد ضد انقلاب ماسک‌دار در خفا با اشکال مختلف دو کار تخریب بود. از آن رو که تلاش صادقانه و علاقه خلق شوروی برای غلبه بر مشکلات بوجود آمده و دادن تحرک، بیشتر به سیستم وارد را شاهد بودند، کوشش نمودند از وضع پیش آمده سوءاستفاده کنند. و در این بین سعی نمودند از ایده «پروسترویکا» و شعار «اصلاحات» به نفع خود توان اسب‌ترا استفاده کنند.

ب) ضد انقلاب دارای پایگاه و پایه‌های اجتماعی معینی بود که

* غارت‌گران و سوءاستفاده‌کنندگان اقتصاد پنهان و حاشیه‌ای، که مترصد فرصت بودند سرمایه‌های خود را شکل قانونی ببخشند و از این راه سود بیشتری کسب کنند.

* بخشی از طیف کارمندان رشوه‌خوار که زاید بوروکراتیسم بودند، بخشی از رهبران حزبی و مقامات دولتی که به کشورهای غربی رفت و آمد می‌کردند، رفته رفته شیفته زندگی و فرهنگ بورژوازی شدند.

* طیف نوپایی به نام «روس‌های نو» که عبارت بودند از بازرگانان، مدیران برخی از تعاونیهای بزرگ، دلالان و ...

* گروه‌های اجتماعی که از خواست گاه طبقاتی خود بریده بودند. این دسته بیشتر در شهرهای بزرگ مانند مسکو، لنین‌گرا، سامارا و ... ساکن بودند. در این جا باید اشاره نمود که جمعیت این قبیل شهرها در طی سی سال گذشته دو تا سه برابر رشد داشت. اکثریت ساکنین شهرهای بزرگ را متخصصین، کارگران فنی و کارمندان عالی رتبه دارای تحصیلات عالی تشکیل می‌دادند، این طیف‌ها از نظر طبقاتی پیوند سستی خود را با زحمت‌کشان از دست داده بودند، و اخلاق منفی چون فردگرایی، پارتی‌بازی و گرایش به زد و بند در آنها رشد کرده بود.

* بخش مهمی از کارگران رشته‌های تولید مواد اولیه مانند کارگران معادن زغال سنگ در سبیری که به دلیل عدم تخصص و آموزش کافی، کار یدی نقطه مشترک آن‌ها می‌باشد. (کارگران برخی از این رشته‌ها دارای ویژگی هستند که از زاویه تاریخی باید به آن اشاره کرد. در گذشته در مناطق مختلف اتحاد شوروی که زغال سنگ استخراج می‌شد، به خاطر کم بود کارگر یدی، این مراکز ناخواسته به تبعیدگاه و نقطه تمرکز دزدان، خلاف‌کاران، تبهکاران و زندانیان سابق که تخصصی نداشتند شده بود.)

* دسته‌ای از «برگزیدگان [Elite]» رشته‌های مختلف که دارای گرایش به زندگی غربی بودند. متنها چنین امکاناتی را در جامعه شوروی نداشتند، جزء ناراضیان بودند.

* تعدادی از رسانه‌های گروهی که هر روز از وظایف اصلی خود فاصله می‌گرفتند و مقلد رسانه‌های غربی شده بودند، با این خیال که از کنترل اجتماعی رهایی یابند.

* طیفی از روشنفکران، مهندسان و دانشمندان که به این دلیل ناراضی بودند که مزدکار آن‌ها نه تنها خیلی کمتر از همکاران خود در کشورهای سرمایه‌داری بود و بلکه حتی سطح دستمزد آن‌ها کمتر از کارگران غیر متخصص داخل کشور نیز بود،

* و مسأله مهم دیگر گرایشات ناسیونالیستی در جمهوری‌های متشکل در اتحاد جماهیر شوروی است.

ب) ستاد سیاسی که ضد انقلاب را رهبری می‌کرد عبارت بود از برخی از رهبران حزب کمونیست که به آرمان‌های خود پشت کرده بودند، مانند میخائیل گورباچف، آ. یاکولف، و. مدودوف. ادوارد شوارز نادره همراهِ با تعداد قابل ملاحظه‌ای از آپارات‌چی‌های جاه‌طلب (مانند زاگلاذیر، شاخنا زاروف، جرینایف ...) این گفته ما ادعا نیست بلکه حقیقت محض است زیرا یکی از رهبران اصلی ضد انقلاب به نام آ. ساگراف در آغاز کتابش به نام

دسته از روزنامه‌نگاران فرانسوی که در آغاز پروسترویکا نوشته بودند که...

همانگی ضد انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کمیته مرکزی حزب کمونیست نشسته بودند، درست می‌گفتند... گروه گاریاچف - یا کولف بعد از این که تمام قدرت را در دست خود متمرکز کرد، ایده‌ها و برنامه‌های خود را که قبلاً اعلام کرده بود یکی پس از دیگری کنار گذاشت. مهم‌ترین نتایج خیانت گاریاچف را می‌توان چنین برشمرد:

۱) در صحنه داخلی: صرف‌نظر کردن و عدول از ساختمان سوسیالیسم، از اعتبار انداختن نقش حزب کمونیست و تلاش در پاره‌انحلال و ساقط کردن آن با تصمیمات فردی، فراهم کردن زمینه در جهت فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دولت فدراتیو، فراهم کردن زمینه خصومت و درگیری بین خلق‌های ساکن کشور، هرج و مرج در اقتصاد، کاهش سطح زندگی مردم، وارد آوردن ضربه به آگاهی اجتماعی، فلج کردن و از اعتبار انداختن ارتش، و بالاخره نابود کردن ارزش‌های اجتماعی سیستم سوسیالیستی.

۲) در صحنه بین‌المللی: پذیرش و گردن گذاشتن به تقسیم دوباره جهان توسط امپریالیسم، راه‌گشایی برای غلبه ضد انقلاب در کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا، خیانت به احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی، عدول از سیاست تمامیت ارضی و پاندهی به امپریالیسم ایالات متحده آمریکا (تنگه برینگ)، کاهش یک جانبه تسلیحات و نابودی بخش مهمی از موشک‌ها و تسلیحات دفاعی کشور در مقابل امپریالیسم تا دندان مسلح...

۱۰ - ضد انقلاب آشکار پس از دوران گاریاچف با نام یلتسین و شرکا گره خورده است. که البته این خود محصول و پرورش یافته دوران گاریاچف بود. از این تاریخ به بعد نیروهای ضد انقلاب دور «دموکرات‌ها» حلقه زدند و در جزئیاتی موسوم به «روسیه دموکراتیک» متشکل شدند. این جریان در انتخابات با شعار دروغین و فریب‌کارانه «همه قدرت به شوراها!» به اغوای مردم پرداخت و اکثریت نمایندگان کنگره خلق را نصیب خود کرد. یلتسین رهبر این گروه به عنوان صدر شورای عالی انتخاب گشت. و به فاصله کوتاهی پس از این رییس جمهور «منتخب» روسیه شد. از این تاریخ به بعد رسانه‌های گروهی که توسط «دموکرات‌ها» قبضه شده بودند، به شست‌وشوی مغزی مردم پرداختند، کار تحریف تا آنجا پیش رفت که سیاه به جای سفید و سفید به جای سیاه قلمداد می‌شد. از این پس مردم دیگر قدرت جهت‌گیری سیاسی خود را از دست دادند، و بر اثر موج تبلیغات فریب‌کارانه نمی‌توانستند دروغ را از حقیقت تشخیص دهند. با اعلام جدایی جمهوری‌های تشکیل دهنده اتحاد جماهیر شوروی یکی پس از دیگری که در واقع با چراغ سبز نشان دادن از جانب روسیه صورت گرفت، تأسیس کشورهای مشترک‌المنافع، توسط رهبران جمهوری‌های مختلف اعلام شد. این عمل معنای دیگری جز پایان حیات اتحاد جماهیر شوروی به عنوان شکل حکومتی فدراتیو نداشت. در این اوضاع و احوال گروه کوچکی از مقامات حزبی و دولتی که به نتایج همه‌پرسی ۱۷ مارس ۱۹۹۱ مینی حفظ اتحاد شوروی و فادار مانده بودند، به خاطر جلوگیری از روند متغی حوادث دست به اقداماتی از جمله تشکیل یک «کمیته اضطراری» زد. این «کمیته» فراخوانی را خطاب به خلق شوروی منتشر کرد که در مدت کوتاهی پژواک مثبتی در وسیع‌ترین قشرهای جامعه پیدا کرد. منتها عدم توانایی کمیته اضطراری در تصمیم‌گیری‌ها و توجه بیش از حد به شخصیت گاریاچف به

تراژدی بزرگی منتهی شد. یلتسین که در این زمان رقیب گاریاچف بود از تعلل کمیته اضطراری استفاده کرد و به جمع‌آوری نیرو پرداخت. وی در مدت کوتاهی قدرت را قبضه کرد و پایان عمر اتحاد شوروی را اعلام نمود. جبهه ضد شوروی از این واقع به وجد آمد و پیروزی خود را جشن گرفت. در واقع کودتای ماه اوت ۱۹۹۱ به رهبری یلتسین را می‌بایست به عنوان مرحله جدیدی از حرکت آشکار ضد انقلاب علیه سوسیالیسم دانست. ضد انقلاب ضربه اصلی را به حزب کمونیست وارد آورد، زیرا آن را تکیه‌گاه و سازمانده زحمتکشان می‌دانست، و مقاومت احتمالی آن را حساب می‌کرد. میخایل گاریاچف دبیرکل وقت حزب با به زمین گذاشتن یک باره مسؤولیت‌هایش کمیته مرکزی حزب را فراخواند تا خود را منحل کند. او در این ضربه نقش کوچکی بازی نکرد. گاریاچف با امضا فرمان‌هایی فعالیت حزب کمونیست را در خاک روسیه و سایر جمهوری‌ها ممنوع اعلام نمود و ساختارهای تشکیلاتی حزب را در هم شکست. این عمل راه را برای انحلال نهایی اتحاد شوروی فراهم کرد. دسته‌ی از اعضا حزب که سقوط کرده بودند دترچه‌های خود را در نمایش‌های خیابانی آتش زدند و به جبهه ضد انقلاب پیوستند.

مرحله دوم غلبه ضد انقلاب با نام گروه یلتسین - گراچوک - شکورویچ گره خورده است. این گروه خائن با زیر پا گذاشتن ابتدایی‌ترین حقوق قانونی، قرارداد اتحاد تاریخی را که در سال ۱۹۲۲ بسته شده بود باطل اعلام کرد. انحلال کشور اتحاد شوروی سابق را رسمیت و به جای آن جامعه کشورهای مشترک‌المنافع را به شکل مصنوعی به وجود آورد. این گروه به این هم بسنده نکرد و برای ارضاء جاه طلبی و تحکیم پایه‌های قدرت خود و برای درهم شکستن سیستم سوسیالیستی کمر به نابودی اقتصاد خلق بست. و بالاخره تصمیم گرفت به نظام شورایی به مثابه شکل اداره کشور پایان بخشد. با این حال ضد انقلاب از تولد و رشد دوباره جنبش کمونیستی نمی‌توانست تا ابد جلوگیری کند. حزب کمونیست فدراسیون روسیه دوباره به پاخاست و هر دم در میان مردم اعتبار کسب کرد، جبهه‌های ملی - میهنی و ائتلاف‌های مختلفی شکل گرفتند و پا به میدان مبارزه گذاشتند. سرکوب خونین تظاهرات مردم جان به لب رسیده در میادین و خیابان‌های مسکو از جانب نیروهای دولت جدید، روحیه مقاومت را در مبارز - علیه دیکتاتوری و فشار حکومت افزایش داد. سیاست موتوتاریستی دولت برای تعمیق بیشتر اقتصاد سرمایه‌داری در کشور از سوی گروه یلتسین - گایدار، روسیه را در یک بحران همه جانبه فرو برد. طی مدت کوتاهی تولید به نحو فاجعه باری کاهش یافت، سطح زندگی زحمت‌کشان به شدت پایین آمد، سیستم آموزش، بهداشت، علم و فرهنگ از هم پاشید، و جامعه یک باره بین فقیر و غنی شکاف برداشت. علاوه بر این جنگ‌های داخلی در مناطق گوناگون به وقوع پیوست که هزاران قربانی و خسارات فراوانی به وجود آورد. همه این عوامل جامعه را به سوی پرتگاه کشاند. از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی و پدید آمدن باندهای جنایت‌کار و مرتجع در جامعه گسترش یافت. مجموعه این مسایل باعث رشد مافیایی بورژوازی کمپرادور حکومت‌گران شد. این حقایق فلاکت‌بار نمی‌توانست بر بخش عمده نمایندگان کنگره خلق بی‌تأثیر باشد، در نتیجه با تلاش و همکاری نمایندگان پارلمان و دادگاه نظارت بر قانون اساسی از بسیاری تصمیمات خود سرانه یلتسین و شرکا در جهت

تأمین منافع سیاسی سرمایه خارجی و بورژوازی نوپای روسیه برای غارت منابع مادی و معنوی کشور، جلوگیری به عمل آمد. در ادامه این اختلافات در مرز قدرت به وجود آمد. که عبارت بودند از: قوه قانونگذاری در هیأت پارلمان خلق و دادگاه حافظ قانون اساسی در یک سو و رییس جمهور با اختیارات مطلق در سوی دیگر. به دیگر سخن دو دولت به شکل موازی در کشور به وجود آمده بود. در این برهه از زمان یلتسین بخاطر مبارزه با اصل شورایی حکومت مسأله تمرکز قدرت را مطرح کرد. برای برون رفت از وضع پیش آمده تلاش نمود تمام قدرت را در دست خود متمرکز کرده و به مثابه یک دیکتاتور عمل نماید. نیروهای مخالف، یعنی نمایندگان کنگره و شورای عالی خلق به مخالفت برخاستند. این اختلاف نظر می‌رفت که شکل یک جنگ تمام عیار را به خود بگیرد، یلتسین حتی در برخی از دیدارهایش با طنز از «آمادگی توپ‌خانه» و شروع «جنگ» سخن می‌راند. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۳ یلتسین با انتشار فرمانی کنگره نمایندگان و شورای عالی خلق را منحل اعلام کرد و دادگاه حافظ قانون اساسی ضمن بررسی این فرمان، آن را بر خلاف قانون اساسی تشخیص داد و رد کرد. روتسکوی معاون رییس جمهور و برخی دیگر از مقامات دولتی نیز مخالفت خود را با تصمیم یلتسین اعلام کردند، با این وجود یلتسین در حالی که پشتیبانی کامل غرب را جلب کرده بود، بدون توجه به این مخالفت‌ها شیوه دیکتاتوری خود را ادامه داد. به دستور وی پارلمان که نمایندگان در آن به اعتراض تحصن کرده بودند و قصد خروج از آن را نداشتند، محاصره شد. سپس به دستور یلتسین پارلمان به توپ بسته شد که باعث کشته و زخمی شدن هزاران نفر گشت. به توپ بستن پارلمان مرحله آشکار غلبه ضد انقلاب در روسیه را اعلام کرد و از این پس در سراسر کشور حکومت باندهای مافیایی و جنایت‌کار پا گرفت. شعارهای «دموکراتیک» یلتسین و شرکا تنها پوششی بود برای پنهان کردن اهداف اصلی که همان تمرکز قدرت در دست یک فرد به مثابه ضامن اصلی عبور جامعه به سمت سرمایه‌داری و هماهنگی با کشورهای امپریالیستی بود بنابراین خواست رییس جمهور مبنی بر «تقویت اقتدار دولت روسیه» آن هم تنها با اتکا به صدور فرمان، ماهیت «دموکراتیک» روند جامعه روسیه را نشان داد.

یک بار دیگر برای ما کمونیست‌ها معلوم شد که در شرایط بحران‌های تاریخی منطبق مبارزه طبقاتی فراتر از سخن‌راندن از منافع همه بشری و پلورالیسم سیاسی است. زیرا این امر در طول تاریخ چنین بوده و چنین خواهد ماند. در این برهه از زمان قشرهای وسیع زحمت‌کشان (کارگران، دهقانان، روشنفکران) به خاطر بفرنج بودن وضع پیش آمده، آمادگی حضور در صحنه سیاسی را نداشتند. همچنین برای مدتی بین حزب کمونیست و جنبش کارگری شکاف ایجاد گشت. شوراهای کارگری، کمیته‌های اعتصاب و اتحادیه‌های کارگران هنوز در توهم شعارهای «دموکراتیک» ضد انقلاب به سر می‌بردند، هم چنین باید عنوان کرد که ویروس آنتی کمونیستی به طیف‌هایی از آن‌ها سرایت کرده بود. با این وجود خیلی سریع پروسه باز پس گرفتن سنگرهای از دست رفته آغاز گشت. حزب کمونیست مجدداً حضور خود را در میان کارگران و سایر زحمت‌کشان اعلام کرد. نتایج انتخابات پارلمان فدراسیون روسیه در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۹۵ که در آن اکثر نامزدهای حزب کمونیست به پارلمان راه یافتند و انتخابات ریاست جمهور

در سال گذشته که «گناه‌ی زیوگانف» نامزد حزب کمونیست در دور دوم بیش از ۴۰ درصد آراء را، آن هم در شرایط کاملاً نابرابر که جهان سرمایه‌داری در پشتیبانی از یلتسین به راه انداخته بود به خود اختصاص داد، نشانه‌های بازگشت دوباره شیخ کمونیست می‌باشد. این انتخابات یک بار دیگر نشان داد که بخش‌های بزرگی از مردم روسیه به ماهیت ضد خلقی رژیم کنونی پی برده‌اند و این رژیم در بین آنها اعتباری ندارد، هر چند که هنوز خیلی‌ها در پشتیبانی از حزب کمونیست و سایر نیروهای چپ دموکراتیک مصمم نیستند، و آمادگی لازم را ندارند.

پایان سخن: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تغییر نظام اجتماعی در کشور شرایط جدیدی را برای ما کمونیست‌ها به وجود آورده است. دست‌یابی دوباره به سوسیالیسم و ادامه راه انقلاب اکثریت در روسیه منوط به کنار زدن رژیم بورژوازی کمپرادور و مافیایی کنونی است. در شرایط سیاسی، اجتماعی که هم اکنون روسیه در آن به سر می‌برد، کمونیست‌ها در مبارزه با رژیم ضد خلقی به همبستگی نیروهای ملی - میهنی نیازمند هستند. ما بر این عقیده‌ایم که تنها با تشکیل یک جبهه واحد متشکل از همه نیروهای دموکراتیک، ملی و میهنی است که می‌توان راه موفقیت را هموار کرد. و با حذف رژیم کنونی دولت ائتلافی اعتماد ملی را بر سر کار آورد. پیکار در راه سوسیالیسم تازه آغاز شده است.



برگزاری کنگره حزب کمونیست عراق

کنگره ششم حزب کمونیست عراق در تابستان ۱۹۹۷ در عراق برگزار گردید. کنگره شعار مرکزی حزب را مبنی بر «بیج تلاش‌ها برای برداشتن محاصره اقتصادی مردم، رهایی از رژیم دیکتاتوری، استقرار یک عراق متحد، فدرال و دموکراتیک» تصویب کرد. کنگره پس از بحث‌های مفصل، گزارش سیاسی را که در بردارنده تحلیل اوضاع سیاسی و تحولات عراق، منطقه عربی و جهان بود، به تصویب رساند.

کنگره پس از بحث در مورد بحران همه جانبه رژیم که نتیجه سیاسی آن، سیاست‌های ترور و سرکوب به عنوان ابزار ادامه حکومت می‌باشد و سیاست‌های شوونیستی و عملکرد سکتاریستی، «نقض حقوق بشر و عهدنامه‌های بین‌المللی در مورد حقوق مدنی و اجتماعی شهروندان» را محکوم کرد.

کنگره نیاز به بیج احزاب و نیروهایی را که مخالف دیکتاتوری هستند به منظور اتحاد عمل آنان و موافقت روی یک برنامه عمل با هدف بیج مردم برای رهایی از رژیم دیکتاتوری و دستیابی به یک پلوالیسم فدرال، مورد تأکید قرار داد. در این چارچوب کنگره «طرح میهنی و دموکراتیک» حزب کمونیست عراق را که شامل وظایف فوری مبارزه در رابطه با برداشتن تحریم اقتصادی مردم، متحد کردن تلاش‌ها برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری و نیز چشم‌انداز حزب برای آلترناتیو دموکراتیک و وظایفی که در پیش روی

از سوسیالیسم وجود داشته و به اشکال مختلف در سنت مذاهب اصلی جوامع بشری خودنمایی کرده‌اند.

سوسیالیسم بتواند یک جنبش اجتماعی - سیاسی با هدف ایجاد جامعه‌های نوین، ایستاد برپای خود، به‌مراه و در تقابل با سرمایه‌داری آغاز کند. در جستجوی ستاره سوسیالیسم می‌توان به قرن هفدهم و به winstaley و جنبش حفاران (Diggers) در اتمهای جناح چپ انقلاب انگلیس برگشت. سپس بشکل اولی، آشکارتر در حاشیه انقلاب فرانسه (با یوف و تساوی طلبان) ظاهر و از آن پس با آنگلی سرخ در فرانسه و انگلیس که در روند تحول در اثر انقلاب صنعتی بودند، رو به گسترش گذاشت. لغت «سوسیالیسم» از فرانسه سرچشمه گرفت و توسط جنبش Owen در انگلیس بکار رفت و سپس تا اواسط قرن نوزدهم در آن دو کشور و هم فراتر از آنها تبدیل به اصطلاحی فراگیر شد. برای نشان دادن نیروی محرکه سوسیالیسم روی طبقه کارگر صنعتی نمودهور و در حال رشد و توضیح موانعی که این طبقه باید پشت سرگذارد تا به اهداف خود برسد و جامعه‌های بهتر و نوین بسازد، فرقه فال بنام کارل مارکس و فرودیک انگلس که به ترتیب در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ در ناحیه پیشرفته راین لاند آلمان بدین آمده بودند، افتاد. هم چنان که سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم در سراسر گیتی گسترش می‌یافت، سوسیالیسم آزا قدم بقدم دنبال می‌کرد. با فراسیدن اولین جنگ جهانی، دیگر آشکار شده بود که آینده بشریت در نتیجه یک مبارزه تلخ و احتمالاً دراز مدت بین سرمایه‌داری از یکسو و مخالفان از دوزن تولید شده آن (سوسیالیسم) از سوی دیگر رقم زده خواهد شد. در این مقطع بود که تاریخ چرخشی تازه و صورتاً نامنتظره پیدا کرد.

نظام سرمایه‌داری وارد یک دوره ناآرامی شد که مقاطع برجسته آن در جنگ خروبین برادرکشی و فریوایشی اقتصادی غیر قابل تموری بود که حدود ده سال طول کشید. سرمایه‌داری بغدت تقصیف شد و مخالفین آن هم از نظر ایدئولوژیک و هم حمایت توده‌های نیرو گرفتند. بدنیاک هر دو جنگ جهانی امواج نیروند انقلابی از اعصاب جامعه شروع به جوشیدن کرد و در هر دو مورد رهبری این جنبشها بسوی سوسیالیسم مارکسیستی یعنی تنها رقیب فکری سرمایه‌داری که دارای جهان‌بینی‌ای فراگیر و نوین، آگنده از امید به آینده بود. روی آوردند. اشتباه است اگر بگوئیم جوامعی که بدنیاک این حمام خونهاى سرمایه‌داری پدید آمدند جوامعی سوسیالیستی بودند چرا که ایجاد جوامع نوین به کاری بیش از چند سال احتیاج دارد. اما جمعیتی حدود یک سوم جمعیت کره خاک، ساکن مساحتی به همان نسبت از کره زمین با تکانی یکباره راههای زندگی گذشته را کنار گذاشته و وارد مسیری شدند که برای صدها میلیون انسان پیام آور آینده‌های بهتر از گذشته بود. هم این تکه مهم است که آرزوی رسیدن به زندگی‌ای بهتر فقط کشورهای انقلابی، فوق را فراتر گرفت بلکه مردم مستعبدیده کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای زیر سلطه سرمایه‌داری را نیز در بر می‌گرفت. در نتیجه انقلابات نیمه اول قرن بیستم مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم اشکالی نوین و حادتر بخود گرفت.

سؤال محوری مرکزی مطرح شده در این زمان این بوده که آیا رهبران سوسیالیست این انقلابات قادر به تفسیر مسیر جامعه در جهت ایجاد جوامعی نوین که بطور فزاینده‌های قادر به تحقق آرزوها و آرمانهای

نیروهای سبب و دموکراتیک برای حصول این آلت‌زاتو قرار دارد، تصویریب کرد. در رابطه با کرهستان، کنگره نیاز به تصمیمات صلیح و ثبات را مورد تأکید قرار داد و از در حزب متخاصم خواست که خشونت و جنگ را، به مشابه راه حل اختلافات خود، رد کرده و بدیناگرات دموکراتیک با هدف آشتی ملی روی بیارند. کنگره همچنین سندی در مورد همکاری روابط بین حزب کمونیست عراق و حزب کمونیست کرهستان - عراق و نیز سند دیگری را در مورد ارزیابی تجربه پارتنرانی حزب طی سالهای ۱۹۸۸ - ۱۹۷۹ مورد بررسی قرار داد.

رئیسندگان در طول بحث‌ها و بررسی‌های خود اقتصاد عمیق خود به حزب، نقش سیاسی و مبارزه خشکی نا پذیر آن ابراز کردند و تمجید و مواداری خود را از وحدت آن مورد تأکید قرار دادند. «تما یندگان کنگره، به بخشی فعال در مورد همکاری‌های رابطه بین حزب کمونیست عراق و حزب کمونیست کرهستان - عراق که ممکن کننده مواداری ریشه‌ای از استقلال عمل حزب کمونیست کرهستان عراق در مورد مسائل کرهستان بود، پرداختند و سندی را به تصویب رسانیدند.

کنگره همچنین نقش عامل خارجی در مبارزه علیه دیکتاتوری را مورد بحث قرار داد و خاطر نشان کرد که ضمن توجه به این عامل، نیروهای واقعی برای تغییر را باید نیروهای داخلی دانست. کنگره ضمن تکیه به اهمیت اساسی نیروهای داخلی برای دستیابی به امر تغییر جنتری شد که این امر نباید ناشی ضرورت حمایت سیاسی و اخلاقی نیروهای خارجی از مبارزه نیروهای داخلی قلمداد شود. کنگره ادامه سیاست نوسازی و دموکراتیزه کردن حزب را با هدف تحکیم این پروسه و تبدیل آن به پدیده‌های در همه عرصه‌های حیات حزب از امور درون حزبی و سیاست‌گذاری گرفته تا روابط با احزاب برادر و دوست در منطقه و جهان را مورد تأکید قرار داد.

کنگره گزارش کمیته مرکزی را مورد بحث و تدقیق قرار داد و عملکرد ارگانی‌های رهبری حزب از کنگره پنجم را مورد ارزیابی قرار داد و پیشنهاداتی برای توسعه و غنی کردن آنها به تصویب رسانید. کنگره ششم حزب کمونیست عراق پس از تصویب نهایی اسناد برنامه و اساسنامه کار خود را با انتخاب کمیته مرکزی جدید پایان داد. کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق به نوبه خود حیات سیاسی حزب را انتخاب و رفیق حمید مجید موسی را به عنوان دبیر خود مجدداً انتخاب کرد.

میراث سوسیالیسم و بازسازی آن

پل سوئیوی

میراث سوسیالیسم مهارت از مطرح بودن آن بعنوان بدیل (الترناتیو) زنده و واقعی سرمایه‌داری است. بدیگر سخن در صحنه تاریخ جهانی، سوسیالیسم نقش آن دیگر پُر اهمیت را بازی می‌کند. این به معنی انکار این واقعیت نیست که رهنمودهای اصلی سوسیالیسم - یعنی مساوات و همکاری در مقابل برتری جوتی و رقابت - بخشی از میراث سوسیالیسم‌اند. اما این رهنمودها منحصر به سوسیالیسم نبوده و بطور تاریخی از زمانی طولانی قبل

جلوگیری از تکرار چنین تجارزانی داشت.

اما ترتیباتی در این راستا با اهداف قدرتهای سرمایه‌داری در برچسب زدن اتحاد شوروی بعنوان یک ستجاوزز کینه‌توز جور در نمی‌آمد. بنابراین کشورهای سرمایه‌داری به رهبری آمریکا در برابر دادن هر نوع استیاری که منابع حیاتی شوروی را در برمی‌گرفت، مقاومت کردند و شوروی نیز با پیروزی از اصل شناخته شده، اعمال قدرت سیاسی به تدریج این طرز رفتار کشورهای سرمایه‌داری از عقب‌نشینی از بخشی از آلمان و کشورهای اروپای شرقی که در مراحل آخر جنگ توسط ارتش سرخ تسخیر شده بودند، سرباز زد. بدین ترتیب اروپا بدون بخش تقسیم و خطوطی که بنظر می‌رسید خطوط آمانگی بری درگیری در یک جنگ جهانی سوم بود، کشیده شد. در ابتدا آمریکا و متحدین از که انحصار سلاح اتمی را در دست داشتند، استراتژی عقب‌نشینی از طریق اعمال فشار و تهدید در صورت لزوم جنگ را در پیش گرفتند. اما این دوره با پیشرفت و موفقیت سریع و غیرمنتظره شوروی در تولید بمب اتمی به پایان رسید. جنگ بمب‌ان رسیده و وسیله اعمال زور و عقب‌رانندگی دیگر وسیله منطقی بنظر نمی‌رسید. از اینجاست که جنگ سرد - که بدرستی چنین خوانده شد - آغاز می‌شود. جنگ سرد یک درگیری نظامی نبود. یک مبارزه اقتصادی مفهوم جنگ پازرگانی و پولی هم تولید جنگ سرد پدیده‌های جدید در تاریخ بود بصورت مسابقه‌ای بر سر تولید ضایعات. این مسابقه بر سر این نبود که کدام طرف از نظر کمی چه اندازه بتواند تولید ضایعات (اسلحه) کند بلکه تا چه مدت قادر به ادامه تولید ضایعات و اتلاف منابع مادی خواهد بود. بدلائل تاریخی (که لزوم بیان مفصل آنها در اینجا نیست)، کشورهای سرمایه‌داری بر منابع بیشتری در جهان تسلط داشتند و در سطح و درجه بالاتری از علوم و تکنولوژی نسبت به کشورهای بااصطلاح سوسیالیستی طرف مقابل قرار داشتند. به برتریهای فوق، برتری دیگری را که عجیب و متناقض بنظر می‌رسد باید اضافه کرد. گرایش ریشه‌ای و بنیادین سرمایه‌داری در دوران نوین و پیشرفته‌ترین شکل آن عبارت از آنست که این نظام بدلیل نبود قدرت خرید کافی از سوی کارگران، کشاورزان و بیکاران، دائماً بخشی از قدرت تولیدی‌اش عاقل مانده و نمی‌تواند تمام توان بالقوه خود را بکار اندازد. در چنین شرایطی تولید ضایعات، بشکل سلاحهای نابودکننده بخرج دولت و از جیب مردم به کمک نظام آمده و آنرا قادر می‌سازد بشکل کاراثر و موثرتر بگرودش خود ادامه دهد. در حالیکه جامعه‌های که کوشش می‌کند به اهداف سوسیالیستی دست یابد، خواهان تولید آن مقدار کالا و خدمات است که نه تنها تمام ظرفیت آن را در برمی‌گیرد بلکه از آن هم فراتر می‌رود. در چنین نظامی الزام و اجبار به درگیری شدن در یک مسابقه تسلیحاتی ضایع کننده، اثری کاملاً منفی و نهایتاً فاجعه‌انگیز خواهد داشت. بدین ترتیب سرمایه‌داری در جنگ سرد پیروز شد و در فرآیند آن، امکان هر نوع موفقیتی را که در آن ممکن بود انقلابات ترقی‌یستیم بتوانند به‌الگونی صلی از سوسیالیسم تبدیل شوند، از میان برد. این فصل از تاریخ اکنون به پایان خود رسیده است. اما بزرگان پیروزسند سرمایه‌داری از هیچ چیز بیش از این خوششان نمی‌آید که هم خود باور داشته و هم به ما بقولانند که چیزی صمیمی‌تر و بنیانی‌تر هم رخ داده است. بدین معنی که میراث تاریخی سوسیالیسم - که در ابتدا به آن اشارت کردم - نیز بالاخره از میان برده شده است. بخاطر بیادری که آن میراث

سوسیالیستی باشند، خواهند بود یا خیر؟ اگر چنین باشد بنابراین گروش چرخ زمان بیفج سوسیالیسم بوده و فقط احتیاج به گذشت زمان خواهد بود. اما قوی‌ترین بحث علیه سوسیالیسم از همان آغاز ادعای منفی بر غیر علمی بودن آن بوده است. بحث طرفداران سرمایه‌داری این است، که می‌گویند سوسیالیسم آرزوی خوب است اما عملی نیست و بنابراین دست زدن به کاری برای رسیدن به چیزی غیر عملی فقط می‌تواند روزگار را بر همه دشوارتر کند. اگر بطلان این بحث نه فقط در سطح نظری بلکه در عمل به اثبات رسد، آن‌گاه فاتحه سرمایه‌داری خوانده خواهد شد.

خرد و طرف این جدال بزرگ این مسئله را درک می‌کنند. اما آنها که در غرب سرمایه‌داری هستند از آنجاکه در موضعی دفاعی اند حساسیتی خاصی به آن ندارند. بنابراین ایشان وظیفه اساسی خود را بازداشتن کشورهای انقلابی قرن بیستم از رسیدن به اهداف سوسیالیستی خود قرار می‌دهند. من اعتقاد عمیق دارم که کلید درک تاریخ نیمه دوم قرن بیستم در واقعیت فوق‌نهیفته است، در این باره کتابها می‌توانند و باید نوشته شود. در اینجا من فقط به نکات برجسته آن اشاره می‌کنم. کشورهای سرمایه‌داری اصلی برای پیروزی در جنگ دوم جهانی به اتحاد شوروی بعنوان یک متحد احتیاج داشتند و رفتار خود را با آن کشور مطابق آن احتیاج تنظیم کردند. اما به معنی آنکه آشکار شد که آلمان و ژاپن شکست خواهند خورد، دیو صفت نشان دادن شوروی (که بعنوان تجسم سوسیالیسم تصور شده بود) با شدتی خردکننده آغاز گردید.

ایالات متحده، بدلائلی که از نظر تاریخی آشکارند، بعنوان کشور سرمایه‌داری قالب از جنگ دوم جهانی بیرون آمد و نقش رهبری سبازره علیه تهدید سوسیالیسم و صاف کردن راه برای سقوط بلامانج آینده سرمایه‌داری را بعهده گرفت. برای آغاز این سبازره در درجه اول، از نظر داخلی می‌بایست دید مردم آمریکا نسبت به شوروی از یک نوع احساس تشکر و دوستی به احساس دشمنی و ترس نسبت به آن کشور تبدیل می‌شد. این یک کار سه‌گین بود اما با تیرو و اراده‌ای مطلق از سوی هیأت حاکمه‌ای که آگاه بر عظمت این قمار بزرگ بود بعهده گرفته شد. ایشان تمام تیرمانی را که در ترکیب داشتند بکار گرفتند. این سبازره قولاًآسا شامل تبلیغ، فشار عمومی، تقویت و پیگرد سیاسی - حقوقی در جهت رانمود کردن کمونیسم بعنوان تجسم فراگیر و صد چهره شیطان، هم بعنوان یک ایدئولوژی و یک جنبش سیاسی، هم توطن‌های بین‌المللی و هم یک ماشین نظامی بنیاد قدرتمند بود. مرکز اصحاب این شیطان در مسکو و شاخکهای آن در سراسر جهان گسترده بود. در مقابل این دیو فقط ایالات متحده قادر به سازماندهی یک مقاومت پیروزسند بود. چند سالی کوتاه نگذاشت که هیأت حاکمه موفق به برگرداندن افکار عمومی آمریکا گشت. حتی قبل از آغاز جنگ کره تفکر ضد کمونیستی تبدیل به مذهب جدید این کشور و در همین حال به چراغ راهنمای سیاستهای این کشور چه در داخل و چه خارج شده بود. از نظر بین‌المللی وظیفه ایشان تبدیل اتحاد شوروی از کشور قربانی شده تجاوز و توسعه طلبی آلمان و ژاپن به ستجاوززی سیری‌ناپذیر بود که مصمم به تسخیر جهان و به زیر یوغ کمونیسم کشیدن جهان بود. البته در طول تاریخ، روسیه به کرات هم از شرق و هم غرب مورد حمله و تجاوز قرار گرفته بود و نتیجتاً بعد از جنگ دوم جهانی تمسجم به استفاده از پیروزیهای خود برای

عبارت از وجود سوسیالیسم بعنوان آن دیگر بر اهمیت یا تبدیل زنده و واقعی سرمایه داری است. اینان به ما می گویند که سوسیالیسم امتحان شد و شکست خورد. و این نتیجه گیری غیر قابل اجتناب است. آینده به سرمایه داری تعلق دارد و افراد منطقی معنی ضمنی چنین چیزی را درک می کنند. فعالیت برای آینده ای بهتر یعنی فعالیت در چارچوب مقررات و محدوده سرمایه داری.

اما در اینجا در مطلب وجود دارد.

۱ - آیا سوسیالیسم آزمایش شده و شکست خورده؟

۲ - آیا مربع موجود بر سر راه آینده ای بهتر می تواند در چارچوب صفا سرمایه داری بطور معقولی از میان برداشته شوند؟
جواب من هر دو سؤال فوق منفی است. در باقیمانده این نوشته کوشش می کنم دلایل خود را بطور خیلی مختصر بیان کنم.

پرستش اول پرستی خیلی ساده تر است. آنچه امتحان شد و شکست خورد سوسیالیسم نبود بلکه اولین کوشش جدی تاریخی برای آغاز سوسیالیسم بود. شرایط چنین کاری از همان ابتدا بسیار نامساعد بود. انقلاباتی که سوسیالیسم را از نظر تاریخی در دستور کار خود قرار دادند، نه در کشورهای پیشرفته از نظر اقتصادی - آنچنان که مارکس و انگلس پیش بینی می کردند - بلکه در کشورهایی اتفاق افتاد که سرمایه داری آنها در مراحل اولیه خود بود. حتی اگر صلح حکمفرما و از طریق یک معجزه کشورهای ثروتمند خواهان کمک به این کشورها می شدند، باز هم در بهترین شکل، امکان موفقیت سوسیالیسم در این کشورها قابل تردید بود. اما البته واقعیت چنان بود که جنگ - هم داخلی و هم مداخله خارجی - در دستور روز قرار گرفت و کشورهای ثروتمند همانطور که طرح داده شد تمام توان خود را مصروف آن کردند تا تجربه سوسیالیسم را با شکست روبرو کنند.

تحت چنین شرایطی تجربه فوق می تواند براحتمی از قبل پیش بینی شود. آیا شکست اولین کوشش برای آغاز سوسیالیسم بمعنی آنست که کوششهای موفقیت آمیز آینده در این راه غیر ممکن خواهد بود؟ شواهد تاریخی خلاف این مسئله را نشان می دهد. ترون وسطی شاهد نه یک بلکه چندین کوشش نابهنگام آغاز سرمایه داری بوده است. اما علیرغم آغازی امیدبخش، این کوششها بخاطر نداشتن توان کافی نتوانستند در فضای غالب فئودالی آن زمان به موفقیت دست یابند. قرنهای آن زمان گذشت و مجموعه ای از شرایط دست بدست هم داد تا سرمایه داری در حال شکوفائی در آن شرایط توانست ریشه دوانده و قدرت کافی بوی خشتی کردن دشمنان خود بدست آورد. همانگونه که می دانیم سرمایه داری پس از استحکام و ریشه دواندن توانست گسترش یافته به نظام غالب در جهان تبدیل شود.

سؤال دوم مطرح شده در بالا مربوط می شود به ماهیت و آینده سرمایه داری. آیا می توان اعتقاد داشت که این نظام می تواند بشکلی اداره شود و در صورت لزوم بصورتی اصلاح شود که به نوع بشر امید می منطقی برای آینده ای بهتر دهد؟ ماهیت سرمایه داری عبارت از انباشت سرمایه است نه رفع نیازهای بشر از نظر کالا و خدمات (آنچنان که متون درسی اقتصاد بما می گویند). از اواسط قرن هیجدهم به این سو قریب ۱۵۰ سال - دورانی که به دوران انقلاب صنعتی معروف شد - شرایط برای انباشت سرمایه بغایت مساعد بود. موفقیت برای سرمایه گذاری سودآور، بسیار گسترده و این

سرمایه گذارها متقابلاً تحکیم کننده این نظام بودند. سرمایه ها هراز گاهی کم هم می آمد و شرایط کلاسیک آنچنان بازاری را که بشف سرمایه گذار (وام گذار) بود بوجود می آورد، اما این شرایط نمی توانست همیشگی باشد. فرایند صنعتی شدن از زیر بنا تا به بالا فقط یکبار می توانست اتفاق افتد. با فرارسیدن قرن بیستم این فرایند شروع به آهسته شدن و فرگش کرد. تقاضا برای سرمایه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته کاهش یافت در حالیکه در این زمان مراکز سرمایه نسبت به گذشته ثروتمندتر شده بودند. بدین ترتیب عرضه سرمایه ابعاد سهمگینی بخود گرفت. تضادی غیر قابل تصور در حال وقوع بود: عدم توازن فزاینده بین تقاضا در حان کاهش و عرضه در حال افزایش. این تضاد در سالهای ۱۹۲۰ بحالت انفجار رسید. انباشت سرمایه برای مدتی بشکل سابق ادامه یافت اما با فرارسیدن پایان آن دهه آشکار شد که آنچه در حال وقوع بود عبارت از مازاد ظرفیت است. دهانه آتشفشان باز شد. اقتصاد وارد بحران شده و به سقوط گرائید. بحران بزرگ سالهای ۱۹۳۰ از هر جهت طولانی ترین و عمیق ترین بحران در تاریخ سرمایه داری بود. بقول جان کنت کالبریت، بحران بزرگ هیچگاه پایان نیافت بلکه فقط در اقتصاد جنگی تنگنای ایجاد شد. حقیقت آنست که اقتصاد جنگ سرد و شماری دیگر از جنگهای کوچکتر تا اواخر سالهای ۱۹۸۰ یعنی بمدت نیم قرن ادامه یافت. اکنون پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جنگ سرد دیگر علت وجودی خود را از دست داده و حداقل تا آینده ای قابل پیش بینی امکان تجدید حیات آن بسیار کم است. هم زمان با افت دوره ای (Cyclical Downturn) اقتصاد، پایان جنگ سرد با اثرات کاهش دهنده اش بر میزان تقاضا، موجب رکود اقتصادی آزار دهنده ای شده که هیچ اثری از پایان آن بچشم نمی خورد. چنین شرایطی را که اینهمه برای اقتصاددانان رسمی و سیاستمداران، غیر مترقبه و تکان دهنده بنظر می رسد چگونه می توان تعبیر کرد؟ جواب این مسئله را میتوان با مطالعه درست تاریخ خودمان پیدا کرد. در ۷۵ سال گذشته هیچ تغییر بنیانی در ساخت نظام سرمایه داری بوجود نیامده است. این همان نظامی است که سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را به ما ارزانی داشت. شیوه طبیعی عملکرد این نظام توسط یک اقتصاد جنگی بمدت نیم قرن (از سالهای ۱۹۴۰ تا اواخر ۱۹۸۰) تغییر داده شد. اگر این مسئله حقیقت داشته باشد (که من فکر می کنم حقیقت دارد) که این دوره تغییر و انقطاع به پایان خود رسیده، بنابراین توضیح ناسامانی کنونی را می توان چنین خلاصه کرد که: ما دوباره به دوره سالهای ۱۹۳۰ برگشته ایم. آیا در چارچوب نظام سرمایه داری راه گریزی از این گرفتاری هست؟ من معتقدم که چنین راه گریزی نیست.

مطمئناً طرحی منطقی و همه جانبه می تواند ترتیب داده شده و روی کاغذ نوشته شود. اما چنین طرحی متضمن تحدید توزیع درآمدها و ثروتها و تغییر مسیر بنیانی در مصرف مازاد تولید اقتصادی جامعه خواهد بود. تغییراتی از این دست از نظر گردانندگان نظام سرمایه داری چیزی جز سوسیالیسم نیست. در واقع نظر اینان درست است. هیچ سیاستمدار بورژوا یا حزب سیاسی بورژوائی مرکز خواب چنین تغییراتی را نخواهد دید. اگر نظر من در این باره درست باشد. فکر می کنم که برای آن گروه از ما که بطور جدی خواهان آینده ای بهتر برای بشریت هستیم، زمان آن فرارسیده است که

آشکارا و بی‌پرده پوشی اعلام کنیم که چنین آینده بهتری در چارچوب نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نیست. بهارتری دیگر زمان آن فرارسیده که میراث تاریخی سوسیالیسم را بعنوان تنها بدیل عملی و واقع‌بینانه در مقابل سرمایه‌داری تجدید حیات و بازسازی کنیم.

ما بلم تأکید کنیم که این معنی مخالفت با اصلاحات در حال حاضر و در اینجا نیست. مارکس و انگلس که پایدارترین طرفداران تغییرات بنیانی (رادیکال) بودند همیشه از دستگاه قدرت سرمایه‌داری با وجود اکراه و منافرتشان خواهان اصلاحاتی بنفع کارگران و سایر محرومین جامعه بودند. در حمله تقلیل ساعات کار روزانه، ممنوعیت کار کودکان، قوانین ایمنی، آموزش بهتر، بهداشت بهتر، بیمه بیکاری و غیره. چنین مبارزاتی دست‌آوردهائی ارزشمند داشته‌اند. اما تاریخ - بخصوص تاریخ بیست ساله اخیر - ما می‌آموزد که این دست‌آوردها تا زمانی که قدرت در دست سرمایه باقی بماند، قابل تضمین نیستند. در این مورد نیز موفقیت‌نهایی درگرو پروژه سوسیالیستی است.

کنگره پنجم حزب کمونیست کوبا :

«ما به سوسیالیسم پشت نخواهیم کرد»

کنگره پنجم حزب کمونیست کوبا در سی‌امین سالگرد قتل چه‌گوارا، در ۱۶ مهر ماه، در هاوانا افتتاح گردید. در سخنرانی افتتاحیه کنگره فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، تعهد خود را به سوسیالیسم و ادامه سیاست‌هایی که بهبود اقتصاد کشور بدانها وابسته است، علی‌رغم تحریم اقتصاد خفه‌کننده و تنگ شونده ایالات متحده اعلام نمود. فیدل کاسترو خطاب به ۱۴۸۲ نماینده کنگره گفت که تحریم اقتصادی غلبه بر مشکلاتی را که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی بر سر راه زحمتکشان کوبا ایجاد شده است، مشکل کرده است. لیکن مردم کوبا در مقابل فشار آمریکا به زانو در نیامده‌اند بلکه با اتخاذ راه‌حلی‌هایی که نشان از شرایط ویژه کشور دارد به مصاف با امپریالیسم آمریکا برخاسته‌اند.

در سخنرانی فیدل کاسترو که ۶ ساعت و ۲۳ دقیقه طول کشید او به بررسی جامع رخدادهای دوران ۶ ساله گذشته از زمان کنگره قبلی حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۹۱ پرداخت. بخش عمده این سخنرانی به ارزیابی عملکرد حزب در تلاش برای پیشبرد اقتصادی کوبا تخصیص داشت. کاسترو گزارش داد که فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا عرضه انرژی و مواد خام را که در چارچوب روابط برنامه‌ریزی رده کومکون صورت می‌گرفت، متوقف کرده و در عین حال کوبا را از دستیابی به بازارهای مطلوب برای کالاهایش محروم نمود. بخش تولیدی کوبا فلج شده و اقتصاد در بحرانی جدی فرو رفت. رفیق کاسترو اضافه کرد تولید ناخالص ملی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ به میزان ۳۴ درصد کاهش یافت. تنها با بکارگیری سیاست‌های جدید دولت تحت رهبری حزب کمونیست بود که امکان معکوس نمودن روند سقوط اقتصادی ممکن گردید. در سال گذشته نوعی ثبات در اقتصاد ایجاد شده بود لیکن در

سال جاری به دلیل تشدید تحریم اقتصادی که ناشی از اثرات اعمال قانون ارتجاعی هلمس - برتون در مجازات کمپانی‌هایی که با کوبا معامله می‌کنند می‌باشد، نرخ رشد اقتصادی کاهش یافته و حداکثر ۴ درصد خواهد بود. تولید ناخالص ملی کوبا در سال ۱۹۹۴ به میزان ۷٪ افزایش یافته بود. رفیق کاسترو در سخنرانی خود تصریح نمود که کوبا از «تمامی امکانات اقتصادی استفاده خواهد کرد و تمامی تجربیات را آزمایش خواهد نمود تا اینکه به تسلیم، به پشت پا زدن به سوسیالیسم و یا به انکار کردن دستاوردهای انقلاب منجر نشود». او سرمایه‌داری را به عنوان سیستمی که «به ماقبل تاریخ متعلق است و چیزی برای ارائه به بشریت ندارد» تصویر نمود و اضافه کرد که سرمایه‌داری نه تنها از نظر اخلاقی آینده‌ای ندارد بلکه آینده سیاسی و یا اقتصادی نیز ندارد». بخش مهمی از سخنرانی کاسترو بر لزوم وحدت ایدئولوژیک در قبال «جنگ تمام عیار ایدئولوژیک و سیاسی» ایالات متحده کشوری که «مصمم بر تصاحب مالکیت بر جهان است» علیه کوبا، اختصاص یافت. کاسترو در رابطه با دوران دشواری که کوبا طی سال‌های اخیر از سر گذرانده است گفت: «ما سیاست وعده خود را مبنی بر اینکه مقاومت می‌کنیم، می‌جنگیم و پیروز می‌شویم عملی می‌ساختیم حتی اگر مطلقاً تنها می‌ماندیم» فیدل کاسترو دشمنی پیگیر آمریکا را که موجب ۲۰ مورد خرابکاری‌های اخیر بوده است محکوم نمود و یک گروه کوبایی‌های ضد انقلابی را که در میامی پایگاه دارند متذول بعب‌گذاری‌های پنج ماه اخیر در هتل‌های هاوانا اعلام نمود. رهبر انقلاب کوبا گفت که همه کارشکنی‌ها از سوی ایالات متحده سازماندهی و حمایت شده است و خواست کوبا این است که واشنگتن حملاتی این چنین را متوقف سازد، کنگره طی سه روز به بررسی سند ۴۹ صفحه‌ای «حزب وحدت، دموکراسی و حقوق بشری که ما از آن حمایت می‌کنیم» پرداخت. در طول بحث‌های قبل از کنگره ۶/۵ میلیون کوبایی درباره سند فوق نظر داده بودند خوزه لونیس رود ریگن، وزیر اقتصاد کوبا در طول کنگره کاملاً روشن کرد که علی‌رغم برخی اصلاحات اقتصادی ضروری برای ایجاد زمینه‌های رشد اقتصادی و بساا بردن تولید ناخالص ملی، کوبا به کاهش نقش دولت در عرصه اقتصاد روی نخواهد آورد.

استبان لازو، سخنگوی حزب متذکر شد که کنگره رهبر وحدت انقلابی کشور تأکید می‌کند. او اضافه کرد که اعضای حزب که مورد تهاجم ایالات متحده هستند باید از پس مصاف‌های جدید ایدئولوژیک مطرح به دلیل اصلاحات اقتصادی داخلی نیز برآیند. او گفت: «کنگره برای کشور ما تاریخی خواهد بود. ما همیشه به سوی سوسیالیسم پیشروی خواهیم کرد، پیشروی به سوی یک جامعه کمونیستی، همانگونه که در قانون اساسی ما تشریح شده است». زمان کنگره ششم حزب کمونیست کوبا مصادف با سی‌امین سالگرد قتل چه‌گوارا و چریک‌های همراهش توسط ارتش بولیوی، به دستور مستقیم سیا بود. رفیق ارنستو چه‌گوارا، کمونیست مبارز آرژانتینی که در انقلاب کوبا نقش برجسته‌ای داشت به همراه رفقای هم‌زمینش در ۱۶ مهرماه سال ۱۳۴۶ در پروسه تدارک قیام مسلحانه در بولیوی، به چنگ ارتش بولیوی افتاد و پس از شکنجه، هنگامی که بازجویان بولیویایی و آمریکایی از به زانو در آوردن او عاجز ماندند، اعدام گردید. اجساد چه‌گوارا و ۶ چریک هم‌زمینش امسال به کوبا باز پس داده شد. در روز ۱۴ مهرماه با

مواضع «حزب آزادی و همبستگی ترکیه»

«حزب آزادی و همبستگی ترکیه» پس از انحلال حزب کمونیست ترکیه در ۱۹۷۲-۱۹۷۱ تشکیل شد، کمیته‌های سابق رده دیگری از چپ‌ها در تشکیل این حزب نقش داشتند. آنچه را که در زیر می‌خوانید، نشردهای است از تحلیلی که در یولتن این حزب، که در جشن ارومانیه ۱۹۹۷ توزیع شده بود:

ترکیه از ابتدای دهه ۹۰ بدین سو، ریشه‌های تریز و حلقه‌ترین بحران تمام تاریخ جمهوریّت خود را از سر می‌گذرانند. این بحران عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک را فراگرفته و با فساد اخلاقی و اجتماعی فراگیر توأم گردیده است. انقراضی در عین رسوائی‌هایی که بخشی از کارمندان دولت در آن دست دارند، ثروت‌های بادآورده و مخکور یک طبقه ممتاز در جامعه، هم چنین فاصله گرفتن سطح زندگی ناشی از فاصله درآمدها، بازتاب‌های فاجعه‌باری بی‌پایه در میان طبقه محروم بوجود آورده است. از سوی دیگر، مسئله کردها به دلیل سیاست‌های فوق‌مرز به یک جنگ واقعی گسترده‌تر و پیچیده‌تر تبدیل می‌شود. بدین طریق حالت جنگی به عنوان ابزاری در جهت سیاست‌های فیر مکتوراتیک در سرتاسر کشور بکار گرفته می‌شود و حقوق بنیادین، از جمله حقوق انسانی، حق اندیشه و بیان، حق جمع‌آزادانه روز به روز بیشتر نقض می‌شود. حزب فاقیست که از ابتدای تأسیس خود در حاشیه جامعه بلوک شده بود، به پشتوانه شورونیسیم ناشی از جنگ به یک قطب سیاسی مهم تبدیل شده است. اسلام سیاسی، با استفاده از ناهنجاری‌های درون جامعه، رشد کرده و به یک نیروی حکومتی تبدیل شده است. ارتش به توبه خود، قدرت تعیین کننده در مهمترین تصمیم‌گیری‌های سیاسی بدست آورد و بر نهادهایی چون پارلمان و دولت نفوذ جدی می‌گذارد. به موازات آن در چندین نهاد دولتی، بی‌پایه، نیرومائی وجود دارند که وظیفه آنها گسترش جنگ است.

در این شرایط و اوضاع و احوال است که «حزب آزادی و همبستگی» پایه‌گذاری شد. پایه‌ریزی این حزب حاصل ضرورت‌های این دوران بحرانی است. حزب می‌کوشد نیروهای کارگری را در برابر راه‌حل‌های مبتنی بر سرمایه‌داری بسیج کرده، از تجزیه اپوزیسیون اجتماعی جلوگیری کند و نیروهای آزادی و صلح را علیه ستم، خشونت و استثمار متحد گرداند. فراخوان حزب ما در سرتاسر جامعه، در میان آنهایی که به نیروی کار، به آزادی و صلح اعتقاد دارند، انعکاس یافته است. سوسیالیست‌ها، انقلابیون، فقیست‌ها، طرفداران محیط زیست، صلح‌طلبان، مدافعین حقوق بشر، سندیکایا و نیروهای مستقل برای تحقق این اهداف گردم آمده‌اند.

«حزب آزادی و همبستگی» در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۶، در آنکارا، در جریان جشنی که بیش از ۲۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند، پایه‌گذاری گردید. بسیاری از اعضای سازمان‌های دمکراتیک، سندیکایا و دیگر تشکلهای ایکناری مربوط به جامعه مدنی، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان در این حزب گرد آمده‌اند. «یونوک یوراس» دکترای علوم سیاسی و رئیس سابق سندیکای آکادهمیسن‌ها، اکترن رهبری این حزب را برعهده دارد. حزب آزادی و همبستگی، یک حزب پلورالیست بوده‌است که از طریق مجتمع افزادی با تجربیات سازمانی و مبارزات اجتماعی

برده‌داری از جسمه چه گوارا در ساختمان وزارت خارجه کوبا مراسم بزرگداشت چه گوارا آغاز گردید. روزتوبه روزانیا وزیر خارجه کوبا در این مراسم گفت: «ما مانند او همیشه و مراح که هستیم برای پیروزی کار می‌کنیم و می‌جنگیم... این ادای احترام ما به آنچه چریک، به آنچه مبارز، به آنچه مبارز، به آنچه دیپلمات و به آنچه فرمانده و دوست می‌باشند». در پایان کنگره در ۱۸ مهرماه، کمیته مرکزی منتخب به همراه مردم کوبا طی مراسم باشکوهی به ارستو «چه گوارا ادای احترام کرد. برزیدنت کاسترو و رائول کاسترو به همراه دیگر اصفا میات سیاسی جدید اولین گارد احترام را در مقابل تاورت‌های «چه» و رفیق همراش تشکیل دادند. سپس کمیته مرکزی جدید در مقابل تاورت‌ها که در پرچم‌های کوبا، بولیری و پرو پیچیده شده بودند و در پی جای پایورده خوزه مارتی در کاخ انقلاب عازران‌ان‌ان داده شده بودند ادای احترام کرد. پس از مراسم ادای احترام مردم هاورانا در ۲۵ مهرماه، تاورت «عمان سیری که نیام‌کنندگان کوبایی در سال ۱۹۵۹ پیورده بودند به شهر سانتاکلا پیورده شدند طی مراسم، در آراگاه آنان در میدان انقلاب شهر قرار گرفتند. در سخنرانی ویژه‌های رفیق فیدل کاسترو نسبت به شخصیت و مقام و سهم چه گوارا در انقلاب کوبا ادای احترام نمود: «ما نیامده‌ایم که از «چه» و همراشان تهرماش خداحافظی کنیم. ما آمده‌ایم که به آنها خوش آمد بگوییم من به «چه» و اوزاش به منابه نیروهای پشتیبان به منابه یک گروه ان مردان شکست‌ناپذیر که این بار فقط شامل کوبایی‌ها نبود بلکه دیگر مردم آمریکای لاتین را در برداشت، که آمده بودند در کنار ما بجنگند و صفحات جدید تاریخ و افتخار پیوستند، می‌نگم... به موازات رشد بی‌مصلتی استعمار، نابرابری، بیکاری، فقر، گرسنگی و بدبختی در جامعه انسانی ما، مقام او رشد می‌کند، کاسترو شجاعت نیروی و شرف انقلابی «چه» را در مقابل عمل بزولان، فرصت‌طلبان و خیانکاران قرار داد و به تحسین از اراده فولادین او در مقابل کسانی که در انجام وظایف ضمهف نشان می‌دهند، پرداخت. «چه یک کمونیست واقعی بود و اکترن نمونه و سرعشق انقلابیون و کمونیست‌ها است. در عملگرش پیگیر بود و همیشه به آنچه که خود موعظه می‌کرد عمل می‌نمود و همیشه از خود بیشتر از دیگران طلب می‌کرد».

«یک مبارز ممکن است بپیورد ولی ایده‌های او هرگز. آن عامل دولت ایالات متحده در آنجا هنگامی که «چه زخمی شده بود و به اسارت درآمده بود» چه می‌کرد؟ چرا آنها فکر می‌کردند که با کشتن او به موجودیت او به عنوان یک جنگنده پایان می‌دهند؟ امروز او در لاهیگوئورا نیست، او در هر جایی که مبارزه عادلانه‌ای وجود دارد، که باید از آن دفاع کرد، حضور دارد... جوانان، کودکان، مردان، زنان و پیرانی که او را می‌شناسند، مردم شرافتمند از هر قشری در سراسر جهان، او را تحسین می‌کنند. «از تو متکرم برای اینکه نیروی پشتیبان‌مان در این نبرد دشوار بودی. نیروی که ما با هدف حفاظت از ایده‌آلهایی که تو آن چنان برای آن سخت جنگیدی، برای اینکه انقلاب راه، کشور راه، دستاوردهای سوسیالیسم را و آن بخش از رویانهای بزرگی را که تو محترم می‌شمردی و اکنون به واتمیت پیوسته، نجات بدی... تو می‌دانی که این سوزمین، سوزمین تورست، این مردم، مردم تو هستند، این انقلاب انقلاب تورست، پرچم سوسیالیسم هنوز با شرافت و سرپلندی در اعزاز است».

گزارشی از پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین

دوره راه ساختمان سوسیالیسم

کنگره پانزدهم حزب کمونیست چین در هفته سوم شهریورماه جاری با حضور ۲۰۴۸ نماینده از سازمان‌های حزبی و ۶۰ نماینده ویژه و هیأت‌های نمایندگی احزاب کارگری و کمونیستی جهان در کاخ عظیم خلان‌ها در پکن برگزار شد. اهمیت مهمیات و تصمیمات کنگره حزب کمونیست را می‌توان از علاقه و توجهی که مطبوعات جهان به این اجلاس بزرگ‌ترین حزب سیاسی جهان با ۵۸۱ میلیون عضو که تعیین کننده سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی پرجمعیت‌ترین کشور جهان با ۱/۲ میلیارد جمعیت می‌باشد، دری کرد. کنگره ۱۵ حزب کمونیست چین با سخنرانی بانگ زمین، دیرکل کمیته مرکزی حزب افتتاح گردید. موضوع محوری این سخنرانی که استخوان‌بندی اساسی نظام‌نامه‌های اصلی کنگره را تشکیل می‌داد، در مورد مرحله ابتدایی سوسیالیسم و چگونگی ساختمان سوسیالیسم در این مرحله ابتدایی بود. او مدتر شد که این مرحله ابتدایی به معنی مرحله توسعه نیافته است. او در سطح توسعه و تکامل نیروهای مولده در چین ایجاب می‌کند که منتهی شدن و سوسیالیستی کردن جهت‌گیری بازار و مدرنیزه کردن اقتصاد جامعه عمل پیوسته، مرحله ابتدایی سوسیالیسم یک دوره زمانی طولانی قابل ملاحظه‌ای را می‌پوشاند. زبان زمین متذکر شد که امر کلیدی در عملی کردن وظایف کنگره ۱۵ حزب و پیش بردن آرمان‌های آن به تدریج ۲۱ تقویت و بهبود بخشیدن به رهبری حزب و ساختن و تکامل حزب است. او اهمیت تقویت کار ایدئولوژیک حزب، ساختمانی تکنیکالی و شیوه کار حزب را مورد تأکید قرار داد. در پایان سخنرانی خود، زبان زمین حزب را نواخواند که تدریجاً سیاق‌بند را مد نظر داشته باشد، صمیمانه بر دوره کمیته مرکزی حلقه بزند و محکم و بدون سستی و با قلب و مغز واحد، متحداً امر عظیم ساختمان سوسیالیسم را با مشخصات چینی در قرن بیست و یکم به جلو ببرد.

رهبر حزب کمونیست چین در رابطه با موضوع لزوم نگرش پراگماتیک و عمل‌گرایانه در برخورد با معاملات سوسیالیسم چینی گفت: «اگر ما واقعاً می‌خواهیم که سوسیالیسم را در چین بسازیم، باید همه عرصه‌ها فقط با ارضاع واقعی‌ای که هست به پیش مرحله ابتدایی سوسیالیسم شروع کنیم و نه از تمایلات ذهنی مان، نه از این و نه از آن مدل خارجی، نه از تفسیرهای «کمیونیکاتیو» توها در کارهای مارکسیستی، نه از برخی نظرات اشتباه‌آمیز که بر مارکسیسم تحمیل شده است. آن متذکر شد که مرحله ابتدایی سوسیالیسم یک مرحله تاریخی برای دستیابی به سدرائیزاسیون سوسیالیستی است که تکمیل آن می‌تواند یک قرن طول بکشد. زبان زمین تأکید کرد که به میزان یک کشور سوسیالیستی، چین باید اولاً مالکیت عمومی را به عنوان پایه یک سیستم اقتصادی سوسیالیستی حفظ کند، ثانیاً اشکال متنوع مالکیت را مادامی که به موقع غالب مالکیت عمومی ضربه نزنند، توسعه دهد، ثالثاً هر شکلی از مالکیت را که معیار «مطلوب» را برآورد یعنی که به توسعه نیروهای مولده جامعه سوسیالیستی، به تقویت قدرت ملی همه جانبه چین و ارتقاء سطح زندگی مردم کمک کند، می‌تواند و باید

مشارکت بوجود آمده است. این حزب از ششرویت تفاوت و تضمین حقوق اقلیت‌ها دفاع می‌کند. این حزب تنوع آراء و نظرات و هم چنین وجود پلاتفرم‌های مختلف بحث در درون حزب را به عنوان نشانه غنای تئوری آن تلقی می‌کند.

حزب آزادی و همبستگی، مدافع کارگران و زحمت‌کشان در برابر هر گونه تهاجم سیاسی و اقتصادی قرار دارد و ابتکارات مبارزات و تشکیل سازمانی آنها را تشویق کرده و می‌کوشد به سنگبگویی زحمت‌کشان تبدیل شود. حزب ما، سوچ خصمی‌سازی را که اکنون در کشور به راه افتاده، نه تنها یک تهدید اقتصادی، بلکه ایدئولوژیک تلقی کرده و طرفدار مبارزه برای محدود ساختن ارتش و قدرت سرکریگر دولتی و توسعه سازمان‌های خدمات عمومی است.

حزب آزادی و همبستگی طرفدار راه حل سیاسی و دمکراتیک برای مسئله کردهاست و برای ایجاد فضای گفتگوی آزادانه مبارزه می‌کند.

اسلام سیاسی: بنظر ما اسلام سیاسی به جزئی از نظام کنونی، در ترکیه تبدیل شده است. ما با این تفسیر که اسلام را پناهگاهی علیه مدلی کنونی اقتصادی کشور می‌دانیم، موافق نیستیم و از یک لایتنه واقعی دفاع می‌کنیم. حزب آزادی و همبستگی خواهان تضمین همه‌گونه آزادی اعتقاد و ایمان، آزادی تپایش‌های مذهبی، آزادی حیات بوده و علیه مرگ‌نه تحقیر و انقراض مبارزه می‌کند. به همین دلیل مخالف برتری دادن این یا آن مذهب و اعتقادات بوده و معتقد است که دولت باید در برابر همه مذاهب و اعتقادات یکسان عمل کند.

شوشیسم و فاشیسم: حزب آزادی و همبستگی با پیگیری علیه مرگ‌نه گسترش جنبش نژادپرستانه و ناسیونالیسم مبارزه کرده و خواهان تصفیه دستگاه دولتی از سازمان‌های فیر قانونی این تشکیل‌هاست.

در مورد ضرورت دمکراتیزه کردن امور محلی، حزب آزادی و همبستگی خواهان ایجاد مکانیسم‌هایی است که مردم از طریق آنها بتوانند بطور فعال و پایدار در حل مسائل محلی و منطقه‌ای مشارکت نمایند. حزب ما برای تمرین صلیح‌آمیز فرمک‌های ستاروت و برای توسعه همه این فرمک‌ها مبارزه می‌کند.

زبان: ما باستم علیه زنان و تبعیض جنسیت در جامعه مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم.

حیطه ژورنالیسم: حزب ما می‌کوشد که مناسبات میان غیرت و انسانیت با بهره‌برداری مصنوعی، تنها بر اساس معیار سود بنا نشود.

جهان سوم: حزب آزادی و همبستگی علیه مناسبات وابستگی به سرمایه‌داری جهانی، غارت منابع کشورهای فقیر توسط کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و همچنین علیه مروج تحریک و پراگماتیسم چنگ مبارزه می‌کند. جامعه نوین: حزب ما تلاش خواهد کرد تا پایگاه همه کارگران و زحمت‌کشان شود و تمامی آنها را برای مبارزه در جهت ایجاد نظامی دمکراتیک، که در آن نیروی کار حاکم باشد، بسیج کند. البته ما خواهیم کوشید، تا آن آیدوسوسونی را هم رهبری کنیم که اعتقاد به تضاد کار و سرمایه ندارد. خارج کردن کشور از زیر سلطه سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم، مخالف با نظامی‌گری، دفاع از مناسبات انسان و طبیعت، از شمارهای کنونی حزب است.

دیدگاه روزا طبقاتی یا تنگ‌نظرانه و انحرافی فمینیستی، که اتفاقاً بر پایه و اساس جهان‌بینی ماتریالیستی بر بنیاد مارکسیسم، بررسی و تحلیل می‌نمود. سرخستی و پانشاری او در مبارزه به منظور کسب حق رأی زنان، مرتبط نمودن این مبارزه با جنبش طبق کارگر جهانی، استحکام بخشیدن صفوف زنان و مردان کارگر در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و مهمتر از همه، هدف قرار دادن "مالکیت خصوصی" و اعلام رهائی کامل زنان تنها در جامعه سوسیالیستی امکان‌پذیر است و... زن تنها با متحد شدن با مرد به زبردست‌ترین سوسیالیسم، می‌تواند به آزادی خود دست یابد، او را رهبری برآمده از درون جنبش طبقاتی زنان برای نیل به سوسیالیسم بدل کرد.

در بهار سال ۱۸۷۸، یعنی زمانی که ۲۱ سال داشت وازد مبارزه مستقیم با نظام وقت آلمان شد و با سوسیال - دمکرات‌های آلمان ارتباط برقرار نمود. در دوره "قانون ضد سوسیالیستی" بسیاری یعنی سالهای ۱۸۹۰ - ۱۸۷۸، وارد فعالیت‌های غیر قانونی گشت پس از اندکی زمانی همانند بسیاری از رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان، بلاچار به زندگی در تبعید روی آورد. در سال ۱۸۸۹، بنه‌وان عضو کمیته تشکیلات برای تدارکات کنگره مؤسس انترناسیونال ۲ انتخاب شد. از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۷ یعنی بیست و ۲۵ سال سرودید نشریه زنان سوسیال دمکرات نام دی گلاش‌مایت (برابری) بود.

از آن هنگام که "دست سرخشت" کلارا زتکین را با کارل لیکنخت روزا لوگزامبورگ نزدیک نمود، مبارزه او بنه‌وان یکی از رهبران با سابقه حزب سوسیال - دمکرات آلمان، علیه برتشتاینی که "بظور سباحتیگ از عقاید مارکسیستی، بویژه از مبارزه طبقاتی آن دست می‌کشید، وارد مرحله جدیدی گشت. در کنگره حزب سوسیال - دمکرات آلمان که در سپتامبر ۱۸۹۸ در اشتوتگارت برگزار گردید، جناح چپ حزب به رهبری لوگزامبورگ، زتکین و لیکنخت مبارزات سختی علیه جناح حزب، به‌خصوص رهبر آن، اودارد برتشتاین (۱۹۳۲ - ۱۸۵۰) سازمان دادند. یکسال بعد در کنگره هانور مجدداً جناح چپ حمله خود را علیه روزبرویوتیم برتشتاین شدت بخشید و موفق گشت تا بحث حول مبارزه علیه نظرات ضد مارکسیستی او را موضوع داغ کنگره نماید. در این کنگره روزا لوگزامبورگ علناً خواستار اخراج برتشتاین از حزب شد.

در درون کنگره بین‌المللی زنان سوسیالیست که در اوت سال ۱۹۱۰ در کپنهاگ برگزار گردید، کلارا زتکین روزا جهانی زن را پیشنهاد کرد. پیشنهاد او با موافقت الکساندر کورنتای (۱۹۵۲ - ۱۸۷۲) - مبارز خشکی‌ناپذیر جنبش کمونیستی و یکی از بنیان‌گذاران جنبش سوسیالیستی زنان)، کیت دون شر (کمک سرودید نشریه گلاش‌مایت)، و نمایندگان کنگره روزبرو گشت. سال بعد اولین روز جهانی زن در بسیاری از کشورهای کنگره برگزار گردید. مبارزه دو خط‌نشی، انکار اصول اساسی مارکسیسم، و خط‌نشی دفاع از منافع طبقه کارگر زیر پرچم مارکسیسم، در درون احزاب بین‌المللی ۴ بویژه در درون بزرگترین و با نفوذترین آن یعنی حزب سوسیال - لوگزامبورگ با متحد کردن مخالفین امپریالیسم، آلمان راه در درون حزب رهبری نمودند، با شعله‌ور شدن جنگ اول جهانی در ژوئیه ۱۹۱۴، رهبران روزبرونیست بین‌المللی ۴، با زیر پا گذاشتن تمامی دست‌آورد‌ها و قطنامه‌های مسمومه در کنگره‌های اشتوتگارت و باله، بویژه با ناهمه گرفتن

در خدمت سوسیالیسم مورد استفاده قرار گیرد.

در جریان کنگره سخنورانان متعددی در مورد دستاوردهای اقتصادی چین و ثمرات این دستاوردها در خدمت به سوسیالیسم توضیحاتی داده‌ند. مورگان، از سیاست‌گذاران اقتصادی منطقه شانگهای گزارش داد که در طول پنج سال گذشته تولید ناخالص ملی او ۱۰ میلیارد یوان (واحد پول چین) در سال ۱۹۹۲ به ۵۱ میلیارد یوان در سال ۱۹۹۶ افزایش یافته است. او در توضیح دلیل کوشش سوزلن دولتی پیروانگ (در منطقه شانگهای) برای جلب اتصالات بین‌المللی به این منطقه گفت: «ما می‌خواهیم که سرمایه‌گذاری خارجی دانش تکنولوژیک و مهارت‌های مدیریتی را توسعه بدیم... برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ما باید به آنها اجازه بدیم که پولی بدستند بیاید ولی کنترل را حفظ خواهیم کرد و شرایط خود را تحمل می‌کنیم... بسیاری از اجزاء مستطه لازم برای عمل کرد کمپانی‌های خصوصی در محل تولید خواهند شد. این تقاضا برای ارز خارجی را تقلیل خواهد داد... جوگتون در ارزیابی کارنامه این برنامه همکاری با سرمایه جهانی متذکر شد که اشتغال و درآمد مالیاتی افزایش یافته است. او گزارش داد که نرخ رشد متوسط اقتصاد از سال ۱۹۹۰ به بعد سالانه ۲۲ درصد بوده است و تولید ناخالص ملی سرانه او ۱۰۰۰ دلار در سال ۱۹۹۰ به ۲۵۰۰ دلار در سال ۱۹۹۷ افزایش یافته است. گوان اضافه کرد: «کمی ما نمی‌دانیم شرکت‌های غاراه بهار در اینجا به خاطر این سرمایه‌گذاری می‌کنند که سود ببرند، لیکن ما تخمین می‌زنیم که حاصل ما در سقایسه با آنچه از دست می‌دهیم بیشتر است». لی بیجیانگ از رهبران سازمان حزب در پکن گزارشی داد که در طول پنج ساله گذشته توسعه اقتصادی سریع بوده است. او گفت: «این در جهان استثنایی است که موفقیت این جنبشی در رشد اقتصاد ملی بدون دامن زدن به تورم حاصل گردد».

کنگره ۱۵ حزب کمونیست چین قرارهای مشخص برای اصلاحات و توسعه در عرصه‌های اقتصادی - سیاسی و فرهنگی را به تصویب رساند. در گزارش دیگرکل حزب خاطر نشان می‌شود که دوره زمانی تا انتهای ۱۰ ساله اول قرن بعد برای مدرنیزاسیون چین حیاتی خواهد بود.

دفعه آژاد تغییرات پایه‌ای در ساختارهای اقتصادی و استوای یک ساختار در طول این دوره چنین باید فعالانه به منظور ساختمان یک ساختار اقتصاد پایه‌دهد.

در نتیجه این تغییرات، برای دست‌آوردن به مدرنیته سوسیالیستی، چین قبل از نیمه قرن بیست و یکم، بازسازی سیاسی را همزمان با وفادار ماندن به اصول اساسی رسمت بخشیدن بیشتر به دموکراسی سوسیالیستی، بهبود سیستم قضایی سوسیالیستی، اداره دولت بر اساس قانون و لذا ساختمان یک کشور سوسیالیستی بر مبنای قانون سازمان دهد.

به یاد کلارا زتکین

بنای و بانوی روز جهانی زن

پس شش کلارا زتکین یکی از برجسته‌ترین تحلیل‌گران مارکسیست بود که سیستم فمینیستی و موفقیت نابرابری اقتصاد و سیاسی - اجتماعی زن را نه از

تئریک ایجاد کنیم، واضح است که تا بدون تئوری مارکسیستی نمی توانیم عملگره درستی داشته باشیم. همپنور ما کمونیستها احتجاج به مریخ ترین اصول داریم. ما باید یک خط روشن بین خود و سایر احزاب رسم کنیم. ما ستانه کنگر، دم انترناسیونال پرخلای انتظار داره بحث درباره مسئله زنان ننشد. این کنگره باید تقطنامه، لوايح و رضمودهایی را تهیه کند ولی تا بحال پیشرفت کمی داشته است. شما باید به آن کمک کنید.

زنگین در سن ۲۹ سالگی به بیماری سل مبتلاگفت و در طول عمرش تحت مداوا قرار داشت. اما این مشکل همچگاه کوچکترین خللی به اسر مبارزه او به عنوان یکی از درختانترین چهره های جنبش سوسیال دمکراسی آلمان و جنبش بین المللی کارگری علیه نظام نابرابر سرمایه داری، به هدف رهائی بشریت از یوغ این نظام وارد نداشت. در تابستان ۱۹۳۲ زمانیکه ۷۵ سال داشت، علیرغم ضعف شدید فیزیکی، از دست دادن قوه بینائی و همچنین تهدید دارو دست های 'تاری' به جان او، از شوروری به برلین بازگشت و در روزگشایش را پشتاک، در سخنرانی علنی خود که بیش از یکساعت بعقول انجامید چهره کویه و نوظهور تازی را برای جهانیان روشن نمود و از تمامی بشریت آگاه خواستار مبارزه علیه فاشیسم هیتلری شد. زنگین در این سخنرانی از کارگران تمامی کشورها خواست تا با تشکیل 'جبهه متحد کارگران' علیه ترور تازی یا خیرتند. زنگین پس از گشایش راشتاک مجدداً به شوروری بازگشت و در آنجا بود که ۲۲ ژوئن ۱۹۳۳ در سن ۷۶ سالگی دیده از جهان فرو بست. با مرگ زنگین کارگران پرورده زنان انقلابی جهان، یکی از وفادارترین یاران و بهترین رهبران خود را از دست دادند. در ۸ مارس هر سال سیلونها زن در سراسر دنیا تمام این ستاره درخشان آسمان جنبش بین المللی کارگری را گرامی می دارند. باشد که نام کلارا زنگین جاودانه بماند.

ما را نمی توان دفن کرد

قبل از هر چیز می خواهم به همه کسانی که سقوط دیکتاتوری های روسیستی را به مدای مراسم سپین شویسم می رساند، جوییم تشبیه می کنند. کمونیسم با حاکمیت حزب کمونیست شوروی زاده نشده و با ...
انسان است **از لحظه ای** که انسانهایی پیدا شدند که پیداکوری و نابرابری اجتماعی را ناممقول یافتند و بر آن شوریدند، کمونیسم زاده شد و به این اعتبار کمونیسم جنبشی است برای دفاع از حق حیات انسانی؛ و تا زمانی که این حق مدافعتی داره، این جنبش ادامه خواهد یافت. و خوبت بیاد داشته باشیم که تا حق حیات انسانی نگهدار می شود، شمار مدافعتان این حق اندک نخواهد بود **با** هر کوردمی که پا به زندگی می گذارد و فرصتهای برابر برای زیستن می طلبد، یک مبدافع حق حیات انسانی در صحنه ظاهر می شود **انیمای** خودمان چه خوب گفته است: «از نقطه پیداشده ره باز می شود، و از آن حکایتی دگر آغاز می شود».

اما کمونیسم در معنای اخس آن، یعنی کمونیسم مارکسیستی نیز با حاکمیت حزب کمونیست شوروی زاده نشده و مخلوق آن نیست. عمر

پایه بان، پس بر وضعت بین المللی و اقدامات متحد علیه جنگ رای خرومان اقدامات متحدانه علیه جنگ اسپریالیستی بود، آشکارا به ورطه همکاری با اسپریالیسم حزب سوسیال - دمکرات آلمان، رفتی که آلمان علیه روسیه اعلام جنگ کرد، به جای تبلیغ موضوع انجمنی یعنی تبدیل جنگ اسپریالیستی کنونی به جنگ داخلی تنها شمار پرولتری صحیح می باشد (لنین - جنگ و سوسیال دمکراسی روسیه)، اعلام کرد، بیم اشغال کشور توسط دشمن ما را تهدید می کنند، ما همین خود را رها نخواهیم ساخت، مباح طقه کارگر آلمان و همبستگی بین مللی پرولتاریا علیه جنگ اسپریالیستی را، فدای حفظ تمامیت ارضی همین عزیز نمود. کارل کائوتسکی و طرفدارانش، معروف به جناح میانه بین المللی ۲ نیز این سیاست را ادامه داد.

زنگین، دوش به دوش لنینکخت و لوگزانسورگ، بعنوان دبیر سازمان بین المللی زنان سوسیالیست، در ۱۵ مارس ۱۹۱۵ کنفرانس 'غیرقانونی' زنان را با شرکت ۲۸ نماینده، از ۸ کشور جهان علیه جناح اپروتونریست انترناسیونال ۱۲ در شهر برن سوئیس روزگفت. ترتیب داد، لنین بطور غیر مستقیم در تدارک و رزمه کرده این کنفرانس دخیل بود. برای این مبارزه زنان علیه اسپریالیست پرورده در دوران انترناسیونال ۲ بسیار حیاتی بود. از طرف حزب سوسیال دمکرات روسیه دو نماینده، کورینسکا یا همزدم و همسر لنین و آنس آرشاند، در این کنفرانس شرکت نمودند. کورینسکا در خاطراتش در این باره می نویسد: لنین تقطنامه ای ما را برای تقدیم به کنفرانس برن نوشت و با دقت کارهای این کنفرانس را دنبال می کرد. لنین خود در مقاله مبارزه علیه سوسیال شوئیسم می نویسد که کنفرانس زنان نباید اپروتونریستها را یاری نماید که توده های کارگر را عادل سازند، بر مکن این کنفرانس می بایستی توده ها را بیمار سازد و جنگ علیه فرصت طلبی را مؤکداً اعلام نماید. تقطنامه کنفرانس و همچنین بیانیه آن که هر دو توسط خود زنگین تهیه و نوشته شده بود، خطاب به تمامی زنان کارگر جهان می گردید: «... این جنگ کاملاً به نفع سرمایه داریست ... کارگران هیچ سودی از این جنگ ندارند، اما هر چه را که برایشان عزیزاست از دست خواهند داد» و تقطنامه کنفرانس را با شمار دهمک بر جنگا پرورده سوسیالیسم، به پایان می برد. موفقیت کنفرانس چشم گیر بود.

بعد از این سوئیس بود که کلارا زنگین، روز سوم ژانویه، حزب لنینکخت و وزارت مهرتنگ، اتحادیه اسپریاتاکوی را تشکیل دادند. و در سال ۱۹۱۷، در ...
به همراه نمایندگان از سراسر آلمان، تأسیس نمودند. زنگین بمدت ۶ سال عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان و نماینده دائمی حزب در راشتاک (پارلمان) جمهوری و ایما، بود. در سازماندهی و تشکیل انترناسیونال ۳ نقش ارزنده ای ایفا نمود. در سال ۱۹۲۰ از طرف کمیته اجرایی انترناسیونال ۳ بعنوان دبیر بین المللی زنان کمونیست انتخاب گشت. زنگین در طول سالهای اتانش در شوروی با لنین ملاقات می کرد و در مورد مسائل بین المللی، و بویژه مسئله زنان به مشاوره و گفتگو می پرداخت. او در «خاطرات من از لنین» می گوید: 'زنگین این بارها مسئله حقوق زنان را با من بحث کرده بود ... اولین صحبت طولانی ما درباره این موضوع در پاییز ۱۹۲۰ در برلین بود ... پس از سلام و احوالپرسی با من، گفت: ما باید به عمر ترتیب یک جنبش نیرومند بین المللی زنان با پایه های دقیق و مشخص

کمونیسم مارکسیستی تقریباً دو برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی است. این کمونیست چیست؟ ۱۶۹ سال پیش، مارکس و انگلس در آغازه‌های تلاش مشترکشان برای سبدهی این جنبش، درک خودشان را از آن چنین بیان کرده‌اند: «برای ما، کمونیسم شرایطی که باید ایجاد شود، و آرمانی که واقعیت ناگزیر باشد خود را با آن انطباق دهد، نیست. ما همین جنبش واقعی را که به شرایط کنونی پایان می‌دهد، کمونیسم می‌نامیم. شرایط این جنبش از مقدمات هم اکنون موجود حاصل می‌شود. بنا به این درک پایه‌گذاران فکری کمونیسم، این جنبش از هیچ اصل مجرد از پیش تعیین شده‌ای تبعیت نمی‌کند و قبل از هر چیز محصول خود سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری از یک سو با تبدیل بخش فزاینده‌ای از جمعیت جامعه به افرادی که فقط از طریق فروش نیروی کارشان می‌توانند زندگی کنند و با شکستنده ساختن فزاینده شرایط زندگی آنان، مشروعیت و عقلانیت خود را در دیده بخش فزاینده‌ای از مردم زیر سؤال می‌برد، و از سوی دیگر با ایجاد دگرگونی‌های فنی و اجتماعی مداوم به همین مردم امکان می‌دهد که با آگاهی بر منافع و سرنوشت مشترک، راه‌های اتحاد در مقابل سرمایه و شورش علیه آنها جستجو کنند. از بطن این ناامنی اجتماعی فزاینده و این آگاهی و همبستگی گسترش یافته است که کمونیسم زاده می‌شود. اگر تصادفی نیست که عصر ما «عصر عصیان توده‌ها» است، آیا تصادفی است که کمونیسم گسترده‌ترین و پایدارترین جنبش سیاسی این عصر است، جنبشی که در یک قرن و نیم گذشته در سراسر سیاره ما حضور داشته است؟ این جنبش گسترده و خود انگیخته‌تر از آن بوده است که بتواند مخلوق ذهن یا محصول توطئه کسی باشد. براساس آنکه علل و انگیزه‌های شکل‌گیری آنرا دریابید، کافی است به کانونهای مختلف آن در طول یک قرن و نیم گذشته نگاهی بیفکنید. مثلاً آیا می‌توان انکار کرد که جنبش کارگری اروپا در شکل‌گیری بسیاری از ارزشهای اجتماعی مترقی جهان امروز ما نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است؟ و آیا می‌توان نقش کمونیسم را در سمت‌دادن به این جنبش و مبارزه برای همه این ارزشها انکار کرد؟ آیا تصادفی است که بزرگترین جنبشهای دهقانی قرن ما با برچم کمونیسم به حرکت درآمده‌اند؟ آیا می‌توان نقش کمونیسم را در تحریک جنبشهای رهائی بخش ملی علیه نظام استعماری سرمایه‌داری نادیده گرفت؟ در مبارزه علیه فاشیسم و نژادپرستی چطور؟ در مبارزه برای رهائی زنان چطور؟ در پیکار برای دموکراسی و آزادیهای سیاسی چطور؟ در این جنبشها میلیونها انسان شرکت کرده‌اند و صدها هزار زن و مرد برای پیروزی آرمانهای کمونیسم جان یاخته‌اند. آنان، بقول آندره فونتن سر دبیر روزنامه «لوموند» (در مقاله‌ای بعد از فرو ریختن دیوار برلین) نجیبانه‌ترین آرمان در تمام تاریخ انسانی را دنبال می‌کرده‌اند: «از هر کس بقدر توانش و بهر کس بقدر نیازش». ترس‌زدی نیست که اتحاد شوروی و «اردوگاه کمونیسم» در تقویت این جنبش نقش مهمی داشته است و این البته نقطه‌ای درخشان در کارنامه «سوسیالیسم موجود» است که هرگز نباید نادیده گرفته شود. اما نباید فراموش کرد که اولاً خود «سوسیالیسم موجود» از زمان این جنبش بوده است و نه عامل بوجود آورنده آن، و ثانیاً در آسیب زدن به این جنبش و به بیراهه کشاندن آن در اینجا و آنجا نقش مهمی داشته است. کمونیسم جنبشی ریشه‌دارتر و گسترده‌تر از آنست که با فروپاشی «سوسیالیسم موجود» ریشه کن گردد. ریشه‌های این جنبش از اعماق جامعه

سرمایه‌داری آب می‌خورند و شاید ریشخند تاریخ است که در سرزمینهای تحت قلمرو «سوسیالیسم موجود» بیش از هر جای دیگر آسیب دیده‌اند. در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس «مانیفست کمونیست» را با این جمله شروع کردند: «شبحی در اروپا پرسه می‌زند، شبح کمونیسم». اما اکنون یک قرن و نیم پس از انتشار مانیفست، این شبح دیگر نه در اروپا که در سراسر سیاره ما پرسه می‌زند، در خسیابانهای کلکته، در حلیی آبادهای سانوپولو و مکزیکوسی، در شهرهای سیاه پوست‌نشین آفریقای جنوبی و در هر دوزخی که از «رنج بیهوده» تبار انسانی پیا شده است، و این دیگر نه شبح که روح عاصی انسان دنیای امروز است.

مخالفان کمونیسم و نیز خیل سرخوردگان از تجزیه «سوسیالیسم موجود» می‌گویند، کمونیسم سراب بیش نیست و گستردگی جنبش کمونیستی نمی‌تواند بی‌پایگی باورهای آنرا بپوشاند. آنها «سوسیالیسم موجود» و رژیمهای تک حزبی «کمونیستی» را تجسم عینی و عملی نظریه مارکسیستی می‌نامند و فروپاشی و سقوط آنها را بن‌بست قطعی آن. اما آشنایی حتی مختصر با آثار مارکس کافی است، تا دریابیم که نظریه مارکسیستی پرشورترین تلاش فکری انسانی برای دستیابی به آزادی است. هدف مارکسیسم این نیست که جامعه را در دولت ادغام کند برعکس، مارکسیسم تلاشی است برای واداشتن دولت به تبعیت از جامعه؛ جامعه انسانهای آزاد و برخوردار از فرصتهای برابر، و تحلیل بردن نهانی دولت در این اجتماع آزاد انسانی. به این کلام مارکس توجه کنید: «آزادی عبارتست از تبدیل دولت از نهادی تحمیل شده بر جامعه به نهادی کاملاً تابع آن. و امروز نیز اشکال دولت بسته به میزانی که «آزادی دولت» را محدود می‌کنند، بیشتر یا کمتر آزاد هستند». با این درک از آزادی است که او می‌گوید دموکراسی سیاسی هر چند لازم و بسیار گرانبهاست ولی کافی نیست. فقط دموکراسی جامع است که می‌تواند انسانی را به تعیین‌کننده سرنوشت خود تبدیل کند، دموکراسی‌ای که از قلمرو سیاست فراتر برود و بهره‌کشی و نابرابری را در اعماق جامعه مدنی درهم شکند و بنای آزادی انسانی را پیریزی کند. از نظر مارکسیسم، سوسیالیسم جز همین دموکراسی جامع چیز دیگری نیست. مارکسیسم مدعی است که انسان می‌تواند بساط طبقات، بهره‌کشی طبقاتی و خصوصت طبقاتی را برچیند و با سازماندهی آگاهانه تولید مادی و معنوی اجتماع آزادی برپا کند که در آن «تکامل آزاد هر کس شرط تکامل آزاد همگان باشد». آیا این اعتقاد به توانائی و هوشمندی انسانی، خیال‌پردازی است؟ انسانی که قوانین ژنتیک را دستکاری می‌کند و برای عبور از مرزهای منظومه خورشیدی برنامه‌ریزی می‌کند، آیا می‌تواند زندگی اجتماعی خودش را به شیوه عقلانی‌تر و قابل تحمل‌تری سازمان بدهد؟ گناهان «سوسیالیسم موجود» و دیکتاتوری‌های «کمونیستی» را نباید پیا مارکسیسم نوشت و نتیجه عملی نظریه مارکسیستی دانست آنچه تجربه «سوسیالیسم موجود» را به تباهی می‌کشاند نه تبعیت از مارکسیسم بلکه دور شدن و حتی پشت پا زدن به آن بود. درباره علل این دور شدن هر نظری داشته باشیم درباره نقش دور شدن تردید نمی‌توانیم داشت. و اما نکته‌ای دیگر. این روزها سخن گفتن از لنین به عنوان پایه‌گذار اصلی دیکتاتوری‌های تک حزبی «کمونیستی» کار بسیار رایجی است حتی عده‌ای از کسانی که ظاهراً رأی به تیرنه مارکس می‌دهند از لنین نمی‌گذرند. با اینهمه در میان این هیاهو باید بیاد داشته

باشیم که در گسترش پیکارهای آزادی در قرن بیستم، لنین بیش از هر انسان دیگری نقش داشته است. هیچ دموکرات و هیچ مارکسیستی را نمی‌توانید پیدا کنید که به اندازه او بر جنبشهای دهقانی و جنبشهای رهانی بخش ملی یمنی دو جریان بزرگ اجتماعی که همراه جنبش کارگری در دگرگون کردن چهره جهان ما نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند، تأثیر گذاشته باشد. هنگامیکه رهبران «ملل متمدن» یکی از بزرگترین تصایب‌های تمام تاریخ انسانی را براه انداختند و غالب رهبران سوسیال دموکراسی اروپا در دفاع از منافع «ملت خود» به این تصایب یاری رساندند و برای آن هورا کشیدند، و به این ترتیب «انترناسیونال دوم» در عرض چند روز فروپاشید، او کسی بود که همراه عدو بسیار کمی، با جراتی بی‌نظیر و با برهانی روشنگر، علیه غرت ملی و در دفاع از همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان بپا خاست و آنانرا به برانداختن بیدادگری و بهره‌کشی فراخواند. لنین نه طرفدار دولت بیدولوزیک بلکه مدافع سرسخت دموکراسی مستقیم و حاکمیت کارگران و زحمتکشان بود و با تأمل در آثار او می‌توان دریافت که اقداماتی را که برای حسنیت دولت کارگری جهان اتخاذ کرد، اقداماتی اضطراری تلقی می‌کرد. چگونگی داوری درباره لنین فقط به لحاظ تاریخی اهمیت ندارد. نتایج سیاسی این داوری بسیار با اهمیت تر است. آنان که لنین را بیراهه‌ای می‌دانند که مارکسیسم را به بن‌بست کشانده است، عملاً مارکسیسم بی‌آزاری را می‌پسندند که برای انسانهای لگدمال شده امروز لالائی بخواند. اگر مارکسیسم یا هر جریان فکری دیگری نتواند انسانهای ستم‌دیده و لگدمال شده، یعنی اکثریت عظیم جمعیت جهان امروز ما را در برانداختن طرحی نو بری رساند، به چه دره می‌خورد؟ مارکس بیش از هر کسی از چنین مارکسیسمی بیزار بود.

باری، اکنون جنبش کمونیستی آزمون بزرگ و دشواری را از سر می‌گذارند. هر چند «سوسیالیسم موجود» مارکسیسم مسخ شده‌ای را نمایندگی می‌کرد ولی در حال خود را بیان عملی نظریه مارکسیستی قلمداد می‌نمود. بنابراین فروپاشی آن نمی‌تواند تقدراً بر اعتبار جنبش کمونیستی آسیب نزنند. اما شوکی که بر این جنبش وارد آمد، در عین حال می‌تواند زمینه‌ساز خیزش مجدد آن در آینده نزدیک باشد. جنبش کمونیستی مسلماً ریشه‌دارتر از آنست که با چنین ضربه‌هایی ریشه کن شود، دنیای نظری مارکسیسم عظیم تر و محکم تر از آنست که از این طوفان محو گردد. کمونیسم رها شده از بختک تناقضات «سوسیالیسم موجود» بی‌تردید برای موجودیت سرمایه‌داری بمراتب خطرناکتر و برای بشریت زحمتکش بسیار برانگیزاننده تر و راهگشا تر خواهد بود. با اینهمه، آینده تا حدود زیادی بستگی به این دارد که کمونیستها از این شکست چگونه می‌آموزند. کمونیستها باید درباره بیدادگری و محو شدن بیدیهای خودبیا «سوسیالیسم موجود» بطور جدی فکر کنند و این روزها همه می‌کوشند بگویند هیچ پیوندی با آن نداشته‌اند. این تا حدی طبیعی است. زیرا شکست همیشه یتیم است. باید یاد داشته باشیم که «سوسیالیسم موجود» اگر چه نتیجه مسخ‌شدگی مارکسیسم و آرمانهای کمونیسم بود ولی از بطن جنبش کمونیستی بیرون آمده بود. شکستن همه کوزه‌ها بر سر چند فرد شریر کار آسانی است با نتایج بسیار خطرناک. تباهی «سوسیالیسم موجود» از لحظه‌ای آغاز شد و به میزانی گسترش یافت که اولویت دموکراسی نادیده

گرفته شد. باین ترتیب بود که آزادترین جریان فکری تاریخ بشری به شریعتی مقدس تبدیل شد و از مردی که زندگیش را با شعار «در همه چیز شک کن» سپری کرده بود، پیامبری خطاناپذیر ساخته شد. اندیشه مارکسیستی، دموکراسی را عنصر حیاتی سوسیالیسم می‌دانست. تجربه «سوسیالیسم موجود» قبل از هر چیز درستی این نکته را نشان داده است. اگر اولویت دموکراسی رعایت می‌شد، آزادیهای بنیادی سرکوب نمی‌شدند و اندیشه آزاد مجال بروز می‌یافت، بسیاری از کژی‌ها یا بوجود نمی‌آمدند یا قبل از آنکه به نقطه غیر قابل بازگشت برسند درمان می‌شدند. این بزرگترین درسی است که کمونیستها باید از تجربه این شکست بیاموزند. جنبش کمونیستی باید خود را از آوار این شکست بیرون بکشد و به ست دموکراتیک و اندیشه عمیقاً دموکراتیک مارکسیستی بازگردد. به این اعتبار من راه نجات را در بازگشت به ریشه‌های خودمان میدانم. خیزش مجدد جنبش ما، جنبشی که زحمتکش بدان نیاز حیاتی دارد، بر روی ریشه‌های آن جوانه خواهد زد. بقول کورتیه، کمونیست بزرگ فدائوسوی «کمونیسم» بهار زمین است و برای ما فردای نغمه سرانی تهیه می‌بیند. و تا زندگی جوانه می‌زند و انسان برای حق حیات خود می‌جنگد ما هستیم. دشمنان ما انتظار «دفن کمونیست» را باید با خود بگور ببرند. ما را نمی‌توان دفن کرد.



انتخابات در کره جنوبی

در ماه دسامبر سال ۹۷، در بوجوه بحران پولی و مالی و اقتصادی در کره جنوبی، بیش از ۲۳ میلیون نفر از مردم این کشور، برای انتخابات جانشین «کیم یونگ سام» به پای صندوق‌های رأی رفتند. ظاهراً، انتخابات ریاست جمهوری نخستین انتخابات «واقعاً» دموکراتیک در کره بود، اما این دموکراسی از قبل محدود گردیده، چرا که هیچ یک از سه نامزد اصلی و برخوردار از پشتیبانی رسانه‌های همگانی، جایگزین و آلترناتیو واقعی در برابر سیاست محافظه کارانه حاکم بر کره جنوبی ارائه نمی‌دادند. این در شرایطی است، که اعتصابات بزرگ آغاز سال ۹۷ علیه قانون جدید کار، قانونی که راه «اعتظاف» و تزلزل مزدبگیران را در کمپانی‌های صنعتی کره هموار می‌کند، نشان داد که مردم کره جنوبی خواهان برداشتن گام‌های تازه‌ای در راه دموکراسی، یعنی مشارکت واقعی شهروندان در حیات کشور می‌باشند. از آنجا که «سازمان همکاری و توسعه صنعتی» کلوب ۳۹ ثروتمندترین کشورهای جهان، که «مستول» در نوامبر ۹۶ بدان پذیرفته شده، این قانون جدید کار را برگزیده تحمیل کرده است، یکی از شمارهای تظاهر کنندگان و اعتصابیون سال گذشته نیز عبارت از آن بود که «این ما هستیم که این کشور را ساخته‌ایم و میهن به ما تعلق دارد». با اینحال، حتی در نبود یک آلترناتیو واقعی، مردم کره می‌توانستند لااقل امیدوار باشند که حقوق اولیه سیاسی خود را، ولو در چارچوب واقعیت‌های این کشور به اجرا گذارند. ولی کره جنوبی اکنون از طرف صحنه گردانان جنگ اقتصادی بین‌المللی وبا تحمیل صندوق بین‌المللی پول، حاکمیت محدودی پیدا کرده است. این کشور که قربانی نظام واضح خود و طوفان مالی در شرق آسیا از ماه ژوئیه بدینسو

بدین است، بحران اقتصادی فشار سنگینی را بر گروه زاده می آورد و اگر این کشور نتواند به موقع به پولهای خود را پرداخت کند، در معرض ورشکستگی کامل قرار خواهد داشت. چنانکه تنها حجم بدهی هائی که تا پایان سال میلادی گذشته سررسید آنها فرا می رسیده، به ۱۵ میلیارد دلار بالغ می گردد. به همین دلیل شبح ناتوانی از پرداخت بدهی های گروه، نگرانی جدی بازارهای خارجی را برانگیخته است. چنانکه گروه "فنت کپور صنعتی" و صندوق پول تصمیم گرفتند یک وام نوری ۱۰ میلیارد دلاری در اختیار گروه قرار دهند. هم چنین دولت های گروه، هفت، پذیرفتند که دستگاوهای مالی خود را تابع کنند، تا سررسید بازپرداخت بدهی های کوتاه مدت خود را از گروه تا مدتی به تأخیر اندازند. اما نگرانی مردم گروه چنینی که همگی در رخت از پیامدهای بحران به سر می برند در جای دیگری است: چگونگی از بین بردن فقر و فلاکی که بازارهای مالی سرمایه داری برای آنها برنامه ریزی کرده اند، جان بدر برند؟

اکتبر سال ۱۹۹۷ در سکوت کامل و مسائل ارتباط جمعی گروه چنینی، سازمان "پیرزوی خلقی قرن ۲۱" پایه گذاری شد. سازمانی که کنفدراسیون (غیر قانونی) سندیکاهای گروه و ائتلاف برای همکاری و اتحاد گروه، در آن گروه آمده اند. شمار سازمان "پیرزوی خلقی قرن ۲۱" عبارتست از: ده پیش گرفتن سستی مترقی، در یک "ائتلاف وسیع"، از همه کسانی که میراث دار ۳۰ سال مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی و رژیم های خودکام هستند، این سازمان "گرون یونگ ژیل" رهبر کنفدراسیون سندیکاهای گروه را به عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات اخیر این کشور معرفی کرد. به گفته وی هدف عبارت از آنست که به شکلی دموکراتیک و با شرکت همگان، یک دولت اجتماعی پیشرفته که در آن عدالت اقتصادی و انصاف اجتماعی حاکم باشد برپا شود؛ وی هم چنین خواستار ملاقات رهبران گروه شمالی و جنوبی برای پایه پرزی همکاری بر اساس هويت مشترک گروه های است. البته با توجه به سکوت کامل رسانه های همگانی گروه و نیز خصلت کاملاً نهی سابقه فعالیت این سازمان، رهبران آن امید برای پیروزی در انتخابات نداشتند. هدف آنها معطوف به آینده و انتخابات قانونگذاری، در سال ۲ هزار است. آنها می گویند فضای سیاسی که برای در پیش گرفتن سیاسی مقاربت و تغییرات عمیق، مطابق با خواست های اکثریت مردم و اصلاحات بنیادین سیاسی و اقتصادی در این کشور وجود دارد را بدست آورند. از نظر کنفدراسیون سندیکاهای گروه، باید از نتایج چنین های بزرگ اطمینان ابتدای سال ۱۹۹۷ درس گرفت. برخلاف چنین های سال ۱۹۸۷ که سوچد تغییرات سیاسی (یعنی سرنگونی دیکتاتوری نظامی و ایجاد نظام پارلمانی) شد، چنین های سال گذشته نتوانستند تغییرات سیاسی خاصی را بوجود آورد. هم چنین از نظر دستاوردی اجتماعی نیز، این چنین ها نتوانستند شرایط را برای یک آلت راتیو در چشم انداز سیاسی موجود در کشور بگشایند.

نباید فراموش کرد، که افسانه "آزدها" واقعیت شرایط اجتماعی و کارگری موجود در گروه را پوشانده است. بنابر آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در حدود ۲ درصد است که از سال گذشته بدینسو افزایش چشمگیری یافته است. اما در واقع حدود ۲ میلیون نفر از بیکاران که از یافتن شغل بکلی ناامید شده و نام خود را در فهرست جستجوی کار نمی نویسند، در این آمار منظور نشده است. به همین دلیل و بنابر توأمده محاسبه دفتر بین المللی کار،

است، هدف چنان تجاوز اقتصادی قرار گرفته است، که جهان تا به امروز نظیر آن را در چنین شرایطی به خود ندیده است. این بحران بر اثر وجود چند سلبی هائی که به بورس بازی مشغول هستند و بر روی کاهش ارزش "دولت" (پول گروه چنینی) شرط بندی کرده اند و به غارت ابزارهای تولید کشور امید بستند، چنه باز هم مخرب تری به خود گرفته است.

دلیل فروپاشیدن نظام مالی گروه را باید در سال های نوسه سریع آن جستجو کرد. در طی این سال، اعبارات مالی، وسیله اصلی رشد کمپانی های بزرگ گروهی بود که صادرات هدف اصلی آنها را تشکیل می داد. اکنون حجم این اعبارات به اندازه ایست که میزان بدهی این کمپانی ها، غالباً ۵ تا ۶ برابر دارائی های آنان است. بدین ترتیب آنها به هیچوجه قادر به پرداخت بدهی های خود نیستند و این امر، در شرایط بحران عدم اعتماد و ورشکستگی آنها را بدنبال آورده است. در این شرایط مقامات گروه چنینی خواهان کمک بین المللی گردیده و به صندوق بین المللی پول متصل شدند. صندوق بین المللی پول، حمایت بین المللی ۵۷ میلیارد دلاری از گروه چنینی را مشروط بر آن کرد که این کشور تیموست و نظارت صندوق را بپذیرد. مدتی صندوق پول بدون کمترین توجهی به حقوق دموکراتیک مردم گروه، هر سه نامزد اصلی ریاست جمهوری این کشور را وادار کرد که تمهد کنند، مضمون توافقات انجام شده از سوی رئیس جمهور قبلی را اجرا خواهند کرد و هر سه نامزد، از جمله "کیم دای چونگ" که بعداً به ریاست جمهوری برگزیده شد، از خود تردیدی بیشتر نماندند تا واقعی نشان می داد، سند تسلیم به خواست های صندوق را امضاء نمودند. یعنی نامزدهای ریاست جمهوری گروه، بدون کمترین مشورت دموکراتیک و نظرخواهی از مردم، پیشاپیش حق هر گروهی مذاکره مجدد درباره شرایط صندوق را از خود سلب کردند. با پذیرش شرایط صندوق، بورس "سول" مجدداً برای چند روزی ترقی کرد تا بدین ترتیب به تمهدات نامزدهای ریاست جمهوری اعتباری داده شده باشد. با انتخاب ریاست جمهوری جدید، در آخرین روزهای سال گذشته میلادی، مجلس ملی گروه چنینی مجموعه پیشنهادات دولت برای پایان دادن به بحران در این کشور و رفوم بخش مالی را در چارچوب برنامه نجات صندوق بین المللی پول تصویب کرد. بر اساس این برنامه، سیستم مالی گروه چنینی خود مختاری بیشتری بدست آورده و کنترل دولت بر حرکت سرمایه ها باز هم ناچیزتر خواهد گردید. از این طریق، سطح مشارکت شرکت های خارجی در شرکت های گروهی که در بورس هستند از ۵۰ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافت و به سرمایه های خارجی اجازه داده شد تا کنترل این شرکت ها را بدست گیرند. هم چنین دولت مالیات سنگین بر دارائی های بزرگ را برای مدتی نامعلوم لغو کرد.

همزمان با این تحولات، روز ۲۷ دسامبر، مردم گروه نظامیاتی علیه صندوق بین المللی پول برگزار کردند و رئیس جمهور جدید گروه بناچار برای نخستین بار با مسئولین کنفدراسیون سندیکائی گروه، که غیر قانونی است، به مذاکره مستقیم نشست. وی به آنها اطلاع داد که برای بدست آوردن کمک صندوق پول، که کشور در حال حاضر بدان نیاز دارد، اخراج ها اجتناب ناپذیر خواهد بود. با اینحال وی قول داد که از این پس تنها مزدبگیران نخواهند بود که باید از خود گذشت نشان دهند، بلکه دولت نیز سهم خود را برعهده خواهد گرفت.

از حمایت برخوردار شده است. در محافل اجتماعی فرانسه، از جمله در پارلمان و در میان اعضای کابینه دولت، تیر این جنبش حمایت‌مافی را جلب کرده است. از جمله وزیر کمونیست حمل و نقل، بر کلیه فرانسه، با نمایندگان سازمان‌های بیکاران سلافت کرده و ضمن مشروع خواندن خواست‌های آنان، چگونگی مجانی کردن رت و آمد متقاضیان نقل را در حومه پاریس با آنها مورد بررسی قرار داد. وزیر محیط زیست فرانسه، از حزب سبزها نیز حمایت خود را از جنبش بیکاران اعلام کرده است. در حزب سوسیالیست نیز، علیرغم سکوت اولیه برخی مسئولین این حزب پس از مواجهه با گستردگی و تداوم جنبش و اعتراضات، بتدریج موافق‌های از این جنبش شروع شد. تا آنجا که دبیر کل حزب سوسیالیست فرانسه، ضمن مشروع خواندن مبارزه بیکاران، از اتحادیه کارفرمایان پشت انقضاء کرد. بنظر هفته نامه "اکسپرس" چاپ فرانسه، جنبش بیکاران، جناح چپ در درون حزب سوسیالیست را تقویت کرده و مواضع طرفداران تغییر سمت ساختمان اروپایی را محکم‌تر نموده است. تاکنون پیشنهادت دولت فرانسه از جمله اختصاص بودجه بیشتر، تلاش برای جذب کسانی که از حداقل معیشت استفاده می‌کنند، کمک‌های مہیستگی ویژه و غیره تویانسته است رضایت بیکاران را جلب کرده و جنبش آنان را متوقف کند. بنابر آمار موجود ۸۰ درصد بیکاران فرانسه از حقوقی کمتر از حداقل تعیین شده اجتماعی برخوردارند و این و خجاست وضع بسیار آزر آنان نشان می‌دهد.

روز ۱۰ ژانویه، نخست‌وزیر فرانسه که می‌گوشید خود را از ماجرا برکنار نگاه دارد، سرانجام ناچار به مداخله شده و با نمایندگان سازمان‌های بیکاران ملاقات کرد. بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ فرانسه اتحادیه‌های بیکاران این کشور به طور رسمی و بی‌وزان طرف مذاکره مورد شناسائی قرار گرفتند. بسیاری از مفسران ابعاد جنبش کونی بیکاران فرانسه با جنبش‌های اعتراضی اواخر قرن گذشته و دوران بحران دهه ۳۰ مقایسه می‌کنند. جنبش بیکاران فرانسه، به بحث‌های رسمی در سرتاسر این کشور دامن زده است، که نشان‌های دیگری از وضعیت ویژه مبارزات اجتماعی کونی در فرانسه است. بنظر نیر‌وهای شرقی فرانسه اگر جنبش بیکاران برای یک حکومت دست راستی، ضعیف محسوب می‌شده است، برای حکومت چپ علیرغم ایجاد برخی ناپسمانی‌ها، باید یک بحث و اقبال به حساب آید. بنظر آنها، تنها پیوند میان جنبش‌های اجتماعی، فعالین و مبارزات سیاسی، و دولت خواهد توانست جامعه را در مبارزه برای تحول بسج کند و آن پویائی و دینامیک اصلاحات بنیادین را بوجود آورد که بتواند کشور را از بحران خارج سازد و موفقیت چپ را تضمین کند. حزب کمونیست فرانسه نیز که علیرغم حضور در دولت، اعضا و فعالین آن وسیعاً در جنبش‌های کونی شرکت دارند، خواهان آن شده است، که دولت در عین پاسخگویی به نیازها و پریشانی‌های جامعه و در پیوند با آن، انجام اصلاحات ساختاری و بنیادین "را آغاز کند. دادن قدرت نظارت و کنترل و ادار مواضعی تولیدی به کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران، پایان‌دادن به پول‌ورمائی و تغییر جهت ساختار اقتصادی به سوی بی‌آرزوده ساختن نیازهای مردم به جای کسب سود، افزایش دستمزدها و رسالایرون قدرت خرید مردم، پایان رقابت طلبی، سازمان‌دهادن همکاری‌های بین‌المللی و تغییر سمت ساختمان اروپائی، از جمله گام‌های نخست، در این سمت اعلام شده است.

برخ بیکاری در کره از ۱۰ درصد بیشتر است. همانطور که سندیگاما تأکید می‌کنند، در کره از دست دادن کار تنها به معنی از دست دادن مزد نیست، بلکه از دست رفتن تمام امکانات اجتماعی است که اساساً از سوی شرکت‌ها و مؤسسات اداره می‌شود. ضمن اینکه آموزش در کره نیز پولی است و کمپانی‌های بزرگ باید هزینه‌های آن را پرداخت کنند. بیکارانی که از تأمین اجتماعی مرسه خود برخوردار نیستند، هیچگونه پوشش درمانی نیز ندارند، زیرا حتی از حق اعضای قرار داده بیمه درمانی نیز محروم می‌باشند. نظام بیمه بیکاری که از سال ۱۹۹۶ برقرار کرده‌اند، تنها شامل موسساتی می‌شود که بیش از ۳۰ مزدبگیر تمام وقت دارند. اما در سال گذشته، کارگران با قرار داد دائم تنها ۷/۲۶ میلیون نفر بوده‌اند. در حالیکه تعداد کارگران موقت به حدود ۵/۶۷ میلیون نفر می‌رسد، که اگر به آنان کارگران روز مزد و موقت را هم اضافه کنیم، مجموعاً ۴۳ درصد غیر بیکاران را تشکیل می‌دهند.

یک رقم شاخص دیگری است که هزینه کارگری ۱۲ درصد هزینه موسسات را تشکیل می‌دهد (با ساعت متوسط کار حدود ۵۱ ساعت در هفته) در حالیکه بهره و خدمات بهیمن‌های موسسات بیش از ۱۶ درصد هزینه‌های آنهاست. وقتی از اقتصادگر سخن گفته می‌شود، غالباً کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ به تصور می‌آیند، در حالیکه در واقع ۵۳۲ مرسه که ۳۰ مجموعه بزرگ را بوجود آورده‌اند، تنها ۴/۴ درصد مزدبگیران کشور را در اشتغال دارند و ۱۲ درصد تولید بخش صنعتی متعلق به آنهاست. همین کمپانی‌ها ۲۲ درصد اعتبارات بانکی و ۴۲ درصد وام‌های مستقابل میان موسسات را به خود اختصاص داده‌اند، در حالیکه تنها به میزان ۱۶/۲ درصد در تولید ناخالص ملی کره نقش دارند. یعنی شرکت‌های کوچک و متوسط صنعتی اکثریت بزرگ بابت اقتصادگره را تشکیل می‌دهند. در این بخش از سالها پیش بدینسو، دستمزدها مرتباً کاهش می‌یابد و اکنون ۴۰ درصد پائین‌تر از دستمزدهای مزدبگیران مجتمع‌های بزرگ است.

جنبش سراسری بیکاران در فرانسه!

جنبشی که از دو ماه پیش بدینسو بیکاران فرانسه تشکیل داده‌اند، اکنون سرتاسر کشور را فراگرفته است. این جنبش که با تظاهرات و سپس با اشغال دفاتر سازمان‌های کارایی و ادارات بیکاران در شهر مارس آغاز شده بود، برصت به دیگر شهرهای بزرگ فرانسه سرایت کرد. بنابر اطلاعات رسمی که مطبوعات فرانسه منتشر ساخته‌اند، تا ۷ ژانویه بیش از ۲۰ دفتر سازمان‌های بیکاران با کمک‌های اجتماعی تحت اشغال بیکاران قرار گرفته است.

روزهای ۱۷ و ۱۸ ژانویه، دو تظاهرات بزرگ در سطح کشور برگزار شد که هزاران تن از بیکاران سراسر فرانسه در آنها شرکت کردند. هم چنین بیکاران این کشور بارها به نشانه اعتراض به برنامه‌های اتحادیه کارفرمایان، در برابر مقر این اتحادیه اجتماع کرده و به تظاهرات پرداختند. ساختمان اتاق بازرگانی پاریس نیز ساعتها در اشغال بیکاران قرار گرفت که خساراتی را متوجه این ساختمان و اتاقیه آن کرد جنبش بیکاران فرانسه خشم کارفرمایان را برانگیخته است، اما در میان مردم، این جنبش برصت

در اکتبر ۱۹۹۷ بیش از ۲۰۰ شرکت کننده از ۹۷ حزب و جنبش کمونیستی همراه شماری از شخصیت‌های مستقل در گردهمایی علمی سوسیالیسم و قرن بیست و یکم که به ابتکار حزب کمونیست کوبا برگزار شد، به تبادل نظر پرداختند، شرکت کنندگان از طریق سه کمیسیون زیر، نظرات سازمانها و کشورهای متبوع خود را مطرح ساختند:

۱- واقعیات سوسیالیسم در دوران معاصر؛ ۲- اعتبار کنونی اندیشه‌های مارکس و لنین و مارکسیست‌های جدید؛ ۳- امپریالیسم در پایان هزاره کنونی. مجموعاً ۱۱۲۳ مقاله پیرامون مباحث سه گانه فوق طرح و در محیطی سازنده به بحث گذاشته شد. برغم تنوع نظرات، گردهمایی مذکور منعکس کننده معیارهای مشترک شرکت کنندگان. به میزانی بیش از آنچه متخصصین پیش‌بینی می‌کردند، بود.

براساس گزارش کمیسیون شماره یک، موضوع چشمگیر، دوری از بدبینی و تسلیم طلبی در بین شرکت کنندگان و اتفاق نظر پیرامون این نکته بود که «ساختمان سوسیالیسم وابسته به واقعیات موجود در هر کشور بوده و یک مدل واحد برای آن وجود ندارد.» شرکت کنندگان ضمن محکوم کردن سلطه طلبی امپریالیستی، از ابتکار حزب کمونیست کوبا در برپائی این همایش که یکی از چند موردی است که در دهه اخیر برگزار شده، قدردانی کرده و متفقاً بر ضرورت حفظ امکان تبادل نظر از طریق برپائی نوبتی نشست‌های مشابه تاکید کردند.

بنا به گزارش کمیسیون شماره دو، در بین شرکت کنندگان «علاقه وسیع به دفاع از مواضع مارکسیستی - لنینیستی از طریق حمایت و پیاپندی به موازین بنیادین و انطباق خلاق آنها با تحولات و شرایط جاری و آتی وجود داشت.» شرکت کنندگان در این کمیسیون ضمن تاکید بر ضرورت مبارزه با جزم‌گرایی بر این نکته توافق داشتند که «هیچ بدیل معنوی خلاق در برابر مارکسیسم - لنینیسم و شکوفائی معاصر آن وجود نداشته و هیچ چیز نمی‌تواند، ماهیت انقلابی و وسعت انسانی - اخلاقی و موازین علمی آن را تحت الشعاع قرار دهد.»

کمیسیون شماره سه ضمن ارزیابی گذشته و آینده امپریالیسم، جهانی شدن تولیدیرالی را گرایش عینی در شرایط جاری سرمایه داری تلقی کرده و بر شناخت و ضرورت مقابله، با مظاهر فرهنگی و ایدئولوژیک آن تاکید ورزیدند. اعضای این کمیسیون تبلیغات پیرامون تکوین "دهکده جهانی" را در خدمت تقویت و توجیه حضور نو استعماری نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که تحت نفوذ ایالات متحده امریکا هستند، ارزیابی کردند.

بیانیه فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

بیش از ۱۳۰۰ نماینده بلند پایه از سوی ۳۰۰ تشکل کارگری پیشگام در مبارزه علیه خصوصی سازی و دیگر سیاست‌های نئولیبرالی در ۶۰ کشور جهان، برای شرکت در "همایش جهانی کارگران علیه نئولیبرالیسم" در هارانا، پایتخت کوبا گرد آمدند. این همایش از ۶ تا ۸ اوت برگزار شد. این نشست تحت سرپرستی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کوبا و یگ گروه مشکل از نمایندگان اتحادیه‌های کارگری شمار دیگری از کشورها برپا شد. فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری عضو این گروه بود و از برپائی کنفرانس یاد شده قویاً حمایت کرد.

نشست جهانی در جلسات وسیع و پنج کمیسیون برگزار شد، نمایندگان به ارزیابی عواقب اقتصادی و اجتماعی سیاست‌های نئولیبرالی پرداختند و سیاست‌های جایگزینی را که بطور کامل نیازهای انسانی را در نظر دارند، پیشنهاد کردند. یک برنامه حداقل مبارزات کارگری به تصویب رسید. قطعنامه پیرامون برنامه حداقل، یادآور شد که جهانی شدن نئولیبرالی، مرحله نوین از سرمایه‌داری است که با تمرکز اقتصاد در دست فراملیتی‌هایی که برای دستیابی به آنگن رقابت و کاهش هزینه، با همه وسائل ممکن در صدد کاهش هزینه کار هستند، مشخص می‌شود. این استراتژی که از جانب قدرتمندترین دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی حمایت می‌شود، به رشد اقتصادی متمرکز بمثابة قلب سیاست سلطه‌گری انجامیده و با عواقب جدی‌تر برای شرایط محرومیت و نابرابری موجود در کشورهای فقیر، خسارات اجتماعی هم در جنوب و هم در شمال را در بر دارد.

تمرکز و جهانی شدن سرمایه که به عنوان عامل اصلی وخیم‌تر شدن بیکاری، فقر و به حاشیه رانده شدن و از هم گسیختگی اجتماعی در جهان، بویژه در کشورهای در حال توسعه شناخت شده، همچنین مانع از آن است که تحولات سریع تکنولوژیک در جهت رفاه بیشتر توده‌های مردم در کشورهای پیشرفته و توسعه ملت‌های فقیر بکار گرفته شود. همچنین بر این نکته تاکید شد که جهانی شدن نئولیبرالی، کار بست برنامه‌های تعدیل ساختاری گسترده با عواقب آزادگذاری، بدون تبعیض کار، تجارت و بازارهای مالی، تغییر ساختاری "ملت - دولت‌ها" با هدف تابع کردن برنامه‌ها و اهداف عمومی و ملی نسبت به منافع خصوصی و فراملیتی، را موجب شده است. این شرایط بر بسیاری از کشورها تحمیل شده و بسیاری دیگر را با خطر محدودیت حق حاکمیت و اعمال مکانیسم‌های ترق ملی و برون مرزی ماهیت قهرآمیز و مداخله‌گر مواجه کرده است.

کاربست مدل نئولیبرالی، کشورها و مناطق جغرافیائی پهناور را فقیر کرده، توده‌ها را از زمین، تنها ابزار تولیدشان جدا ساخته، کارگران را به مخاطره انداخته و باعث افزایش بیکاری، نیمه بیکاری و اشتغال موقت و شاق و طولانی شدن ساعات کار و رواج استفاده از کار خردسالان شده است. سیاست‌های نئولیبرالی نابرابری جنسی و تبعیض علیه زنان را ژرف‌تر کرده، دستمزدها را پائین برده و مزایای رفاه اجتماعی و دسترسی به خدمات عمومی را کاهش داده است. نشست جهانی، جنبش اتحادیه‌های کارگری همه کشورها را فراخواند که همراه با روشنفکران، زنان، بازنشستگان، از

همه کشورهای عضو در برابر منافع شرکت‌های فراملتی، که بر اصصال و نهایت‌هایشان بااستی نظارت شود، گذرش باید؛

- به همین سبب است و ممنوعیتی که خسارات جدی و غیر قابل ترمیم به محیط زیست وارد کرده و مردم توانی که هستی انسان را تهدید می‌کند، پایان داده شود. جهانی شدن تئورالی ناتوانی‌اش را در حل این مشکل نشان داده و با گذشت هر روز بیشتر به سیستمی ضد محیط زیست و در نتیجه بدون آینده و دشمن اهداف بشری تبدیل می‌شود.

نفت، یک مبدل توسعه پیشنهاد کرده که طبق آن به نیازهای بشری توجه بیشتری می‌شود؛

- اصصال سیاست‌های اقتصادی مولد اشتغال بیشتر و بهتر؛
- افزایش حقوق و دستمزدها برای کارگران رسمی و غیر رسمی؛
- تأکید مجدد بر مذاکرات دسته جمعی بین‌المللی برای تنظیم روابط کار و سرمایه؛

- یک دستور اجتماعی و جهانی، در برگیرنده حقوق بنیادین کارگران مرد و زن و طالب محترم شمردن آن حقوق؛
- کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزدها؛
- افزایش چشمگیر بودجه اختصاص یافته به بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی و مسکن؛

- سیاست‌هایی جهت حفاظت در مقابل تصادفات و بیماری‌های حین کار و مطوف به حمایت موثر از سلامت و جان کارگران.
- کنفرانسی، همچنین ارتباطات بیشتر بین کارگران و اتحادیه‌های کارگری در بخش‌ها و شعبات اقتصادی مشخص و در درون شرکت‌های فراملتی را تشویق کرده و از حقوق کارگران و اتحادیه‌هایشان برای گردهمایی و تبادل اطلاعات در سطح شرکت، قاره و در مقیاس جهانی حمایت کرد.
- نشست جهانی تحریم جایگزانه و جنگ اقتصادی، سیاسی و هیپلناتیک دولت ایالات متحده علیه مردم کوبا و قانون «فلتر» - برتون را که مدعی اختیار قانونی برون مرزی است، تویاً محکوم کرد.

تفکر وابستگی و شخصیت پرستی

یکی از مصائب غم‌انگیز انسان بی‌آموزی (جهان سوم) تفکر وابستگی است. چشم امید و یاری به بیگانگان و بدنیال پشت و پناهی گشتن، برستی که این جستجوی تلخ تاریخی تا به امروز نشانی جز وابستگی، بدبختی، حرمان و تکتیت باقی نگذاشته‌است.

اگر به تاریخ گذشته نزدیک خودمان نگاهی بینگیم نمونه‌های بارزی از چنین طرز تفکری در مرصه اجناسی آن سالها را که امروزه را خواهیم دید. روزگاری بود که در شرایط استبداد و خودکامگیها و تالاسی جامعه بلازده کسولگریهای روس، انگلیس و فرانسه و - پناهگاه شخصیت‌ها و روشنفکران و تجار و سیاستمداران و از طرفی محل امن بست نشستن‌های ملایم مذهبی بود و از سوی دیگر عوامل کشورهای فوق و کسولگریها نفوذ زیادی در محافل دربار و درباریان و شخص شاهان داشتند و گروه‌های کوچک مخالف حکومت وقت و شخصیت‌های منفرد ناراضی از بی‌وجه

کارآنهاگان و بخصوص سازمان‌های جوانان، دانشجویان و زنان، همچنین بخش تجاری مورد تهدید از جانب رشد ماهیت فراملتی و فوق مستمکر سرمایه و جنبش‌های مذهبی مرتبط با توده‌ها و نگران فقر و فساد اخلاقی مشهور ناشی از تورانین بازار و سرمایه‌داری انجام گسیخته، همچنین در کنار سازمان‌های حافظ محیط زیست و شکل‌های ممکن، برنامه حداقلی را جهت مقابله با جهانی شدن تئورالی تنظیم کنند.

- کنفرانسی خواهان برگزاری یکی نشست جهانی درباره اشتغال، دستمزدها و شرایط کار کارگران رسمی و غیر رسمی شهری و روستایی از جانب سازمان ملل متحد و با شرکت وسیع اتحادیه‌های کارگری سراسر جهان شد.
- کنفرانسی، خصوصاً سازی را که سیراث ملی را در اختیار فراملتی‌ها قرار داده و به افزایش بیکاری، تبعیضکاری ایجادیده و معیارهای رقابت و حداقل کارآمدی مریبه را حتی برای فعالیت‌های صرفاً اجتماعی، مانند خدمات درمانی، آموزشی، تأمین اجتماعی و غیره بکار می‌گیرد، محکوم کرد.
- ضرورت تقویت نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی و وظائف ذاتی و اصلی آن در همه رنده‌هایی که بر کیفیت زندگی توده‌ها مؤثرند، تکرار شده و تأکید شد که تقویت دولت ملی علیه موج خصوصی سازی به مبارزه، برای شرکت واقعی کارگران و اتحادیه‌های کارگری، به همراه **بهره‌گیری** جمعیت در تنظیم، اجرا و نظارت بر تصمیمات مربوط به توسعه اقتصادی و اجتماعی در مرکز بستگی دارد.

- نشست خواهان آغاز بدی خارجی غیر عادلانه و غیر قابل پرداخت به‌نحایه مکانیسی که ثروت جهان توسعه نیافته را به غارت می‌برد، شد. این واقعیت که میزان بدی جاری برای مبلنی است که طی دهسال گذشته، به عنوان سود و بازپرداخت، پرداخت شده و با گذشت هر سال بر آن افزوده می‌شود، بهترین دلیل برای نشان دادن این غارت است.

- نشست ضمن احترام کامل به استقلال ملی، از رویارویی کارگران جهان با روند جهانی شدن تئورالی حمایت کرده و خواهان بنای جنبشی به نفع ارتباط متقابل عادلانه همه کشورها شد. اجلاسی تأکید کرد، که برای حصول این اهداف، ضروری است:

- ساختار کنونی نظام تجارت و مایه که حاسی مبادله نابرابری است که بطور فزاینده به ورشکستگی تولید کنندگان جهان سوم می‌انجامد، تغییر کند؛
- اقداماتی جهت تنظیم و نظارت بر فعالیت‌های دلالی سرمایه‌های مالی اتخاذ شده و منابع موجود با توجه به اولویت‌ها به سمت توسعه سوده‌مند به کار انداخته شود؛
- سیاست‌های کنونی تئورالی تبدیل با سیاست‌هایی مبتنی بر استفاده از بخشی از منابع عظیم شرکت‌های فراملتی و استفاده از منابع اختصاص یافته به پرداخت بهره و هزینه وام‌های خارجی، جایگزین شوند. از این طریق استفاده از تکنولوژی برای بهره‌برداری نیروی انسانی، مهارت‌های فنی و توانایی رقابت در بسیاری از کشورها که اقتصادشان بطور برجسته به اقتصاد گروه کوچک کشورهای به اصطلاح جهان اول فاصله دارند، امکان پذیر خواهد شد.

- وحدت و همکاری منطقه‌ای و شبه منطقه‌ای بی‌شماره وسیله‌ای در جهت تقویت قدرت داده‌ستد گروهی از کشورها در برابر دیگران و حمایت برابر از

مالی و کمکهای معنوی این دول تعدیه میشوند. هیچ قیام و شورش و ناآرامی و ترور در این سالها نبوده که توصیه و دست عوامل خارجی در پس آن دیده نشود و این عطش قدرت و طلب سود از طریق توطئه‌ها را تاکنون پایانی نبوده، بلکه شیوه‌ها و ابزار آن متفاوت گشته است.

بطور کلی می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که کمتر یافت می‌شدند سیاستمداران و رجالی که بدون تفکر و ابستگی، بدون رهنمود و فکر عوامل بیگانه و بدون کمک‌ها و توطئه‌ها و حمایت‌های آنجانی با فکر خویش و با بهره‌گیری منطقی از تجارب دیگران به ملت خدمت کرده باشند. و معدود بودند روشنفکرانی که با فکر و اندیشه یک ایرانی بیاندیشند و از اندوخته‌های تاریخی - اجتماعی جامعه ایرانی - ملی، همه فراز و نشیب‌ها، تحولات و تجارب گوناگون را تئوریزه کنند و آنگاه اندیشه‌های نو را چراغ راه امروز و فردا سازند بی‌آنکه به نسخه پیچی و رهنمودهای داهیان و الگوبرداریهای جوامع دیگر و تفکرات غیر علمی و غیر عملی بیگانگان چندان نیازی باشد که بعدها ملتی تاوان شکست و عدم انطباق آن تئوریه‌ها را بر جامعه خویش بپردازد.

می‌توان نمونه‌های فرزان که هر کدام بنوعی مصداق طرز تفکر و ابستگی است مثال زد حال اگر فلان شخص روشنفکر و سیاستمدار این استدلالات را با زبان معاصر و نواندیشانه به مردم امید می‌دهد و آن را حجت حق میدانند، از صحنه دور مانده‌ها چه انتظاری میتوان داشت. هنوز کم نیستند روشنفکران و سیاستمدارانی که بی‌قید و شرط آرزوی روابط و پادویی آنجانی با فلان سیاست و فلان کشور را دارند. این آرزو شاید بخودی خود تفکر و ابستگی نباشد، اما در عمل اگر منافع ملی و ثروت ملت فدای سیاستها و جیب بیگانگان گردد خیانت ملی نامیده می‌شود.

بسه نظر نگارنده در جوهر تفکر و ابستگی، شخصیت‌سازی و شخص پرستی نهفته است. بت‌سازی و شخص پرستی در جوامع رشد نیافته و پیرامونی ناشی از محرومیتها و آرزوهای تحقق نیافته دیرینه است. که متأسفانه به علل سابقه تاریخی استعمارگران و نفوذ بیگانگان و ویژگی خاص جغرافیایی، ملی و قومی هنوز این تفکر در عرصه سیاسی و فرهنگی بیش از دیگر عرصه‌ها عمل می‌کند. این طرز نگرش در بیش روشنفکرترین و سیاسی‌ترین نیروها نیز مشاهده می‌گردد. با ذکر چند نمونه از فرهنگ سیاسی معاصر دهه گذشته می‌توان این پرستش شخصیت را بهتر نشان داد. مثلاً: ایران الان به یک رضاشاه احتیاج دارد. - روح منی خمینی - بت شکنی خمینی - رجوی رجوی فرزند طالقانی - بنی صدر صد در صد - شاه سایه خداست - زنده باد مارکس، انگلس، لنین، استالین، مانو - عکس امام تو ماهه می‌توان این ردیف را همچنان دنباله کرد و به شریعتی - خاتمی - خامنه‌ای و ... رسید. همگان میدانند که از دهه‌های گذشته تاکنون چه زنده‌بادهایی که بعدها مرده‌باد شد و چه مرده‌بادهایی که امروز زنده‌باد گردید.

بزرگترین درد ملت ایران و اغلب روشنفکران معاصر امروزی عدم اطلاع از تاریخ، شخصیت‌ها و جریانات فکری است. مثلاً هنوز یک بررسی همه جانبه تاریخی از نقش روحانیت شیعه از بعد از واقعه تنباکو و بعد مشروطیت و ۲۸ مرداد و خرداد ۴۲ و ۲۲ بهمن ۵۷ صورت نگرفته. ملتی که از تاریخ و گذشته خود بی‌اطلاع بماند و یا آن را فراموش کند دچار

تضادهای نادرست و کج‌رویه‌های سیاسی می‌شود. هنوز بررسی همه جانبه‌ای از شخصیت، تفکر، سابقه و پیامدهای منفی عملکردهای گروهی از باصطلاح "نوگرایان" دینی و روشنفکران رفرمیست مذهبی در کشور ما صورت نگرفته است. هر آدم هوامفریب یا قدرت‌طلب و شهرت‌جو که از بی‌سوادی سیاسی - اجتماعی اقشار وسیعی از تحصیلکرده‌ها سوء استفاده کرده، افکار اندیشمندان غربی را به عاریت گرفته و بطور مصنوعی در ظرف اسلام قرار داده تا به عنوان اندیشه‌های "نو" خود ارائه دهد، به عنوان "متفکر" مطرح می‌شود، مقاله می‌نویسد و سخنرانی می‌کند و به تدریج "بت" می‌شود. یا از همین روشنفکران مدعی آزادیخواهی که هر وقت فضای سیاسی - اجتماعی بسته بود و حرکت‌های سیاسی فرهنگی حتی انتقادی (و اعتراضی جدی و پیگیر) تلفات و دردمس داشت، گوشه عزلت اختیار می‌کنند خودشان را خود را منحل و تعطیل می‌کنند و هر زمان که فضای سیاسی تا حدی باز شد به میدان می‌آیند و چه لاف‌ها که نمی‌زنند. اگر هم کسی بخواهد آنها را افشا کند، مورد مواخذه قرار می‌گیرد که این کارها به سود "رژیم" تمام می‌شود و بدین ترتیب "بت‌ها" به تدریج ساخته می‌شوند و کلاه گشادی سر ملت می‌رود.

ملامت ایران تحت تأثیر ویژگیها و شرایط خاص اقلیتی که قبلاً ذکرش رفت، عموماً ملتی زود اعتماد کن، شخصیت پرست و هوراکش هستیم. ملت ما حافظه تاریخی ندارد. چرا که واقعیت‌های تاریخی ما تابع منافع و بقای حکومت‌های وقت قرار گرفته و هر گروه و دسته‌ای براساس بیش گروهی و شخصی تاریخ و چهره شخصیت‌های تاریخی را تعبیر و تفسیر کرده؛ چهره‌های بیشماری که از جعل و پرورده‌سازی در امان نبوده‌اند و چهره‌های دیگری که به نادرست محبوب تاریخ نامیده شدند.

با اینهمه اما این نیز بی‌تردید است که باور و تفکر و ابستگی بطور تدریجی و خودبخودی در دهه‌های آتی بیرنگ‌تر خواهد شد و این درک دیرمان تاریخی پس از استقلال اقتصادی و رشد صنعت و تکنولوژی شکل خود را عوض خواهد کرد و بدنبال بیرنگی این باور و تفکر، روحیه شخص پرستی غالباً در زمینه‌های فرهنگی، هنری سینما و ورزش و موسیقی و تنها در میان هیجانانگ و احساسات نسل جوان باقی خواهد ماند و در زمینه سیاسی به رشد دمکراسی در جامعه و ایجاد امنیت فردی و رعایت حقوق انسانی و درجه پیشرفت فرهنگی ارتباط دارد. ولی بیرنگی تدریجی باور و تفکر و ابستگی نافی این نیست که امروزه نسل روشنفکران آزاداندیش در این زمینه‌ها علل رشد و گسترش چنین درک و باوری را بررسی نکرده و عوامل تاریخی و پیامدهای فرهنگی خفت‌بار آن را تحقیق و بررسی نکنند و زمینه‌های اجتماعی آن را در میحث علم جامعه‌شناسی و روان‌شناسی توده‌ها نادیده بگیرند.

امروزه دنیا شاهد تحولات امید بخشی در این نوسازیهاست. و در این دگرگونیها روحیه و باور دیگری در افکار ملتها و به ویژه روشنفکران پدید آمده که می‌توان این درک نو را بفال نیک گرفت. درکی که در بطن خویش آزاداندیشی و نفی کیش شخصیت و شخص پرستی‌ها را به همراه دارد.

شاید این درک و باور و چشم‌اندازهای آتی جوامع دگرگون شده درس بزرگی برای مردم ایران باشد، تا بار دیگر واقعیات، مغلوب نقش شخصیت‌ها و شعارهای توخالی نگردد. و بار دیگر آن روحیه باور و تفکر و ابستگی و

عادت خویش پیمانۀ اقتصاد و شخصیت پرستی راه را برنگزیند. رافع پیمانۀ مسدود نکند، تا در معابر و میدانها هوای زنده باد و مرده باد سواد شود. و این بار بی نشانند و فردا به پشت بستای رأسی ندمند که رفتی تا زگرده تیغ خونینی در آن باشد.

○○○○○

کارگران آلمان در بحران کنونی

رحیم بیرنیا

مجموع انجام گسیخته و همه جانبه کارفرمایان و دولت آلمان در سالهای اخیر بویژه به آغاز بحران جاری کارگران و انصار کم درآمد این کشور را به طرز بیسابقه‌ای تحت ناآهاده‌ترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار داده است.

بسیکارسازیهای وسیع و دستجمعی که حاصل برنامہ‌های صرفه‌جویانه دولت به منظور کسب سود بیشتر و بالا بردن قدرت رقابت اقتصادی است، بیش از ۴/۵ میلیون نفر از شاغلین را از مراکز اشتغال دولتی و خصوصی برکنده و با حقوق ناچیز بیکاری به خانه فرستاده است. در این راستا نه تنها نظار تولیدی بر شاغلین در چندین شعبه بلکه منطفاً دستمزدها نیز مورد تعرض قرار می‌گیرد. تا آنجایی که طبق گزارش فدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان سطح دستمزدها به میزان دوران پس از جنگ جهانی دوم کاهش پیدا کرده است. با این وجود کارفرمایان و سخنگویان دولتی پیشروانه مدعیند که «کارگر آلمانی گران و دستمزدهایشان بالاست» و با کاهش دستمزدها، انعطاف پذیری محل کار و انباشتن نیروی ذخیره کار، راه را برای حملات بعدی و بازیگری سایر دستاوردهای کاریگری هموار می‌سازند.

افزایش ۱۹۵ درصدی ارزش اضافه از سال ۱۹۸۰ به این سو که تنها ۵۳ درصد آن نصیب کارگر آلمانی میشود، گواه این است که سرمایه بر رنج و عرق کارگران انباشت می‌شود و در دوران بحران نیز این طبقه کاری است که باید تواران رقابت قدرتهای جهانی را ببردازد. طبقاً کارفرمایان قربانیان این بحران را مسبب اصلی قلمداد می‌کنند که از هیچ هزینه‌ای در جهت پیمانال کردن حقوق کاریگری و دستاوردهای چند دهساله کارگران فروگذار نمی‌کنند. از عدم پایبندی به قراردادهای مشترک گرفته تا حقوق اخراج و بیکاری و کوتاه کردن دوره آموزش هیچ گوشه‌ای از زندگی مردم از تعرض حریمشان در امان نمانده است. از آن گذشته سوراخ دغا را در کشورهای شبه قاره هند، آسیای میانه و اروپای شرقی یافته‌اند و با تهدیدات نژادپنداره رسانه‌های گروهی تحت عنوان مختلفی که تولید را به این کشورها انتقال خواهند داد بر فشارهای اجتماعی و سیاسی خود بر کارگران شافل می‌افزایند و دامنه تاثیر و حضور اتحادیه‌ها و سازمانهای کاریگری را محدود می‌کنند.

صادرات آلمان در سال گذشته با ۷۴۹/۶ میلیارد مارک این کشور را بعد از آمریکا در رده دوم قرار داده است. اما حرص و ولع سرمایه را پایانی نیست و همچنان بر طول افزایش و بالا بردن سود و رقابت اقتصادی می‌کوبد. در سال ۱۹۹۶ نرخ تولید به میزان ۲/۳ درصد کاهش یافته و از آن میان کاهش ۳/۹ درصد سطح اشتغال و کاهش دستمزدها به میزان ۱/۱ درصد و

افزایش صادرات به میزان ۱/۳، باآوری بهشت گرفته را برای کارفرمایان به میزان بیش از ۸/۱ درصد فراهم کرده که در هیچ دوره‌ای سابقه نداشته است. بخش خدمات نیز در این سالها بی نصیب نمانده است. با خصوصی شدن بسیاری از موسسات و مراکز دولتی از جمله حمل و نقل هوایی و زمین، پست و تلگراف و تلفن و تمداد فرارانی از موسسات و وزارتخانه‌ها با شکل بخشیدن به شاغلین رسمی راه برای اجراهای جمعی هموار کرده‌اند. کاهش خدمات دولتی، گران شدن بیمه‌های اجتماعی و درمانی، کاهش حقوق بازنشستگی، حق اولاد و افزایش ۲/۳ درصدی بااحتیاج عمومی به تظاهرات اجتماعی افزوده و موجبات نابسامانیهای هر چه خطرناکتری را در آینده فراهم کرده است. عصیانهای خانوادگی، تجاوز جنسی، خودکوشی، قتل و جنایات و ... افزایش می‌یابند و خوراک مستحبات را سستی و ارگانهای مدافع سرمایه داران را برای لایوشانی عقل رانمی وضع موجود فراهم میسازد.

سوسیال دموکراسی آلمان رسالت خود یعنی سوایپ اطمینان نظام در هنگام بحران را همچنان ایفا می‌کند. اگر سوسیال دموکرات آلمانی سابقاً سخنگوی جنبش سندیگانی - اتحادیه‌های را از آن خود ساخته بود، اکنون از آن شانه خالی کرده و معدود بهای انسان درستانه محدود شده و بدین سان تفاوت سطحی خود را با احزاب راست و محافظه کاری همچنان حفظ می‌کند. تا آنجا که به جنبش کاریگری مربوط می‌شود علناً و صلاً نه تنها در برابر حملات راست بی وظیفه‌ای خود را به نمایش می‌گذارند بلکه بی‌پروا آن را مورد حمله و انتقاد قرار میدهند.

در دوره اخیر سوسیال دموکراسی با نجات دادن جنبش سبزها از سرنگی، زخم طلبانه سیاسی و سوق دانه‌نی به لیبرالیسم افراطی آن را به متحد شماره یک خود میدان ساخته و در کنار هم در پس مرزبندی سطحی با احزاب راست و دولت حاکم جنبش کاریگری و سوسیالیستی را در برابر هجوم دولت رها کرده و با عوامفریبی بدینال رأی در انتخابات‌ها برای سجالس و پارلمان آلمان به گدایی می‌روند.

کارگر آلمانی نمی‌تواند به بالا چشم بیند. همه شوراها گواه آن است که خیزشهای کاریگری و اجتماعی مستقل از احزاب سستی شالوده‌های یک تکان اجتماعی را بی‌ریزی میکند.

● آمارهای موجود در نوشته از منابع وزارت آمار آلمان گرفته شده است.

مبارزه پیروزمند کاریگری در کانادا

خسرو ظاهری

S A Fe W A Y یکی از نوزشگاههای بزرگ سواد فغانی در کانادا و امریکا با شمبات فزایان و تمداد زیادی کاریگر تمام وقت (۱۵ درصد) و نیمه وقت (۸۵ درصد) می‌باشد. فقط در ایالت آلبرتا ۱۵۶۱ کانادا ۲۶ شمبه دارد. در تاریخ ۲۶ ماه مارس گذشته بخش عمده‌ای از کارگران تصمیم به اعتصاب جهت تحقیق خواسته‌هایشان گرفته و با حمل پلاکارهایی بعنوان اعتراض در مقابل شمبات S A Fe W A Y بطور ششانه روزی جمع شده و خواستار

تجدید قرارداد و افزایش دستمزدها شدند. لازم به ذکر است در سال ۱۹۳۱، ۶۰ میلیون دلار سوددهی داشته و پس از آن میانگین سالانه ۲۲ میلیون دلار بوده این در حالیست که بیشتر کارگران نیمه وقت ۴ یا ۸ ساعت کار در هفته داشته و مزدی برابر ۶ دلار برای هر ساعت کار دریافت میدارند. مردم با تحریم خرید از S A F E W A Y پشتیبانی خود را از اعتصاب کارگران اعلام نموده و ابراز همدردی نمودند. در هفته نخست اعتصاب ۲۴ ساعته ادامه داشت. اما با توجه به هوای سرد در هفته‌های بعد به ۱۲ ساعت تقلیل پیدا کرد. اغلب اتحادیه‌ها و مردم از کارگران اعتصابی به حمایت برخاستند. از جمله اتحادیه پرستاران، اتحادیه اتوبوسرانی، اتحادیه کارگران فلز، اتحادیه معلمان، اتحادیه سالمندان. سالمندان با خواندن سرود علیه صاحبان "صاف وی" خواستار پشتیبانی گسترده‌تر مردم جهت تحقق خواسته‌های کارگران بودند.

صاف وی در این مدت متحمل چندین میلیون دلار ضرر شده و مذبوحانه جهت استخدام اعتصاب‌شکن در تلاش بود. نرخ اجناس کاهش و با دادن کوبین سعی در کشاندن مردم جهت خرید میکرد اما بای اعتنای مردم روبرو شد به دلیل نداشتن مشتری صاحبان "صاف وی" تعدادی از کارگرانی که در اعتصاب شرکت نکرده بودند. به حالت تعلیق درآورده و از کار اخراج کردند.

سرانجام پس از یک مبارزه سرسختانه کارگران و حمایت بتدریج مردم صاحبان را ناچار از عقب نشینی کرد و وادار کردند که با اتحادیه کارگران "صاف وی" S A F E W A Y به مذاکره بنشینند. در این مذاکرات کارگران دستاوردهای زیادی بدست آوردند. تجدید قرارداد، افزایش ساعات کار، داشتن بیمه حوادث، ... به سر کار بازگرداندن کارگران اخراجی و تبدیل کارگران نیمه وقت به تمام وقت. در تاریخ ۱۲ ژوئن کارگران بکار بازگشتند. این پیروزی حاصل اتحاد کارگران و پشتیبانی موثر مردم بود.

«چپ» جدا از «سوسیالیسم» هویت ندارد!

بررسی موقعیت کنونی سرمایه داری در جهان و ایران، می‌تواند سرآغاز نتیجه‌گیری‌های تئوریک و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی چپ شود. پایبندی به چنین اسلویی نه تنها قادر است «سیمای امروزی چپ» را در جریان مبارزه برای رفم و تغییرات تدریجی شرایط کنونی تثبیت کند، بلکه می‌تواند دورنمای نبرد را برای پشت سر گذاشتن سرمایه‌داری و پایه‌ریزی سوسیالیسم نیز ممکن سازد. پایبندی به این اسلوب اجازه نمی‌دهد تا «تعمیر سرمایه‌داری» وظیفه‌ای استراتژیک برای چپ تلقی شود.

با پذیرش این اسلوب بررسی واقعیات موجود است، که باید برای خروج ایران از زیر فشار سیاست‌های امپریالیستی، نظیر «تعدیل اقتصادی» دیکته شده توسط سرمایه مالی امپریالیستی چاره‌ای اندیشید و اهداف ملی - دمکراتیک را مشخص ساخت و در عین حال دورنمای مبارزه را نیز از نظر دور نداشت. تحلیل، کنکاش و بررسی‌ها، برای یافتن سیمای مستقل و به تعبیری دیگر «هویت چپ» بدین ترتیب می‌تواند به نتیجه‌ای مستقل از

ارزیابی‌های "راست" نیانجامد. با این دیدگاه است که در این تحلیل در جریان بحث‌های جاری پیرامون «هویت چپ» و بویژه آنجا که در این تحلیل و تلاش برای یافتن «هویت مستقل» اشاره‌ای به سیاست‌های ضد مردمی سرمایه‌داری «نئولیبرالی» و حاکمیت سرمایه مالی در جهان امروز و به تضاد بین کشورهای متروپل و پیرامونی نمی‌شود، مرزهای "راست" و "چپ" مخلوط می‌شود. مثلاً وقتی به مبارزات و خواسته‌های مستقیم خلق‌های کشورهای نظیر کشور خودمان اشاره نمی‌شود و حاکمیت و نقش سرمایه مالی، تحت عنوان «گلوبالیسم»، فراموش می‌شود، مشخص نمی‌شود که "چپ" خواهان کدام عدالت اجتماعی است و معتقد به برداشتن کدام موانع موجود بر سر راه عدالت اجتماعی است. به همین ترتیب است، که مثلاً فراموش می‌شود، سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی ایران با ۲۰ میلیارد دلار قدرت مالی، چگونه و پنهان در پشت کدام شعارها خواستار اجرای برنامه لیبرالیسم اقتصادی "تعدیل" است و با گشوده شدن فضای سیاسی ایران و آگاهی مردم از این واقعیات مخالفت می‌کند و بر سر راه هر نوع تحول مثبتی در ایران به پایگاه اقتصادی و سیاسی آن را به مخاطره اندازد، با تمام نیروی خود مانع ایجاد می‌کند.

هویت مستقل چپ برای مردم زمانی قابل تشخیص است. که بدانند و ببینند این چپ برای تحقق کدام «عدالت اجتماعی» در مقابل برنامه‌های امپریالیستی و در جهت دفاع از منافع حقه آنها ایستاده است. البته طبیعی است که این ایستادگی و این عدالت اجتماعی، در چارچوب امکانات موجود و ممکن مطرح است و نه بلند پروازی‌های رویاگونه. به همین دلیل است که نمی‌توان سکوت درباره و گریز از افشاگری و تمرکز شعارهای اساسی اقتصادی "چپ" بر محور ستیز با یورش نئولیبرالیسم دیکته شده توسط ارکان مالی امپریالیسم در جهان - صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان همکاری‌های اقتصادی و رشد، سازمان تجارت جهانی - در سطح جهانی و در ارتباط با ایران، ستیز با سرمایه‌داری تجاری و تعدیل اقتصادی موافقت کرد.

الف) هدف "چپ" فراتر از "تعمیر سرمایه داری"

در بحث‌های مربوط به هویت چپ، در عین حال که به این مسائل توجه کافی نمی‌شود و هویت چپ در این صحنه جستجو نمی‌شود، بی‌وقفه گریز از گذشته و تیرنه چپ مورد نظر آنها از رویدادهای مربوط به انقلاب اکبر و فاصله‌گیری از باصطلاح چپ سنتی (که مفهوم چپ پایبند به ایدئولوژی علمی را دارد) مطرح است. در بطن همین تلاش است، که انواع استدلال‌ها در ارتباط با انقلاب اکبر و لنین و لنینسم مطرح می‌شود، بی‌آنکه شرایط دقیق انقلاب اکبر و پایه‌های تئوریک آن دقیقاً تحلیل شود.

بدین ترتیب است که مبارزه برای برقراری "سوسیالیسم" و تغییرات کیفی - انقلابی سیستم موجود در حاشیه قرار گرفته و سرانجام، کار به دفاع از ترزهایی نظیر تعمیر «همین سرمایه داری موجود» در جهان و طبعاً در ایران ختم می‌شود: مثلاً آقای "بابک امیرخسروی" که از جمله شرکت‌کنندگان در بحث‌های مربوط به "هویت چپ" است، زحمت خود و دیگران را درباره عدالت اجتماعی و دیگر مشخصه‌های چپ، کم کرده و می‌گوید: «آینده را باید برای نسل‌های بعدی گذاشت» (نشریه "کار" شماره ۱۶۹). و این نیست،

مگر پذیرش اندیشه‌های ایده‌آلیستی و ستیز ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی، تحت تز «پایان تاریخ در چارچوب سرمایه داری» و «ضرورت» تعمیرهای اندک در همین سیستم. برخی از نظریه پردازان در بحث درباره هویت چپ در عین حال که تأیید می‌کنند «سرمایه داری به بن بست رسیده است» (از جمله علی کشتگر) «راه حلی» بیش از ترمیم و تعمیر «کمی» سرمایه دارای ارائه نمی‌دهند. مثلاً «اقتصاد مختلط»، «کاهش ساعات کار» (این پیشنهاد را سرمایه داری خود با توسعه «لشگر ذخیره بیکاران» عملی ساخته است)، «افزایش دستمزدها در سراسر جهان» و بالاخره «رفرم‌های عمیق در سرمایه‌داری پیشرفته موجود» چنین‌اند. در حالیکه جهان نیازمند راه حلی کیفی، برای جان‌نشین سرمایه‌داری است! راه حلی که بتواند محتوای تولید سرمایه داری را، که دسترسی به سود از طریق استثمار نیروی کار است، بطور کیفی و انقلابی تغییر دهد! خوشه گندم، از دانه آن می‌روید! برای شناخت چگونگی این «رشد»، شناخت دقیق و همه جانبه «دانه» ضروری است.

یکی از عمده‌ترین علل شکست کوشش چنددهه گذشته بشریت برای ایجاد نظام سوسیالیستی، در کنار اشتباهات اجتناب ناپذیر ذهنی - فقدان دموکراسی سوسیالیستی، نقض قوانین سوسیالیستی و ... - در کشورهای جهانی - جنگ سرد، استثمار جنوب از یکسو و کمک‌های اترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی به کشورهای جهان سوم و جنوب از سوی دیگر - عدم توانایی این کشورها برای برقراری کیفیت و کاراکنر نوین تولید، یعنی تولید سوسیالیستی - تولید برای برطرف کردن نیازهای انسان - بود.

میزه «سیمای امرزوی چپ» محتوای «سوسیالیستی» آن است که بدون براندازی «استثمار انسان از انسان» تحقق نخواهد یافت. خط فاصل چپ با راست، یافتن راه حال کیفی، یعنی براندازی «استثمار انسان از انسان» است، که با شناخت مکانیسم تحقق «استثمار» در روند تولید سرمایه‌داری، نتیجه می‌شود. و این دستاورد بزرگ بشریت ترقی خواه است که با نام مارکس عجین است. این امر واضح است، که سوسیالیسم از زیر بوته بیرون نخواهد آمد، بلکه از طریق «نفی در نفی» سرمایه داری تحقق خواهد یافت! در روند بفرنج این نبرد اجتماعی، البته «ارزش‌های سوسیالیستی» و «سوسیالیسم در نقطه‌ترین شکل خود در دل سرمایه‌داری به وجود می‌آید، اما این ارزش‌ها و نطفه‌ها در بخش روبینایی روابط اجتماعی تحقق می‌یابد و عمدتاً در شناخت تئوریک نیروی نو و بالنده در جامعه سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. بحث‌های حاضر نیز نمونه‌هایی از آن است، و ضرورت آنها نیز از همین روست. با قبول این نبرد و فراز و فرودهای آنست، که در این و یا آن کشور و در چارچوب قوانین «سوسیال»، گام‌هایی برداشته می‌شود و آن زمان که شرایط تغییر می‌کند، سرمایه داری به این قوانین و دست آوردهای «سوسیال» یورش می‌آورد. همانطور که در دوران اخیر در سراسر جهان شاهد آن هستیم، زیر فشار «جهانی شدن» و با تغییر تناسب قوا این دستاوردها باز پس نیز گرفته می‌شود. همه این ارزش‌ها، نطفه‌ها و فراز و فرودها، هنوز به معنای تغییر «کیفی»، زیربنایی و انقلابی سیستم سرمایه داری نیست! وقتی این نطفه بعداً بیجه شده، مادرش را می‌خورد و باید هم بخورد. نمی‌شود هم نظام سرمایه‌داری باشد و هم نظام سوسیالیستی. اگر بیجه مادرش را نخورد، مادر بیجه‌اش را می‌خورد، و

سرمایه‌داری از هر نظام دیگر از این مطلب آگاه‌تر است، و نه تنها اجازة نمی‌دهد این بیجه دنیا بیاید، بلکه آنرا در نطفه خفه می‌کند. او این نطفه‌ها را «اندیشه‌ها و پدیده‌ها» می‌نامد.

همه آنها، که خود را معتقد به سوسیالیسم می‌دانند، صرفنظر از آنکه پایه‌ریزی سوسیالیسم، زمان و لحظه مناسب برای زایش آن، شیوه «سالت‌آمیز» یا قهرآمیز این زایش، ترکیب طبقاتی و اوضاع خواستار سوسیالیسم و ... را چگونه ارزیابی می‌کنند و توضیح دهند، باید با صراحت علمی به این پرسش پاسخ بدهند، که آیا برای براندازی استثمار انسان از انسان، جز تغییر کیفی تولید اجتماعی، جز براندازی هدف سودبری در روند تولید اجتماعی، جز یافتن پاسخ برای نیازهای مادی و معنوی انسان، به مثابه هدف تولید اجتماعی، پیشنهاد «کیفی» دیگری را می‌توان ارائه داد؟ و اگر نمی‌توان، آیا تنها پیشنهاد علمی، همانا پیشنهاد تغییر «روابط تولیدی» سیستم نیست؟ آیا تنها راه حل، برقراری «مالکیت اجتماعی» - و البته نه مالکیت دولتی - و ابزار عمده تولید اجتماعی و زمین نیست؟

آنها که در جستجوی هویتی جدید برای «چپ»، انقلاب اکثراً را زودرس دانسته و نتیجه می‌گیرند، که کوشش برای تغییر جامعه بسوی هدف سوسیالیستی در شرایط تاریخی وقوع انقلاب اکثراً نادرست بوده است، اراده و خواست توده‌ها را ندیده می‌گیرند. در ادامه همین نوع استدلال‌ها و ذهن‌گرایی‌هاست، که اعلام می‌شود «اصلاح سرمایه‌داری در مسیر عدالت اجتماعی» باید هدف باشد و نه سمت‌گیری سوسیالیستی (فرخ نگهدار، «کار» شماره ۱۷۲). در پاسخ به چنین نظراتی لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت: «من با در انتظار نشستن برای فرارسیدن زمان انقلاب اجتماعی یا محتوای سوسیالیستی وقتی موافق می‌بودم، که تاریخ واقعی جوامع بشری همانقدر صلح آمیز، آرام، بدون پستی و بلندی بود و در جاده‌ای هموار جامعه را چنان به سوی تحول انقلابی هدایت می‌کرد، که گویی قطار سریع‌السیر آلمانی وارد ایستگاه شده، کارمند وظیفه‌شناس آن، درها را باز کرده و با صدای بلند اعلام می‌دارد: ایستگاه انقلاب سوسیالیستی!! همگی پیاده شوند!».

«یلنا» و «آلکساندر شارلامنکو» فیلسوف و سیاست‌دان روسی که جمله فوق از لنین از مقاله مشترک آنان تحت عنوان «انقلاب اکثراً: سمت‌گیری سوسیالیستی نادرست بود؟» (دفاتر مارکسیستی Marxistische Blatter شماره ۶ سال ۱۹۹۷) نقل شد، در ادامه می‌نویسند: «اکنون می‌توان دو نوع مارکسیست متمدن را تشخیص داد. یکی آنهایی که همانند پلخانف و کائوتسکی، آماده‌اند با آرامش در قطار نشسته و در انتظار بمانند، تا قطار از ایستگاه‌های «سرمایه‌داری مانوفاکتوری»، «انقلاب بورژوازی» و «انقلاب صنعتی» بگذرد و وارد «ایستگاه انقلاب سوسیالیستی» بشود. دیگری، همانند تروتسکی، بیشتر مایل است در پیشاپیش لکوموتیو بدود، اما البته همیشه بر روی همان خط و با گذشتن از همان ایستگاه‌ها، تغییر نام ایستگاه نهایی مسئله اصلی نیست، باقی ماندن آن در جای خود تعیین‌کننده است.»

ب) کشورهای پیرامونی با کدام شرایط روبرو هستند؟

کشورهای پیرامونی در آغاز قرن حاضر و در پایان آن در شرایطی قرار دارند، که نفی‌کننده امکان رشد سرمایه‌داری در این کشورها بمنظور جبران عقب ماندگی تاریخی آنان و رسیدن آنها به «قائله تمدن» است. دلیل چنین وضعی

را «شارلامنکو»ها در مقاله خود در آن می‌بینند، که کشورهای سرمایه‌داری در مرحله‌ای از رشد خود از امکان توسعه‌طلبی شدید استعماری برخوردار شدند، از این تاریخ به بعد، کشورهای پیرامونی نتوانستند از ثروت‌های زیرزمینی و دیگر منابع مادی و انسانی خود برای رشد جوامع خود بهره‌گیرند. برعکس این منابع در خدمت رشد کشورهای ستروپل قرار گرفت، کشورهای «پیرامون» به این ترتیب این امکان را برای همیشه از دست دادند «با آرامش در انتظار رسیدن به ایستگاه انقلاب سوسیالیستی در قطار بنشینند. بی‌توجهی انقلابیون روسیه به نظرات «برنشتین»، که بابک امیرخسروی او را بهترین شاگرد مارکس می‌نامد، نیز متأثر از واقعیات فوق بود. روسیه - با وجود ویژگی‌های اسپریالیستی آن - به عنوان یک کشور پیرامونی که از قرن شانزدهم به صادرکننده مواد خام به کشورهای غرب اروپا تبدیل شده بود و انقلاب صنعتی در آن در اواخر قرن نوزدهم، آنها را در مراکز معینی آغاز شد، همانقدر قادر نبود رشد «طبیعی» سرمایه‌داری را طی کنند، که قادر نبود سوار بر قطار سریع‌السیر آلمانی، همه ایستگاه‌های بین‌راه را برای رسیدن به ایستگاه «انقلاب سوسیالیستی» طی کرده و به عقب افتادگی ده‌ساله خود پایان ببخشند و پس قصد برپایی سوسیالیسم را بکنند.»

ج) یورش به عرش

نظریه پردازان جدید نیز توضیح نمی‌دهند، کشور پیرامونی همانند ایران امروز، و در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه مالی اسپریالیستی و قدرت متحدان داخلی آن در جمهوری اسلامی. چگونه می‌تواند به «عدالت اجتماعی» دست یابد، اگر انقلابیون آن بی‌توجه به خواست توده‌ها که «یورش به عرش» و «افتکندن طرحی نو» را خواستارند، تنها در جستجوی «راه حل برای امروز» باقی بمانند و «آینده را برای نسل‌های بعدی» بگذارند؟ فرار این نظریه پردازان در پاسخ دادن به پرسش درباره دورنمای نبرد اجتماعی، به کمک نظرات شناخته شده «کارل پوپر» درباره ضرورت قناعت کردن به «قدم‌های کوچک ممکن»، در تمایل آنها برای بند زدن به توان توده‌ها در «یورش به عرش» نهفته است، «پراگماتیسم» آنها در این واقعیت ریشه دارد.

پاسخ بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ به نوعی دیگر بود. آنها که «سوسیالیسم» را با محتوای خواست خلق یکی می‌گرفتند، به درستی تشخیص داده بودند، که دسترسی به آن تنها با هم‌پایی با «یورش کنندگان به عرش» ممکن به عملی است. بدست آوردن رهبری هدف نیست، وسیله است برای دسترسی به خواست مشترک با توده‌ها. هدایت انقلاب تنها از عهده رهبران و احزابی برمی‌آید، که قادر باشند جهت «یورش به عرش» توده‌های سرکوب شده را برای نابود ساختن هر نوع فشار و سرکوب تشخیص دهند و آنها را به پرچم انقلاب تبدیل سازند. لنین در رساله «درباره اصل تعاونی» (مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۴۶۰) درباره وظایف روز که برای رسیدن به هدف نهایی (جامعه سوسیالیستی) باید به آن پایبند بود، می‌نویسد: «برداشت ما از سوسیالیسم اکنون برداشتی دیگر است. اگر ما پیش‌تر نقش عمده را در مبارزه سیاسی، انقلاب، تصاحب قدرت و غیره می‌دانستیم و می‌بایستی نیز بدانیم، امروز وزنه عمده مبارزه را باید در سازماندهی

مسالمت‌آمیز فعالیت «فرهنگی» قرار دهیم». این به معنای ندیدن دورنما، به معنای آرمان‌زدایی نیست، به معنای «تسلیم» و یا ترک جنبه «یورش کنندگان به عرش» نیست، به معنای «پراگماتیسم» ارتجاعی به منظور حفظ نظم موجود نیست، بلکه به معنای واقع بینی انقلابی و قدم‌های موزون «کوچک» اما هدفمند و آگاهانه، آینده‌نگر و در خدمت «نسل‌های بعدی» است! او در رساله «درباره انقلاب‌ها» (همانجا، ص ۴۶۳) و گویا در پاسخ به آن نظریه پردازان «چپ» که برپایی «جامعه سوسیالیستی» را از طریق «ایجاد تدریجی ارزشهای سوسیالیستی در شرایط سیستم سرمایه‌داری» ممکن می‌دانند و آنها را به مثابه تنها وظیفه «چپ» و «سیمای امروزین آن» تبلیغ می‌کنند، می‌نویسد: «اگر برای برپایی سوسیالیسم سطح معینی از رشد فرهنگی ضروری است... چرا نباید ما از طریق انقلابی این سطح ضروری را ایجاد کنیم، و با برقراری حاکمیت قدرت دولتی دهقانان و کارگران و سینه شورایی راه رسیدن به آینده را هموار سازیم و عقب افتادگی خود را جبران کنیم؟»

د) سوسیالیسم با صدور حکم!

نقطه مرکزی بسیاری از بحث‌ها آنست که برپایی سوسیالیسم خارج از حیطه تاثیر و عمل هدفمند انسان آگاه است و گویا با تعمیر سرمایه‌داری و حل خرده مسائل روزانه و رفتن «رمق» سرمایه‌داری، امکان تعمیر و رشد سیستم پایان می‌یابد و سوسیالیسم خود به خود ایجاد خواهد شد. آنها بانیان سوسیالیسم علمی را مورد انتقاد قرار می‌دهند، که گویا به مسائل «خرد سیاسی و اقتصادی» بی‌توجه بوده‌اند، و توصیه می‌کنند، که اکنون برای جبران این کمبود باید تنها به این مسائل اندیشید. در این مورد «شارلامنکو»ها در رساله فوق‌الذکر خود چنین می‌نویسند: «لنین با قاطعیت و با اعتقاد به مارکسیسم می‌نویسد: به توده‌های مردم نمی‌توان هیچ نوع شیوه عمل ویژه‌ای را، که هنوز آمادگی آنها ندارند و یا بکاربردن آنها بی‌فایده می‌دانند، تحمیل کرد. سوسیالیسم را نمی‌توان «برقرار ساخت»، بلکه تنها می‌توان آنها در روند نبرد روز اجتماعی توده‌های میلیونی برای عاجل‌ترین نیازهای آنها شکوفا ساخت.»

آنها که انقلاب را ناشی از رشد تضادهای اجتماعی غیر قابل حل در سیستم موجود (آشتی ناپذیر) نمی‌دانند، بلکه آنها «توطئه» و اقدام «ماجراجویانه» رهبران و گروه کوچکی از انقلابیون می‌پندارند، عملاً قادر نیستند رابطه بین انقلاب را با وظایفی که پس از پیروزی انقلاب مطرح می‌شوند و باید قدم به قدم بر آنها چیره شد، تشخیص دهند. آنها تشخیص نمی‌دهند، که بدون آن یورش، این نبرد روزمره برای تحقق طرح نو ممکن نیست، بدون آن تعامت خواهی maximalism کیفی، این «خرده کاری» کمی تحقق نخواهد یافت. بدون کسب قدرت و برقراری حاکمیت طبقاتی - با تمام اشتباهات اجتناب ناپذیر ذهنی ممکن و کمبودهای اجتناب ناپذیر ناشی از واقعیت عینی - برقراری عدالت اجتماعی و به طریق اولی براندازی استعمار انسان از انسان ممکن نخواهد شد. * * * «شارلامنکو»ها در رساله خود، همانطور که از عنوان آن نیز برمی‌آید، به بررسی ادعای «اتوپایی» بودن و «انحراف از رشد طبیعی» دانستن انقلاب اکتبر توسط جریان‌های منشویکی و رفرمیستی می‌پردازند. آنها می‌پرسند، کدام عوامل باعث وقوع چنین

توده‌های زیر فشار را برای برطرف سلطنت هر نوع زور و فشار تشخیص دهند و به پرچم انقلاب تبدیل سازند. سرنوشت انقلاب اسپانیا را در سال‌های ۳۰، شیلی و پرتغال در سال‌های ۷۰، انقلابات آمریکای لاتین در سال‌های ۸۰ را پایه یازدهم، رهبران آنان مجبور بودند زیر فشار شرایط جهانی، مانع ابروش به عرش» توده‌ها بشوند، و بدین ترتیب در تنگنای بدون روزن خروج قرار داشتند، مابین ضد انقلاب و چپ رادیکال، که نه تنها می‌تانی، بلکه همچنین اعتراضات اجتماعی می‌پایان توده‌ها را مسح می‌ساختند، کم توجهی به مبارزه ضد امپریالیستی در کشورهای نظیر ایران و چین کم بهادادن به سیاست امپریالیستی. تئوئوریسم اقتصادی: نه تنها موریس ترین را برای «چپ» به ارمان نمی‌آورد، بلکه به هورت ساخته شده آن در نزد توده‌های مردم ایران نیز لطمه می‌زند. اتفاقاً بحث عمده‌ای از مبارزه مردم ایران برای دمکراسی و مردمسالاری، در محدوده مبارزه عمومی علیه توطئه‌های امپریالیسم که برای جلوگیری از پیروزی سرزم در این عرصه تلاش می‌کنند، قرار دارد.

آنجا که مردم ما برای دمکراسی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی با دوزخهای آسمان گریانه طرد سرمایه‌داری - که حسن ارتباط وظایف «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» است - مبارزه می‌کنند. حسن محتوایی ندایی می‌شود، که لنین درباره مبارزه ضدامپریالیستی چنین‌های آزادی بخش در کشورهای پیرامونی آنرا یادآور شد و رابطه این نیرو را با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برشمرد.

با نگاه به خواست‌ها و اهداف جنبش‌های آزادی بخش کشورهای پیرامونی و وابسته در جهان، در تمامی دهه‌های گذشته، محتوایی ضدامپریالیستی این جنبش‌ها انکار ناپذیر می‌نماید. بنابراین، آن «چپ‌ی» که می‌خواهد هنگام با مردم باشد و هورت مستقل خود را به آنها نشان دهد، چگونگی می‌تواند از این مبارزه مردم فاصله بگیرد؟ و یا تغییر سرمایه‌داری داخلی را به آنها توصیه کند؟

خون

پیام یویا

اشک واپس ماندگیها را ستردم بارها
آرزویم بارها دیدم فزاد دارها
در افق آرزوگیا بود و در من اشتیاق
من زوددم خارها از راه خود بسازها
در تب افتادگیها کجی بر پا می‌زدم
زیر بال کوسکان و حمله کفتارها
یکر آینه‌ام زنگار محنت‌ها گرت
در دل دملیزهای مانده در پندارها
شاهدی بودم همانند شهید زنده‌ای
زود به روی دیدگانم دیدم کفتارها
دور می‌گردد و نوزاد می‌دراند سپه موج گندم‌زارها خشونت بار آن
خاطراتم غیر دفترهای خون بالایی نیست
گر بننم خون دمد از حلقه‌ی گفتارها

«انتباهی» می‌شود و چرا میلیون‌ها انسان در این «انتباه» شرکت دارند؟ به نظر آنها کلیه درک این امر در شناخت «نیازهای توده‌ها» در مرحله تحقق انقلاب قرار داد و می‌پرستند. «این خواست‌های توده‌ها در شرایط ۱۹۱۷ روسیه چه بودند؟» چطور ممکن شد. «آنطور که یکی از مستندان لنین امروز معترف است، نه به علت معضلات لنینیست‌ها، بلکه «بدنیات معضلات درون تنگرو، سرسری شوروا، این استیفاء اصولی تحقق یافت. یعنی انقلاب سوسیالیستی و سیستم سوسیالیسم برای کشور اعلام شد»^{۱۱}

در محقق روسی، پس از آنکه تاکید می‌کنند، که آنچه‌ای تالی‌های ممکن تاریخی وجود دارد، «انتباه هم ممکن است و پیش هم می‌آید، می‌پرستند» «آیا انتباه انجام شده دارای ابهامی نازوازه بزرگ نمی‌بود، چنانکه بخواهیم کل تحولات سوسیالیستی پس از اکتبر را ناشی از انتباه بدانیم؟ آیا واقعا ممکن است، که فعالیت میلیون‌ها انسان در طول دهه‌ها ناشی از انتباه چند صد نماینده کنگره، شوروا باشد؟ و اگر هم چنین باشد که میلیون‌ها انسان این چنین دچار سردرگمی شده باشند، پرسش درباره علت آن بچایست؟» «جملات زیرین لنین می‌توانند اظهارهای باشند برای شناخت علت این «انتباه» سترک توده‌های میلیونی: «چرا نباید پذیرفت، که شرایط سخت و بی‌فرجام توده‌ها در دوران و دهقانان را ده‌ها برابر افزایش داده و آنان را به انتخاب در می دیگر برای خروج از بن‌بست وا داشت، تا شرایط لازم برای تمدن را بوجود آوردند. راضی بکلی صفات از آنچه در دیگر کشورهای غربی اروپایی انتخاب شد؟ آیا بدین ترتیب روند طبیعی رشد تاریخ جهان تغییر یافت؟»^{۱۲}

«شماره‌های» ما: می‌دهند: «تاریخ جهان نشان داده است، که آنچه‌ای «انقلاب توده‌ها» حرکت در می‌آورد، و این سیزده انقلاب توده‌ای است، پیش‌از‌اولان آن به عرش یورش، می‌برزند. یعنی آنچه‌ان خواست‌های رادیکالی را مطرح می‌سازند، که تحقق آنها در لحظه تاریخی، ممکن نیست، بشو یک‌ها تنها کسانی نبوده‌اند که دچار این «انتباه» شدند، بلکه کمونارده‌های پاریس، ژاکوبین‌ها، «لورل‌های انگلیسی»، «تئوریت‌های چکی و حتی اولین مسیحیان نیز دچار آن بوده‌اند. ویژگی انقلاب، به مثابه نوع ویژه از تغییرات اجتماعی، درست در آن است، که انقلاب مجبور است مرزهای را پشت سر بگذارد، در حالیکه در پس این مرزها انقلاب در طول زمان نمی‌تواند ادامه یابد. علت بین نمایندگان را باید در این امر جستجو کرد، که در یک انقلاب توده‌ای تنها تقاضا وضعی را باید طبقات مدافع شیوه تولید کوبه شده و نوین نظام نمی‌یابد. نقش تقریباً بزرگ‌تری را تقاضا بین تمامی زحمتکشان، همه انسان‌های زیر فشار و استثمار شده حاشیه‌ای در جامعه با زورگویان ایفا می‌کند، سر‌نظر از آنکه این نیروها و اشکال استثمار آنان تا چه اندازه، غیر عمده و حاشیه‌ای باشند.

در چنین تجمعات خواهی انقلابی یک حقیقت عمیق نهفته است: تنها «یورش به عرش» به توده‌های زیر فشار امکان می‌دهد، درباره امید بدست آوردن و شخصیت انسانی خود را بازیافته، ثبات ضروری را برای نبرد بدست آورند. «موضوع کوشش برای محدود ساختن «یورش» به عرش» در چهارچوب تنگ خواست‌های محدود، با انفراد آن نیروها از یورش کنندگان به عرش» پایان می‌یابد و دقیقتر به معنی آنها هم آنهاست. رهبری انقلاب را تنها آن رهبران و احزاب قادرند بدست گیرند، که قادر باشند جهت تمام

تجمع توده‌ها (آواز توفان)

اتر «ویلیام جیمز لیتون» شاعر وابسته به جنبش چارتیست‌ها
در انگلستان - ترجمه: ج. فریدونی

گرد آید آرام چون ریش برف
توده‌ای گردید همچو یک بهمن
گرد آید بنجین ری جنین
سخت و محکم گیرید آرام و قرار
تا ذوب نشوید در برف و در تابش نور.
دانه به دانه، گردهم، جسیده چون تن
گردید ستور در یک روح و یک بدن.
گشته‌اید حاضر؟ پیوسته‌اید و واحد؟
غریب رفتن بردارید چون تندر
اینک عزیمت به پیشی بران
وزین و رسخ همه گردید رون
پیوسته نبوه انبوه و نبوه تر
گام‌ها بسپارید سریع تر سریع تر
حال که تواند گیرد ره بر توفان؟
برجه از کوه‌ها جاری شو در دشت
زاده این بومی، گیری قدرت در دست.
جاری شو جاری با خشم چو تندر
کاخ‌ها شین آنجاست در پیش رو بنگر.
می‌زنند نیشخند بر سیل شماها
این باشد یک نقاب می‌ترسند آنها.
جاری شود خروشان بر پهنه این جهان
آرام و یکنواخت در ره خود رو
عزت و افتخار گام می‌سپارد در پیش رو
و آفریننده دارد خشمات را نیرو.
نمایید باور، سترگ کاری شد انجام
ذوب شویم آرام زیر سرانجام
ققنوس فردا فرزندکازی است
که امروز شماها بدادید انجام.
گرد آید آرام چون ریش برف
بهمن سازید اینک و اینک

داغ

م. بیانی

زمستان را چه سان دیدی؟
سراسر یخ سراسر برف و سرما
همه سبزینه کشت بجز تک کاج پیر خانه ما
تو گویی این درخت پیر هم نیز
رسالت می‌کشد بر دوش تنها
که تا در فصل دیگر گاه دیدار

نگوید ظلمت دیو سپید برف و سرما
نمی‌داند ز حالش آن گلی کو
به سر چتر سیاه غفلتش بود
نمی‌پرسد ز حالش آن گیاهی
که عمری در ته گلخانه‌ها بود
و مرزش - زمستانش شیشه‌ای بود
زمستانش حدیث سینما و پرده‌ای بود
ولی در دورترها دورترها
یکی آلاله‌ای بشکفته نو پا
که دارد سینه‌اش ریش از زمستان
به سینه می‌فشارد داغ خود را
به سینه می‌فشارد داغ خود را

«نگونسار خودفروش»

ستاره

و آیا
از تو چیزی مانده است نگونسار خودفروش
برای فروش در دربار خلیفگان؟
آنگاه که نشسته بودی
در اولین ردیف صف خم و راست
پشت بت خویش
چقدر از خود را فروختی
آنگاه که پارس می‌کردی
برای کلمات آب نکشیده
از گند دهان بت متحرک بنشسته بر سکوی بی اعتبار خویش
به چند سکه سیاه یک ربالی خود را فروختی
آنگاه که خود را به هیبت بتان در آوردی
در صحنه‌های تبلیغاتی حاضر گشتی
از دست وردهای دروغین دم زدی
چماقداری‌ها کردی
در زیر تابوت بت‌های اعظم
دلکک بازها در آوردی
چند دهان پر از زر به خانه بردی

□ □ □

حاشا حاشا

چه خودفروشیها کردی
چه خوش رقصیها کردی

و آیا اینک

از تو چیزی مانده است

نگونسار خودفروش

برای فروش در دربار خلیفگان؟